

## نام‌ها و نژادها و زبان‌های نخستین در زبان فارسی

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء(س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.  
به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء(س)

مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن‌زاده

سرمدیر: دکتر علیمحمد ولوی

مدیر داخلی: دکتر جمشید نوروزی

ویراستار فارسی: دکتر سوسن پورشهرام

ویراستار چکیده‌ها و منابع انگلیسی: زینب میرزایی مهرآبادی

دبیر اجرایی: رویا مشمولی پیلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد بازنشسته، گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

دکتر نزهت احمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر محمدتقی امامی‌خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر محمدتقی ایمان‌پور، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر سهیلا ترابی فارسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه نجف‌آباد

دکتر اسماعیل حسن‌زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

دکتر الهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد‌محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد بازنشسته، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء(س)

دکتر محمدرضا علم، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر جمشید نوروزی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

اعضای هیات تحریریه بین‌المللی

خوزه فرانسیسکو کوتیاس فرر، عضو گروه ایران‌شناسی دانشگاه الکاننت اسپانیا

اعضای مشورتی هیات تحریریه

محمدرضا بارانی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآواش/۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)) مراجعه فرمایید.



این مجله با همکاری «انجمن ایرانی تاریخ» منتشر می‌شود.

معاونت پژوهشی دانشگاه

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء(س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء(س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپای چاپی: ۸۸۵X-۲۰۰۸

شاپای الکترونیکی: ۳۴۹۳-۲۵۳۸

## راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

### الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

### ب: ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
  - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
  - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
  - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
  - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
  - نتیجه‌گیری
  - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.  
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. براساس مصوبه هیئت تحریریه، نویسندگان موظفند فرم تعهدنامه را تکمیل و همزمان با مقاله، بارگذاری نمایند. پس از تکمیل فرم آن را به عنوان «نامه به سردبیر (تعهدنامه)» در بخش اضافه کردن فایل‌ها بارگذاری نمایید. در غیر این صورت مقاله به داوری ارسال نخواهد شد.

۹. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:  
الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).  
مقالات پس از تصویب باید شامل موارد زیر باشند.

۱. به منظور تلاش برای ثبت در نامه فهرست‌های خارجی، مقالات مصوب باید دارای خلاصه مفصل به زبان انگلیسی بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشند. خلاصه مفصل جایگزین چکیده کوتاه نخواهد شد. بلکه در کنار آن خواهد بود. خلاصه مفصل تمام شاخص‌های مقاله را باید داشته باشد. مانند عنوان، مساله، روش، پرسش‌ها، فرضیه، متن و نتیجه

۲. لازم است نویسندگان محترم به مقالات زبان‌های خارجی منتشر شده در نمایه بین‌المللی مانند ISI و Scopus و... باشند، بنابر ضرورت‌های پژوهشی ارجاع دهند. مقالاتی که ارجاع به مقالات نمایه شده بین‌المللی نداشته باشند در اولویت چاپ قرار نخواهند داشت.

۳. لازم است به مقالات مرتبط با عنوان مقاله که در مجلات داخلی به ویژه مقالات دانشگاه الزهراء (س) چاپ شده است، ارجاع داده شود.

۴. نقد و بررسی مقالات و کتاب‌های چاپ شده به زبان‌های مختلف در پیشینه ضرورت دارد.

#### **پ: محرمانه بودن اطلاعات**

اطلاعات شخصی نویسندگان مقالات برای تمامی افرادی که به آن دسترسی دارند مانند سردبیر، اعضای هیات تحریریه و مدیر داخلی و اجرایی نشریه و سایر عوامل فعال (غیر از نویسنده مربوطه) مانند داوران، مشاوران، ویراستار و ناشر امانت‌دار می‌بایست کاملاً محرمانه بوده و در هر زمانی از آن محافظت شود.

#### **ت: داوری مخفی (دو طرفه)**

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

#### **ث: سرقت ادبی**

برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده، از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) استفاده می‌شود.

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار

به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

همچنین در صورت پرداخت هزینه به صورت بانکی، لطفا تصویر فیش واریزی را به ایمیل مجله به آدرس [historyislamiran@alzahra.ac.ir](mailto:historyislamiran@alzahra.ac.ir) ارسال نمایید.

#### فصلنامه تاریخ اسلام و ایران در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

<a href="https://doaj.org">https://doaj.org</a>	فهرست مجلات دسترسی آزاد (دعاج)
<a href="http://Citefactor.com">http://Citefactor.com</a>	سایت فکتور
<a href="https://scholar.google.com">https://scholar.google.com</a>	گوگل اسکالر
<a href="https://ecc.isc.gov.ir">https://ecc.isc.gov.ir</a>	پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
<a href="https://www.noormags.ir">https://www.noormags.ir</a>	پایگاه مجلات تخصصی نور
<a href="https://www.civilica.com">https://www.civilica.com</a>	مرجع دانش (سیویلکا)
<a href="https://iranjournals.nlai.ir">https://iranjournals.nlai.ir</a>	آرشیو ملی دیجیتال نشریات علمی
<a href="https://www.sid.ir">https://www.sid.ir</a>	پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
<a href="https://www.magiran.com">https://www.magiran.com</a>	بانک اطلاعات نشریات کشور

## منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

### مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هریک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

### ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی<sup>۱</sup> دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

### ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجو می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

### ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی<sup>۲</sup>، در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجو در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

---

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.

ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.

پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.

۲. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

#### ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

#### ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

#### ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

#### ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

#### ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

#### ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری یک میلیون و پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

#### ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

## درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱- از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علی‌رغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث، موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوران نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.





### فهرست مطالب

- ۱۱-۳۴ مسلمانان جزیره کرت در دوره حاکمیت عثمانی، منشأ و سرنوشت  
شهناز جنگجو قولنجی
- ۳۵-۵۵ تفسیر انتقادی یک انگاره: کوروش دوم و خشایارشاى یکم در مکالمه افلاطونی  
«آلکibiادس بزرگ»  
فرزاد رفیعی فر، اسماعیل سنگاری، سید مسعود سیدبنکدار
- ۵۷-۸۵ اصلاحات نهادی دولت در اندیشه ثقه الاسلام تبریزی (با تکیه بر نظریه نهادگرایی)  
حسین شیرمحمدی باباشیخعلی، مصطفی پیرمردیان، حسین عزیزی
- ۸۷-۱۱۴ مذاکرات ارزنه الروم و بروز نخستین بحث و جدلها درباره اصالت و اعتبار عهدنامه  
زهاب (۱۲۵۹-۱۲۶۳ قمری)  
نصرالله صالحی
- ۱۱۵-۱۳۷ نخستین اختلاس بانک ملی ایران: زمینه‌های بین‌المللی و پیامدهای سیاسی قضایی آن  
بر حکومت پهلوی  
محمد مهدی فراغت، مرتضی دهقان‌نژاد، فریدون الهیاری
- ۱۳۹-۱۶۲ پژوهشی درباره «وزارت» خواجه نصیرالدین طوسی  
یزدان فرخی
- ۱۶۳-۱۸۵ واکاوی بازگشت احسان طبری از مارکسیسم: از پنداشت تا واقعیت  
پروین قدسی‌زاد



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۳۴-۱۱

## مسلمانان جزیره کرت در دوره حاکمیت عثمانی، منشأ و سرنوشت<sup>۱</sup>

شهناز جنگجو قولنجی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۴  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۱

### چکیده

جزیره کرت بین سال‌های ۱۰۸۰-۱۰۵۴ق/۱۶۶۹-۱۶۴۴م به دست عثمانی‌ها فتح شد. طی مدت نسبتاً کوتاهی بعد از این فتح، جمعیت عظیمی از مسلمانان در جزیره شکل گرفت. مسلمانان که در ابتدا از موقعیت بهتری در مقایسه با مسیحیان جزیره برخوردار بودند، بعد از آغاز جنبش‌های استقلال‌طلبانه مسیحیان کرت در سال ۱۲۳۶ق/۱۸۲۱م در شرایط دشواری قرار گرفتند. مسئله پژوهش حاضر بررسی منشأ و چگونگی شکل‌گیری این جمعیت عظیم مسلمان طی مدت زمان کوتاه و نیز سرنوشت آنان بعد از آغاز جنبش‌های استقلال‌طلبانه در جزیره است. این پژوهش با تکیه بر منابع دست اول در دسترس و با رویکرد توصیفی-تحلیلی درصدد پاسخ به این سؤال است که جمعیت عظیم مسلمان کرت چگونه شکل گرفت و این جمعیت عظیم بعد از آغاز جنبش‌های استقلال‌طلبانه در جزیره و تضعیف قدرت دولت عثمانی در جزیره چه سرنوشتی یافت. یافته‌های پژوهش نشان داد بخش بزرگی از جمعیت مسلمان جزیره، مردمان یونانی محلی جزیره بودند که از آغاز فتوح عثمانی‌ها در کرت، به صورت گروهی و فردی به اسلام گرویده بودند. این مسلمانان بعد از آغاز جنبش جدایی‌طلبانه در کرت، به‌ویژه از اوایل سده چهاردهم قمری/اواخر سده نوزدهم میلادی، یعنی هم‌زمان با تضعیف هرچه بیشتر قدرت دولت عثمانی در جزیره، با هجوم و حملات مسیحیان جزیره مواجه شدند و اموالشان اغلب غارت یا تخریب شد. مسلمانان با سخت‌تر شدن شرایط زندگی ناچار شدند گروه گروه جزیره را ترک کنند.

**کلیدواژه‌ها:** کرت، دولت عثمانی، یونانیان مسلمانان، یونانیان کرت، مهاجرت.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.44166.2811

۲. استادیار گروه آسیای صغیر و بالکان، دانشنامه جهان اسلام، تهران، ایران: sh.jangjo@rch.ac.ir

### مقدمه

کُرت با ۸,۳۴۰ کیلومتر مربع مساحت، بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین جزیره یونان و نیز پنجمین جزیره بزرگ دریای مدیترانه محسوب می‌شود. این جزیره در نقطه استراتژیک اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا واقع شده است. فتح کُرت نه تنها از نظر حاکمیت بر دریای مدیترانه، بلکه از چند نقطه نظر دیگر برای عثمانی‌ها حائز اهمیت بود: این جزیره از مهم‌ترین ایستگاه‌ها در مسیر تجاری دریای مدیترانه محسوب می‌شد (Adiyeke, 2002: 153)؛ در حد فاصل بین قلمرو عثمانی در آفریقا و استانبول قرار داشت؛ همچنین حاکمیت بر این جزیره که در حملات دریایی به عنوان پایگاهی علیه عثمانی بود، امنیت عثمانی را در منطقه تأمین می‌کرد (Aydın, 2013: 95). عثمانی‌ها در سال‌های (۱۰۸۰-۱۰۵۴ق/ ۱۶۶۹-۱۶۴۴م) کُرت را فتح کردند و مدت نسبتاً کوتاهی بعد از آن، جمعیت عظیمی از مسلمانان در این جزیره شکل گرفت.

حکومت عثمانی اغلب به دنبال فتح مناطق غیرمسلمان، با هدف تحکیم قدرت خویش و ایجاد تعادل در بین جمعیت مسلمان و غیرمسلمان منطقه، سیاست کوچ و اسکان گروهی ترکان مسلمان را در آن منطقه در پیش می‌گرفت (برای اطلاعات بیشتر درباره این سیاست، نک. Barkan, 1949- 1953)، اما سند و مدرکی دال بر اینکه این سیاست درباره کُرت نیز به اجرا درآمده باشد، در دست نیست.

مسئله اصلی پژوهش حاضر، بررسی منشأ و چگونگی شکل‌گیری جمعیت عظیم مسلمان در این جزیره طی مدت زمان نسبتاً کوتاه و همچنین سرنوشت این جمعیت مسلمان بعد از آغاز جنبش‌های استقلال‌طلبانه مسیحیان جزیره و تضعیف قدرت حکومت عثمانی در سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم قمری/ نوزدهم و اوایل بیستم میلادی است. بررسی این موضوع از این نظر اهمیت دارد که نشان دهد آیا تفاوت در منشأ و اصل و نسب مسلمانان کُرت موجب شد آنان در دوره انحطاط قدرت حکومت عثمانی و جنبش‌های استقلال‌طلبانه ملت‌های تحت تابع، سرنوشت متفاوتی از مسلمانان مناطقی داشته باشند که ترکان مسلمان در آنجاها اسکان یافته بودند یا نه.

پژوهش‌های متعددی در ارتباط با مسلمانان کُرت در دوره حاکمیت عثمانی‌ها به‌ویژه به زبان ترکی صورت گرفته است. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به پژوهش‌های آدی‌بکه<sup>۱</sup> و منکشه<sup>۲</sup> اشاره کرد که لیست کامل مشخصات آن‌ها در بخش منابع مقاله حاضر آمده است و در اینجا از

---

1. Adiyeke  
2. Menekşe

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۳

تکرار آن خودداری می‌شود. این پژوهش‌ها عمدتاً مربوط و معطوف به بُعد یا جنبه‌ای کوچک از تاریخ مسلمانان کرت در دوره حاکمیت عثمانی بر این جزیره است و بخش‌هایی از پژوهش حاضر را پوشش می‌دهند؛ اما پژوهشی که منشأ، شمار و سرنوشت مسلمانان جزیره را به صورت یک‌جا و در قالب یک پژوهش مستقل مبنای کار خود قرار دهد و دیدی نسبتاً جامع از این موضوع ارائه دهد، در دست نیست.

نگارنده در پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع دست اول و عنایت به پژوهش‌های صورت گرفته، این موضوع را بررسی کرده است. اهمیت اصلی تحقیق حاضر، خلأ پژوهشی در ارتباط با موضوع پژوهش حاضر به زبان فارسی است تا جایی که نگارنده اطلاع دارد هیچ پژوهشی به زبان فارسی در این زمینه صورت نگرفته است.

#### فتح کرت به دست عثمانی‌ها

با توجه به اهمیت استراتژیکی، سیاسی، ارتباطی و تجاری کرت، دولت عثمانی دنبال فرصت مناسبی برای فتح این جزیره بود. در سال (۱۰۵۴ق/ ۱۶۴۴م) که دزدان دریایی مالطه (مالت) یکی از کشتی‌های عثمانی را ربوده و به کرت بردند، دولت عثمانی بهانه لازم را یافت و سال بعد به کرت لشکرکشی کرد (حاجی خلیفه، برگ ۵۲ پ- ۵۳ ر؛ نعیم، ۱۳۸۲: ۴/ ۱۲۴-۱۲۳ و ۹۴-۹۲).

باید گفت کرت بعد از جنگ صلیبی چهارم در ۱۲۰۴/۶۰۰ از حاکمیت بیزانس خارج شده و در دست ونیزی‌ها بود (Detorakis, 1994: 143- 144). حاکمیت جمهوری ونیز برای اهالی جزیره فلاکت‌بار بود (Tukin, 1945: 175- 177). ونیزی‌های کاتولیک حکومت ظالمانه‌ای در جزیره در پیش گرفته بودند (Stillman, 1874: 20- 26)، به طوری که برخی از مؤلفان اروپایی سیاست ونیزی‌ها را در جزیره دور از انسانیت دانسته‌اند. در برابر این سیاست دهشت‌بار ونیزی‌ها، اهالی جزیره چندین بار به شورش برخاسته بودند که البته هر بار با شدت بیشتری سرکوب شده بود (Tukin, 1945: 177). برخی از کرتی‌ها نیز زندگی تحت حاکمیت عثمانی‌های مسلمان را بر حکومت ونیزی‌های کاتولیک ترجیح می‌دادند (Stillman, 1874: 23).

در دوره حاکمیت ونیز، اگرچه شماری از ونیزی‌های کاتولیک در جزیره اسکان داده شده بودند (Tukin, 1945: 175)، اکثریت قریب به اتفاق جمعیت کرت را عناصر بومی، یعنی یونانی‌های ارتدوکس تشکیل می‌دادند (Detorakis, 1994: 147, 184). جمعیت جزیره در ۱۰۵۴/ ۱۶۴۴، یعنی بلافاصله قبل از آغاز حملات عثمانی، حدود ۲۸۷,۰۰۰ تن برآورد شده

است (Detorakis, 1994: 185; Gülsoy, 2002: 113- 114).

در حال، از سه قلعه- شهر بزرگ و مهم کُرت، یعنی قنديه، حانیه و رسمو؛ حانیه و رسمو در همان سال اول لشکرکشی عثمانی‌ها فتح شد (حاجی خلیفه، ۱۱۱۴۱، برگ ۵۳ پ- ۵۵؛ نعیم، ۱۳۸۲: ۴: ۲۱۴-۱۲۶ صفحات متعدد) و بعد از آن جنگ بر روی قنديه، پایتخت و شهر مستحکم جزیره متمرکز شد (نعیم، ۱۳۸۲: ۴/ ۲۱۶-۲۱۵، ۲۳۹-۲۲۹؛ Dimitriadis, 2007: 206).

کرتی‌ها که قرن‌ها حکومت ظالمانه و نیزی‌ها را تحمل کرده بودند، اغلب در برابر عثمانی‌ها مقاومتی نکردند. حتی برخی از آنان بلافاصله به اسلام گرویده و علیه و نیزی‌ها جنگیدند (Stillman, 1874: 26; Adıyeye, 2014: 22; Dimitriadis, 2007: 206). لرد کین‌راس نوشته است یونانیان کُرت از ترک‌ها به‌عنوان ناجیان خود از ظلم حکومت لاتین‌های کاتولیک استقبال کردند (Kinross, 1979: 337).

شایان ذکر است عثمانی‌ها در اثنای جنگ به اهالی جزیره وعده داده بودند روحانیون کاتولیک و نیزی را از جزیره رانده و بار دیگر کلیسای ارتدوکس را برپا خواهند کرد. در ۱۰۵۶ق/ ۱۶۶۶م نیز دولت عثمانی یکی از اهالی کُرت را به‌عنوان اسقف متروپولیتن کُرت منصوب کرد. این موضوع نیز بین مردم جزیره جو مثبتی به نفع عثمانی‌ها ایجاد کرد (Adıyeye, 2014: 23).

با وجود این، تسخیر قنديه که کلید فتح کل کُرت محسوب می‌شد، به‌راحتی میسر نشد. کُرت مهم‌ترین پایگاه دریایی و تجاری و نیزی بود. همچنین این جزیره بعد از اینکه عثمانی‌ها متصرفات و نیزی را در سده نهم و دهم قمری/ پانزدهم و شانزدهم میلادی فتح کرده بودند، به تنها سنگر مسیحیت شرقی تبدیل شده بود و نجات آن برای جهان مسیحیت مسئله مهم مذهبی، سیاسی و استراتژیک محسوب می‌شد.

دتوراکیس نوشته است این جنگ به‌حدی احساسات را برانگیخت که به‌ندرت در تاریخ جهان دیده می‌شود (Detorakis, 1994: 226). به‌ترتیب، جنگ کُرت و محاصره قنديه توسط عثمانی‌ها ابعاد اروپایی پیدا کرد و و نیزی‌ها به نام یک جنگ صلیبی دیگر، در جنگ با عثمانی‌ها از کمک پاپ، امپراتوری هابسبورگ، فرانسوی‌ها و حکومت مالطه برخوردار شدند (حکایت عزیمت سفر قنديه، ۱۹۸۸: برگ ۴۶ ر - ۴۷ پ؛ راشد، ۱۲۸۲: ۱/ ۲۳۷؛ Mühürdar Hasan Ağa, 2013: 380; Kinross, 1979: 337).

این امر گرچه فتح قنديه را به تأخیر انداخت، نتوانست مانع آن شود و قنديه بعد از بیش از بیست سال مقاومت در برابر محاصره، سرانجام در (ربیع‌الآخر ۱۰۸۰ق/ سپتامبر ۱۶۶۹م) با

امضای معاهده‌ای بین عثمانی و ونیز تسلیم عثمانی‌ها شد (Yeniçeri Katibi Hasan Efendi, 2013: 384; Mühürdar Hasan Ağa, 2019: 272). با این معاهده تقریباً کل جزیره به دست عثمانی‌ها افتاد (حکایت عزیمت سفر قنديه، ۱۹۸۸: برگ ۶۲؛ سلاحدار فندقلیلی، ۱۹۲۸: ۱/۵۱۹).

### شکل‌گیری جمعیت مسلمان در کرت و اصل و ریشه مسلمانان

با فتح کرت به دست عثمانی‌ها دوره جدیدی در تاریخ این جزیره آغاز شد و در مدت کوتاهی ساختار سیاسی-اجتماعی و فرهنگی آن دگرگون شد. احتمالاً برجسته‌ترین ویژگی این دوره از تاریخ کرت، ظهور جامعه بزرگ مسلمان بود (Gradeva, 2008: 184). اگر بتوانیم به پژوهشی که به تازگی براساس دفاتر تحریر عثمانی انجام شده است، اعتماد کنیم<sup>۱</sup>، در سال (۱۰۸۰ق/۱۶۷۰م)، یعنی سال فتح قنديه و حدود بیست و پنج سال بعد از فتح حانیه و رسمو، این جزیره دارای حدود ۵۳,۰۰۰ تن مسلمان بوده است. با توجه به شمار کل جمعیت جزیره، یعنی حدود ۳۳۸,۰۰۰ تن، مسلمانان حدود ۱۶ درصد جمعیت جزیره را تشکیل می‌داده‌اند (نک. Eralaca, 2002: 328). همچنین طبق پژوهش مذکور تا (۱۱۱۷ق/۱۷۰۵م)، شمار جمعیت مسلمان کرت به ۸۱,۰۰۰ تن افزایش یافته است؛ این درحالی است که شمار کل جمعیت جزیره به ۲۶۵,۰۰۰ تن کاهش یافته بود (Eralaca, 2002: 328). از دلایل کاهش جمعیت جزیره، مهاجرت شماری از کرتی‌ها از جزیره به دنبال فتح قنديه بود.

آمار مختلفی نیز که از شمار مسلمانان کرت در سال‌های بعد در دست است، نشان می‌دهد دست‌کم حدود یک سده بعد از فتح جزیره به دست عثمانی‌ها، شمار زیادی مسلمان در این جزیره ساکن بوده است. شمار جمعیت مسلمان جزیره را در نیمه دوم سده دوازدهم قمری/هجدهم میلادی حتی تا بیش از سه برابر جمعیت مسیحی جزیره نیز نوشته‌اند (Bérard, 1900: 83) که البته اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.

سیاحی در حدود (۱۱۹۳ق/۱۷۷۹م) نوشته است از ۳۵۰,۰۰۰ تن جمعیت جزیره، حدود ۲۰۰,۰۰۰ تن مسلمان هستند (قوپاسی، ۱۳۱۵: ۹۱۱؛ Cuinet, 1892: 540). داگلاس داکین<sup>۲</sup> نیز که خود از طرفداران افراطی یونانی<sup>۳</sup> است، شمار جمعیت مسلمان جزیره را در حدود سال (۱۲۳۶ق/۱۸۲۱م)، یعنی در دوره بلافاصله قبل از آغاز جنبش‌های استقلال‌طلبانه، ۱۶۰,۰۰۰ تن و شمار مسیحیان را ۱۲۹,۰۰۰ تن برآورد کرده است (Dakin, 1972: 107)، اما دتوراکس

۱. متأسفانه دسترسی به همه دفاتر تحریر مربوطه برای نگارنده میسر نشد.

2. Douglas Daki

3. Aşırı Yunan yanlısı

جمعیت جزیره را در اوایل سده سیزدهم قمری / اواخر سده هجدهم میلادی ۲۰۰,۰۰۰ یونانی و ۱۵۰,۰۰۰ مسلمان برآورده کرده است (Detorakis, 1994: 260).

پراکس نیز نوشته است از اواخر سده دوازدهم / هجدهم تا (۱۲۳۶ق / ۱۸۲۱م) شمار جمعیت مسلمان و مسیحی جزیره مساوی بوده یا مسیحیان برتری عددی جزئی بر مسلمانان داشته‌اند (Perakis, 2011: 136). منابع یونانی نیز جمعیت جزیره را در ۱۲۳۶ق / ۱۸۲۱م؛ ۱۱۳,۳۲۰ تن مسیحی و ۹۹,۷۶۴ تن مسلمان نشان می‌دهند (Detorakis, 1994: 260). آنچه از آمار مختلف و متفاوت بالا مشخص است، وجود شمار چشمگیر مسلمان در کرت تا قبل از آغاز جنبش استقلال‌طلبانه در این جزیره است.

در ارتباط با اصل و ریشه این جمعیت عظیم مسلمان، بیرمن معتقد است عثمانی‌ها بعد از فتح جزیره، عمدتاً مسلمانانی از آلبانی، مصر و آناتولی را در آنجا اسکان دادند (Bierman, 1991: 55). این در حالی است که طی انجام پژوهش حاضر سند و مدرکی که این موضوع را تأیید کند، به دست نیامد. اغلب محققان و صاحب‌نظران این حوزه نیز معتقدند سیاست اسکان گروهی و اجباری مسلمانان که دولت عثمانی اغلب در مناطق تازه فتح‌شده غیرمسلمان در پیش می‌گرفت، در کرت به اجرا درنیامده است (Dimitriadis, 2007: 206; Greene, 2002: 39-40, 80; Gülsoy, 1997: 205; Adıyeke, 2005 b: 558; Perakis, 2011: 135-136). گولسوی منشأ جمعیت مسلمان جزیره را ترک‌هایی می‌داند که بعد از فتح جزیره به‌عنوان مأموران دولتی، نظامی و مذهبی دولت عثمانی در جزیره ساکن شده بودند، اما شکل‌گیری جمعیت عظیم مسلمان در جزیره طی مدت نسبتاً اندک بعد از فتح، با تعداد کم مأموران و سپاهیان عثمانی توجیه‌پذیر نیست (Adıyeke, 2018: 354).

بیشتر محققان تغییر دین را مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری جمعیت عظیم مسلمان کرت دانسته و معتقدند بیشتر مسلمانان کرت مردمان محلی جزیره بودند که پس از فتح آنجا به دست عثمانی‌ها به اسلام گرویده بودند (Adıyeke, 2018: 354; Perakis, 2011: 135; Greene, 2008: 88; Gradeva, 2008: 184). گرادوا ضمن اشاره به این موضوع، تغییر مذهب در میان مسیحیان محلی را «انفجاری و عظیم» وصف کرده است (Gradeva, 2008: 184).

طبق منابع نیز تغییر دین در میان مردم جزیره زیاد بوده است. تورنفور که در (۱۱۱۰ق / ۱۶۹۹م) از کرت دیدن کرده، نوشته است بیشتر مسلمانان جزیره، نومسلمان یا فرزندان آنان هستند (Tournefort, 2013: 89). دتوراکس می‌نویسد تا سال (۱۱۱۰ق / ۱۶۹۹م) بیش از ۶۰,۰۰۰ تن کرتی به اسلام گرویده بوده‌اند<sup>۱</sup> (Detorakis, 1994: 262). رابرت پشلی انگلیسی

۱. دتوراکس این مطلب را به سفرنامه تورنفور ارجاع داده است، اما نگارنده در نسخه ترجمه ترکی این سفرنامه



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(ع)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۷

نیز در (۱۲۵۰ق / ۱۸۳۴م) که از کرت دیدن کرده، مسلمانان جزیره را مردمان محلی معرفی کرده است که از مسیحیت به اسلام گرویده‌اند (Pashley, 1858: 194).  
گرایش گروهی به اسلام در اثنای جنگ کرت و با فتح رسمو و حانیه در (۱۰۵۵ق / ۱۶۴۵م) شروع شده بود ( Detorakis, 1994: 261; Perakis, 2011: 135; Adiyeye, 2018: 354; Gradeva, 2008: 184). گروهی از کرتی‌ها نیز در مقابل پیشنهاد دریافت پاداش از سوی عثمانی‌ها به آنان پیوسته بودند (Detorakis, 1994: 241). تورنفور به نقل از رئیس خزانه‌داری دولت عثمانی به مبلغ هنگفتی اشاره کرده است که عثمانی‌ها به سربازان فراری مسیحی که «تُرک» شده بودند، پرداخته کرده بودند (Tournafort, 2013: 69). گرین نیز احتمال داده است که سربازان داوطلب کرتی به امید دریافت پاداش در پایان جنگ، همراه عثمانی‌ها علیه ونیزی‌ها جنگیده باشند (Greene, 2000: 41-42).

به‌هررو، به‌مرور زمان شمار بسیاری از کرتی‌ها مسلمان شدند. گرایش گروهی به اسلام، بعد از انقیاد نهایی جزیره و تثبیت قدرت عثمانی در کرت ابعاد بی‌سابقه‌ای یافت. اگرچه چند دهه بعد از میزان گرایش به اسلام کاسته شد، تا اوایل سده سیزدهم قمری / نوزدهم میلادی ادامه یافت (Detorakis, 1994: 261; Adiyeye, 2018: 354). گرایش جمعی به اسلام در سال‌های بعد از فتح، شمار مردمان مسیحی را در مناطق روستایی تا حد زیادی کاهش داد (Detorakis, 1994: 245, 258). در اسناد سده یازدهم قمری / هفدهم میلادی، به شمار زیادی از نومسلمانان، و گاه حتی تغییر دین دسته جمعی اهالی برخی از روستا برمی‌خوریم (Detorakis, 1994: 262; Adiyeye, 2005 b: 558- 559).

اسلام آوردن گروهی و گسترده مردم محلی در کرت در گستره امپراتوری عثمانی اتفاق نادری بود، به‌طوری که به استثنای بوگومیل‌های بوسنه، در هیچ منطقه‌ای از بالکان مشابه آن را نمی‌بینیم (Adiyeye, 2005 b: 560). معافیت از پرداخت مالیات، رهایی از برخی تبعیضات بین مسلمان و غیرمسلمان و برخی فشارهای اجتماعی از عوامل مؤثر در گرویدن کرتی‌ها به اسلام بود (Detorakis, 1994: 260-262). به‌ویژه رابطه نزدیک بین تغییر مذهب و ورود به حرفه نظامی و برخی مناصبی که خاص مسلمانان بود، در تغییر دین گسترده مردم کرت نقش داشت. در کرت اکثر سربازان از تازه مسلمانان بودند، به حدی که دو واژه «مسلمان» و «سرباز» عملاً مترادف هم شده بودند. به‌رغم این، انگیزه بهره‌مندی از مزایا به‌تنهایی نمی‌تواند گرایش گسترده مردم جزیره به اسلام را توجیه کند.

---

که در دسترس بود، این مطلب را نیافت.

گرین عامل اصلی این گرایش گسترده را تضعیف نهادهای مذهبی ارتدوکس طی ۲۵ سال جنگ با عثمانی و اختلافات داخلی درون جامعه مسیحی در سال‌های اولیه حکومت عثمانی دانسته است (Greene, 2008: 39-42)؛ اما آدی‌یکه ضمن یادآوری حمایت عثمانی‌ها از ارتدوکس و احیای متروپولیتن ارتدوکس کرت این نظر گرین را رد کرده است (Adiyek, 2005b: 560-561). آدی‌یکه ضمن اشاره به نقش مهم سپاهیان و اداره‌کنندگان دولت عثمانی و صوفیان بکتاشی در تغییر دین اهالی محلی (Adiyek, 2018: 353)، اسلام آوردن گسترده اهالی محلی را بیشتر سیاستی دولتی می‌داند. وی معتقد است دولت عثمانی به منظور ایجاد تعادل بین جمعیت مسلمان و مسیحی جزیره، سیاستی در پیش گرفته که به ندرت به کار می‌برده است، یعنی حمایت از تغییر دین دسته‌جمعی و ازدواج بین مسلمانان و غیرمسلمانان جزیره.

آدی‌یکه ورود شمار زیادی از یونانیان بومی نومسلمان به صنف نظامی را نشانه این سیاست دولت دانسته و معتقد است تشکیلات ینی‌چری‌یان بومی به‌عنوان ابزاری برای تغییر دین به کار گرفته است (Adiyek, 2005 b: 560- 561, 568; Adiyek, 2003: 18). شایان ذکر است در حالی شمار زیادی از سربازان کرت را بومیان نومسلمان تشکیل می‌دادند که در مناطقی مانند شمال آفریقا، مصر و حلب که مردمان محلی مسلمان بودند، ورود افراد عادی به دسته نظامی ممنوع بوده است (Greene, 2000: 37-38).

عامل مهم دیگر در افزایش شمار مسلمانان جزیره ازدواج بین مردان مسلمان با زنان مسیحی جزیره بود که طبق شرع اسلام فرزندان حاصل از این نوع ازدواج، مسلمان محسوب می‌شدند. ترکان مسلمانی که به کرت آمدند، با زنان مسیحی کرت ازدواج می‌کردند (Detorakis, 1994: 261)، اما مهم‌تر از آن ازدواج بین مردان نومسلمان جزیره با زنان مسیحی بود که در شمار زیادتری صورت می‌گرفته است (نک. Adiyek, 2003: 19-23).

### تضعیف قدرت عثمانی و آغاز شورش در کرت

گرایش گروهی به اسلام در کرت برخی مشکلات اجتماعی و قومی ایجاد کرده بود. بخش چشمگیری از جمعیت جزیره از نظر منشأ، زبان و آداب و رسوم کرتی، اما از نظر دین و اعتقاد مسلمان بودند. اینان که به اصطلاح «ترک-کرتی»<sup>۱</sup> نامیده می‌شدند و بسیاری از آنان، به‌ویژه در شهرها وارد سپاه ینی‌چری شده بودند، اغلب نسبت به مسیحیان- به‌رغم اینکه گاه از بستگان

---

1. Turko-Cretans

خودشان نیز بودند- حقارت بار و ظالمانه رفتار می کردند ( Dimitriadis, 2007: 261-262, )  
(206).

تورنفور در (۱۱۱۰ق/ ۱۶۹۹م) می نویسد مسلمان ترک زمانی که یک مسیحی را در حال خوردن گوشت خوک یا نوشیدن شراب می بیند، به روی خود نمی آورد و چیزی نمی گوید، اما نومسلمانی که خود اینها را مخفیانه می خورد و می نوشد، مسیحیان را سرزنش و شماتت می کند (Tournefort, 2013: 89). به رغم اینکه بین مسلمانان جزیره که قدرت را در دست داشتند و رعایای مسیحی آن شکاف نسبتاً زیادی بود، مسلمانان و غیرمسلمانان تا اوایل سده سیزدهم قمری/ نوزدهم میلادی زندگی نسبتاً آرام و توأم با آرامش نسبی در کنار یکدیگر داشتند، به طوری که طی دوره حاکمیت عثمانی بر جزیره تا قبل از (۱۲۳۶ق/ ۱۸۲۱م) به استثنای شورش کم اهمیت در سال (۱۱۸۵ق/ ۱۷۷۱م)، شورش دیگری در کرت رخ نداد. از (۱۲۳۶ق/ ۱۸۲۱م) بود که اوضاع عوض شد و با شکل گیری و گسترش اندیشه ملی گرایی و جدایی طلبی در بین مسیحیان جزیره و ضعف روزافزون دولت عثمانی شورش های متعددی علیه حکومت عثمانی و مسلمانان جزیره به راه افتاد (-Tukin, 1945: 205).  
(206).

جنبش استقلال خواهی یونان که در (۱۲۳۶ق/ ۱۸۲۱م) آغاز شد، به زودی در کرت نیز گسترش یافت. ابتدا شورش در منطقه کوهستانی اسفاکیه کرت برپا شد (جودت، ۱۳۰۹: ۱۱/ ۱۶۰ و ۱۴۶؛ همو، ۱۳۰۹: ۱۲/ ۹۴). سپس به تدریج به حانیه و قندیه نیز سرایت کرد. محمدعلی پاشا، والی مصر موفق شد این شورش را در (۱۲۳۹ق/ ۱۸۲۴م) سرکوب کند (جودت، ۱۳۰۹: ۱۲/ ۹۵-۹۴ و ۱۸)، اما متعاقب استقلال یونان در (۱۲۴۵ق/ ۱۸۳۰م)، بار دیگر شورش هایی در جزیره رخ داد. دولت عثمانی بار دیگر محمدعلی پاشا را مأمور سرکوب شورش کرد و حکومت کرت را به مدت ده سال از (۱۲۴۶-۱۲۵۶ق/ ۱۸۳۰-۱۸۴۰م) به او واگذار کرد (Adryeke, 1993: 293-294). در سال (۱۲۸۳ق/ ۱۸۶۶م) شورش گسترده تری در کرت آغاز شد که در تمام جزیره گسترش یافت. با دخالت و تحت فشار دولت های بزرگ اروپایی، دولت عثمانی در کرت عفو عمومی اعلام کرد و بیان داشت پاره ای از اصلاحات از جمله کاهش مالیات ها، برپایی مجالس عمومی و محلی با عضویت مسلمانان و مسیحیان را در جزیره اجرا خواهد کرد و همچنین مکاتبات رسمی در جزیره به دو زبان ترکی و یونانی صورت خواهد گرفت.

در پی آن آرامشی در جزیره برقرار شد، اما یونانیان کرت در (۱۲۹۲-۱۲۹۵ق/ ۱۸۷۷-۱۸۷۸م) با کمک و تحریک یونانی ها و با استفاده از وضع دشوار دولت عثمانی در جنگ با

روسیه بار دیگر به شورش برخاستند (Beyoğlu, 2000: 118). در (۱۲۹۵ق/ اکتبر ۱۸۷۸م) قراردادی بین دولت عثمانی با قدرت‌های بزرگ در هاله‌پا<sup>۱</sup> امضا شد که طبق آن نقش یونانی‌های جزیره در اداره کرت بیشتر می‌شد؛ اما در (۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۸م) یونانیان کرت با ادعای عدم اجرای مناسب قرارداد مذکور، بار دیگر شورش به پا کردند و مسلمانان را مورد حمله قرار دادند.

مسلمان که در مناطق روستایی امنیتی نداشتند، در بنادر و شهرهای بزرگ جمع شدند که در پی آن درگیری بین مسلمانان و مسیحیان شدت گرفت (Beyoğlu, 2000: 119; Detorakis, 1994: 353- 358). در شعبان (۱۳۱۴ق/ ژانویه ۱۸۹۷م) گروهی از شورشیان کرت اتحاد کرت و یونان را اعلام کردند. چند روز بعد نیز نیرویی از یونان، کرت را به نام شاه یونان اشغال و الحاق کرت را به یونان اعلام کرد. نیروهای یونانی خرابی و ویرانی زیادی به بار آورده، هزاران تن از مسلمانان را به قتل رساندند. متقابلاً سربازان عثمانی نیز به قتل یونانیان برخاستند (Shaw, 1985: 2/ 206- 207). اندکی بعد دولت‌های بزرگ اروپایی، تشکیل حکومت خودمختار را در کرت اعلام و شاهزاده یونان، جورج را والی آن معرفی کردند.

در پی آن، حکومت عثمانی مجبور شد نیروهای خود را از جزیره خارج کند (Beyoğlu, 2000: 119- 120; Çelik, 2009: 51, 129). از این پس، کرت تا سال (۱۳۳۱ق/ ۱۹۱۳م) که به موجب معاهدات صلح لندن و بخارست، به طور کامل از حاکمیت عثمانی خارج و به یونان واگذار شد (Anderson and Hershey, 1918: 439- 440; Treaty of peace between Bulgaria and .., 1914: 13- 27)، تنها به ظاهر در حاکمیت عثمانی بود.

### شمار و وضعیت مسلمانان در دوره شورش

با آغاز شورش‌ها در کرت از سال (۱۲۳۶ق/ ۱۸۲۱م) شماری از مسلمانان جزیره را ترک کردند. همچنین شماری از آنانی که احتمالاً برای سود شخصی و با هدف بهره‌مندی از امتیازات مسلمانان، در ظاهر مسلمان شده، اما در باطن مسیحی مانده بودند (Dawkins, 1933: 251- 253; Detorakis, 1994: 262). شماری از آنان نیز با ادامه شورش‌ها و وخیم‌تر شدن اوضاع، از جزیره فرار کردند (Adıyeke and Adıyeke, 2000: 108- 109). آدی‌یکه برآورد کرده است طی ده سال بعد از آغاز شورش، جمعیت کل جزیره به ۲۰۰,۰۰۰ تن، و جمعیت مسلمان آن به ۵۰,۰۰۰ تا ۶۰,۰۰۰ تن کاهش یافته باشد (Adıyeke, 2005a: 4). داکین تقریباً همین نسبت

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۲۱

جمعیت، یعنی ۶۰,۰۰۰ تن مسلمان و ۲۰۰,۰۰۰ تن مسیحی را برای سال (۱۲۸۳ق/ ۱۸۶۶م) تخمین زده است (Dakin, 1972: 107). این درحالی است که چنان‌که در ادامه نیز اشاره شده، طبق منابع شمار مسلمانان در سال‌های بعدی، با وجود شدت گرفتن وخامت اوضاع، بیشتر از ۶۰,۰۰۰ تن بوده است.

شرایط مسلمانان به‌ویژه از (۱۲۸۳ق/ ۱۸۶۶م) به تدریج سخت‌تر شد و در معرض قتل‌عام مسیحیان قرار گرفتند. آمار مختلفی از شمار جمعیت مسلمان جزیره در سال‌های بعد در دست داریم مطابق با سالنامه‌های سال‌های (۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ق/ ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶م) ولایت کُرت؛ از حدود ۲۲۸,۰۰۰ تن جمعیت جزیره، بیش از ۹۰,۰۰۰ تن مسلمان بوده‌اند (کرید سالنامه‌سی ۱۲۹۲: ۱۰۴؛ کرید سالنامه‌سی ۱۲۹۳: ۱۳۱-۱۳۲).

به این ترتیب، مطابق با این آمار، حدود ۴۰ درصد جمعیت جزیره را در این دوره مسلمانان تشکیل می‌داده‌اند. مسلمانان بیشتر در سنجاقل<sup>۱</sup> قنديه، مستقر بودند، به طوری که مسلمانان در این سنجاقل حدود ۶۰ درصد جمعیت و در مرکز آن، شهر قنديه، مرکز اداری-سیاسی حکومت عثمانی، بیش از ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند (نک. سالنامه ۱۲۹۲: ۱۰۳؛ کرید سالنامه‌سی ۱۲۹۳: ۱۳۱-۱۳۲).

در حدود سال (۱۳۰۴ق/ ۱۸۸۷م) جمعیت کل جزیره ۲۹۴,۱۹۲ و شمار مسلمانان ۸۸,۴۸۷ تن (سامی، ۱۳۱۴: ۵/ ۳۸۵۲؛ Cuinet, 1892: 539) و در سال (۱۳۱۱/ ۱۸۹۴)، جمعیت کل جزیره ۲۵۰,۰۰۰ تن و شمار مسلمانان ۷۴,۱۵۰ تن ثبت شده است (Karpat, 1985: 155). درباره شمار جمعیت مسلمانان کُرت در سال‌های (۱۳۱۴-۱۳۱۵ق/ ۱۸۹۷-۱۸۹۸م) نیز که شورش به شدت در جزیره جریان داشت، آمار مختلفی در دست است. طبق تحقیقی در (۱۳۱۴ق/ ۱۸۹۶م)، حدود ۸۰,۰۰۰ تن مسلمان در جزیره زندگی می‌کردند (Tsitselikis, 2012: 36)، اما طبق منابع شمار آنان بیش از این تعداد بوده است.

در آماری که در (۷ ذی‌الحجه ۱۳۱۴ق/ ۹ می ۱۸۹۷م) در روزنامه آهنگ منتشر شده، جمعیت مسلمان کُرت ۹۶,۸۰۰ تن ذکر شده است (آهنگ، ۱۳۱۴: ۲). یکی از دست‌اندرکاران والی ولایت کُرت نیز، در سال مذکور، در جواب دولت عثمانی که خواهان برآورد دقیق شمار مسلمانان جزیره شده بود، شمار آنان را با احتساب حدود ۱۵,۰۰۰ نفری که به قصد تجارت به دیگر ولایت‌ها رفته بودند، جمعاً حدود ۱۰۵,۰۰۰ نفر اعلام کرده است.

معاونت وزارت امور خارجه انگلیس، جرج کرزن نیز در (۵ ذی‌الحجه ۱۳۱۴ق/ ۷ می

۱. واحدی در تشکیلات اداری عثمانیان.

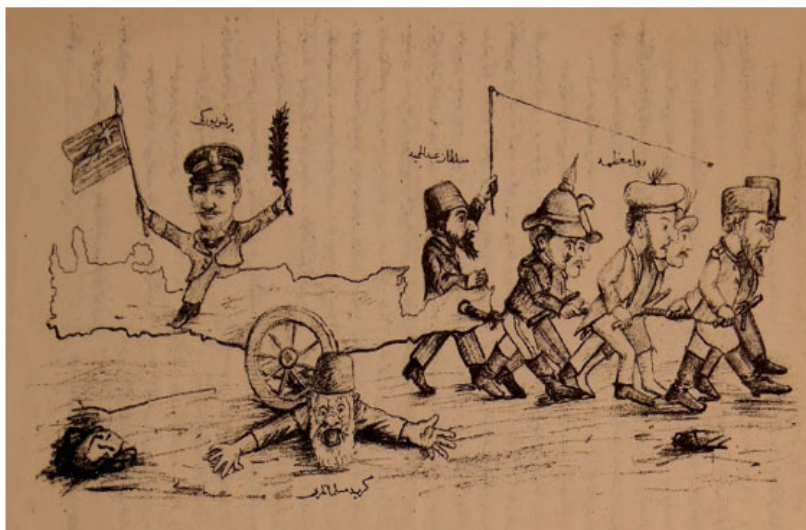
۱۸۹۷م) نوشت «طبق سرشماری کمیسیونی که از طرف مسلمانان تشکیل شده، شمار مسلمانان بعد از این همه تلفات ۱۰۷,۰۰۰، یعنی یک‌سوم جمعیت جزیره است». همچنین در سندی به تاریخ (آخر صفر ۱۳۱۵ق / ۳۰ جولای ۱۸۹۷م) آمده است به ۷۰,۰۰۰ تن از بیش از ۱۰۰,۰۰۰ تن جمعیت مسلمان نیازمند کُرت، اعانه داده می‌شود (Menekşe, 2018a: 91- 92). طبق آمارهای مذکور، هم‌زمان با اوج شورش‌ها در جزیره، کُرت دارای دست‌کم ۱۰۰,۰۰۰ تن جمعیت مسلمان بوده است.

در پی ناکامی دولت عثمانی در فرونشاندن شورش کُرت، درگیری بین مسلمانان و مسیحیان شدت گرفت و خصوصاً مسلمانان در معرض قتل و غارت مسیحیان قرار گرفتند و گاه مساجد، خانه‌ها و روستاهایشان تخریب یا به آتش کشیده شد (کرید اختلالی، ۱۳۱۴: ۷۳-۸۹). برای نمونه در (۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۱۴ق / ۲۱ اوت ۱۸۹۶م)، یعنی تنها طی یک روز، در منافوچه / منافوچ<sup>۱</sup>، از توابع سنجاق قنديه ۲۲ روستای مسلمان‌نشین در آتش سوخت. شمار روستاهای مسلمان‌نشین شهر قنديه که طی ماه مذکور به دست یونانی‌های شورشی سوزانده یا تخریب شدند، به ۱۰۵ روستا رسید (Menekşe, 2018b: 456). در (۲۰ رمضان ۱۳۱۴ق / ۲۲ فوریه ۱۸۹۷م) در استیه<sup>۲</sup>، حدود ۱,۱۴۵ تن از مسلمانان به قتل رسیدند (Menekşe, 2018a: 117). نشریه خدمت، چاپ از میر، در (۲۹ ذی‌الحجه ۱۳۱۴ق / ۳۱ می ۱۸۹۷م) نوشت ۱۰۰,۰۰۰ تن جمعیت مسلمان کُرت تحت فشار و آزار و اذیت مسیحیان جزیره هستند. مسیحیان حتی به کودکان نیز رحم نمی‌کنند (خدمت، ۱۳۱۴: ۱).

شایان ذکر است که شورشیان کُرت را بیشتر یونانیان یونان (و نه کُرت) رهبری می‌کردند. جرج کرزن در گزارش خود از اوضاع کُرت اعلام کرد کمک دولت یونان به آشوبگران و ارسال مهمات و سلاح و نیز داوطلبان یونانی یونان بر آشوب‌ها دامن زده و بر وخامت اوضاع مسلمانان می‌افزاید. کرزن در گزارش دیگری بیان داشت: «یونان مانند دزدان دریایی و راهزنان به کُرت هجوم برده است. یونانیان برای تأمین امنیت کُرتی‌ها نیامده‌اند، چراکه این آزادی در اصل تأمین شده بود. آنان به کُرت آمده‌اند تا این جزیره را به زور ضمیمه یونان کنند.» (Menekşe, 2018a,; 67, 98)

---

1. Monofatsiou/ Manafoça  
2. İstiyе



تصویری که نشریه بهبه روحی در ارتباط با اوضاع کرت و مسلمانان جزیره در سال ۱۸۹۸/۱۳۱۵ منتشر کرده است (به به روحی، بس ۱، ش ۸، شوال ۱۳۱۵، ص ۵)

### مهاجرت مسلمانان از ۱۳۳۱-۱۳۱۴ ق. / ۱۹۱۳-۱۸۹۷ م

از مهم‌ترین مشخصه‌های نابسامانی‌ها و اغتشاشات کرت به‌ویژه از (۱۲۸۳ ق / ۱۸۶۶ م)، حوادث تلخ مناطق روستایی و در نتیجه آن، روی آوردن مسلمانان این مناطق به شهرهای بزرگ در سال‌های (۱۳۱۳-۱۳۱۵ ق / ۱۸۹۶-۱۸۹۸ م) بود (Çelik, 2009: 28). جماعت مسلمان روستاها که بیشتر در معرض حملات و قتل‌عام شورشیان بودند، خانه و اموال خود را رها کردند و به شهرها پناه بردند (Tsitselikis, 2012: 43; Menekşe, 2018a: 115-119). طبق سندی به تاریخ (۲۹ رمضان ۱۳۱۴ ق / ۳ مارس ۱۸۹۷ م)، در اثنای جنگ یونان و عثمانی، نزدیک به ۶۰,۰۰۰ تن مسلمان کرت از روستاها به شهرها، به‌ویژه قنديه پناه برده بودند (Menekşe, 2018a: 119-120).

در سندی به تاریخ (ربیع‌الاولی ۱۳۱۵ ق / ۳۱ جولای ۱۸۹۷ م) نیز شمار مسلمانانی که به سه شهر قنديه، حانیه و رسمو پناه برده بودند، بیش از ۱۰۰,۰۰۰ تن ذکر شده است (Menekşe, 2018b: 456) که البته احتمالاً منظور جمع کل جمعیت مسلمان ساکن و مهاجر روستایی این شهرها بوده است.

پناه‌بردن مسلمانان از مناطق روستایی به شهرها مشکلات جدیدی ایجاد کرد. مهاجران روستایی در شهرها با انواع فشارها و ناداری‌ها روبه‌رو بودند. این وضعیت از نظر اجتماعی،

اقتصادی و امنیتی تأثیر منفی بر روند حوادث گذاشت و آشوب و درگیری بین مسلمانان و غیرمسلمانان را تشدید کرد. در این درگیری‌ها افرادی از هر دو طرف کشته شدند، خانه‌ها غارت و مساجد و کلیساها به آتش کشیده شدند. همچنین هم‌زمان با مهاجرت مسلمانان از روستاها به شهرها، شماری از مسیحیان نیز از شهرها به یونان فرار کردند (Menekşe, 2018a: 119). در سال (۱۳۱۴ق/ ۱۸۹۷م) با اشغال کرت توسط یونان، اوضاع وخیم‌تر شد.

مسلمانان مهاجر در شرایط سختی به سر می‌بردند. در تلگراف یک دریاسالار انگلیسی به باب‌عالی به تاریخ (ذی‌القعدة ۱۳۱۴ق/ آوریل ۱۸۹۷م) ضمن اشاره به پناه گرفتن ۴۹,۰۰۰ تن مسلمان در شهر قنديه، هشدار داده شده است که اگر تدبیری اندیشیده نشود، این مسلمانان گرفتار قحطی خواهند شد (Menekşe, 2018a: 119). همچنین در تلگراف دیگری به تاریخ (۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۱۶ق/ ۸ اکتبر ۱۸۹۸م) آمده است بیش از ۴۰,۰۰۰ تن مسلمانی که به قنديه پناه آورده‌اند، دو سال است در شرایط سختی به سر می‌برند و بیش از ۱,۰۰۰ تن از آنان در اثنای مهاجرت به قنديه به قتل رسیده‌اند (Arşiv belgelerine gore..., 1995: 232-233/1). برای حل مسئله، نمایندگان دول اروپایی در سال (۱۳۱۴ق/ ۱۸۹۷م) مهاجرت مسلمانان جزیره به دیگر ولایات عثمانی را مطرح کردند، اما مسلمانان جزیره با این طرح مخالفت کردند. دولت عثمانی نیز بلافاصله آن را رد کرد، چراکه خروج مسلمانان از کرت به معنی از دست‌دادن این جزیره بود. به‌رغم این مخالفت‌ها، با سخت‌تر شدن هرچه بیشتر شرایط، مسلمانان در نهایت چاره‌ای جز مهاجرت نیافتند (Menekşe, 2018a: 121-125). بعد از خروج سپاهیان عثمانی از جزیره و واگذار شدن حکومت کرت به شاهزاده یونان، مسلمانان جزیره که امنیتشان هرچه بیشتر به خطر افتاده بود، به شکل گسترده شروع به مهاجرت کردند (Çelik, 2009: 51, 129).

اکثر آنان راهی آناتولی شدند و شمار اندکی در منطقه نسبتاً وسیعی از جزایر اژه، بالکان، آفریقا و خاورمیانه پراکنده شدند (Menekşe, 2018a: 138-143). شمار مسلمانی که در سال‌های (۱۳۱۵-۱۳۱۸ق/ ۱۸۹۷-۱۹۰۰م) مهاجرت کردند، بین ۴۰,۰۰۰ تا ۴۱,۴۷۸ تن برآورد شده است (Menekşe, 2018a: 143; Çelik, 2009: 98-99; Perakis, 2011: 146, foot note. 10). پراکسی نیز شمار آنان را بیش از ۵۰,۰۰۰ تن تخمین زده است (Perakis, 2011: 137).

به‌هرروی، طبق سرشماری (۱۳۱۸ق/ ۱۹۰۰م) از ۳۰۳,۵۵۳ تن جمعیت کرت، تنها ۳۳,۴۹۶ تن، یعنی ۱۱ درصد جمعیت جزیره مسلمان بوده است (Adıyke, 1991: 60; Tsitselikis, )



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(ع)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۲۵

38: 2012). طی یک دهه بعدی شمار جمعیت مسلمان جزیره بازم کمتر شد و در (۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م) به ۲۷,۸۵۲ تن کاهش یافت (Tsitselikis, 2012: 38). مهاجرت مسلمانان در سال‌های بعدی همچنان ادامه یافت. منکشه شمار مهاجران بین سال‌های (۱۳۱۵- ۱۳۳۱ق/ ۱۹۱۳- ۱۸۹۷م) را ۶۰,۰۰۰ تن تخمین زده است (Menekşe, 2021: 9-10; Menekşe, 2018a: 143).

### وضعیت مسلمانان بعد از الحاق کرت به یونان در ۱۳۳۱ق/ ۱۹۱۳م

در معاهده صلحی که بعد از الحاق کرت به یونان، در سال (۱۳۳۱ق/ ۱۹۱۳م) بین دو دولت یونان و عثمانی به امضا رسید، موقعیت مسلمانان یونان، از جمله مسلمانان کرت به عنوان اقلیت دینی به رسمیت شناخته شد (-Treaty of peace between Turkey and Greece, 1914: 46-55؛ دستور، ۱۳۳۶: ۷/ ۶۱-۴۵)، اما وضع مسلمانان تغییر چندانی نکرد. طی جنگ جهانی اول با ورود مهاجران یونانی از آناتولی فشار بر اقلیت مسلمان جزیره بیشتر شد (Tahmisci-zâde, 1977: 46-47, 133-134; Adıyeye, 2005a: 12). در پی شکست یونان در جنگ با ترکیه از اواخر سال (۱۳۰۱ش/ ۱۹۲۲م)، شماری دیگری از یونانیان از آناتولی فرار کردند و به کرت رفتند. با ورود آنان به جزیره فشار بر مسلمانان کرت بازم بیشتر شد (Sarı and Can, 2018: 42).

در (جمادی الثانی ۱۳۴۱ق/ ژانویه ۱۹۲۳م) پروتکلی بین دو دولت ترکیه و یونان به امضا رسید که به موجب آن یونانی‌های ارتدوکس ساکن در خاک ترکیه به استثنای استانبول و همه مسلمانان ساکن در خاک یونان (از جمله کرت)، به استثنای ترکیه غربی می‌بایست از ۱ می ۱۹۲۳ مبادله می‌شدند (Düstur, tertip. 3, 1931, 5/ 205-209; Shaw, 1985: 2/ 368).

تا اجرایی شدن پروتکل و تبادل جمعیت، شرایط سخت مسلمانان جزیره همچنان ادامه یافت. اموال مسلمانان به مهاجران یونانی داده شده و خودشان بی‌جا و مکان مانده بودند (طنین، ۱۵ محرم ۱۳۴۲: ۳؛ همو، ۱۶ محرم ۱۳۴۲: ۳). روزنامه وقت به تاریخ (۲۶ محرم ۱۳۴۲ق/ ۸ سپتامبر ۱۹۲۳م) ضمن اشاره به وضع وخیم مسلمانان جزیره نوشت: ۵,۰۰۰ روستایی مسلمان در شهر قنديه از گرسنگی خواهند مرد. شماری از مهاجران قنديه بیش از یک سال است که به صورت محصور در این شهر مانده‌اند (Sarı and Can, 2018: 45).

با آغاز تبادل جمعیت در کرت از (ربیع الاخر ۱۳۴۲ق/ نوامبر ۱۹۲۳م)، بین ۲۳,۰۰۰ تا ۲۵,۰۰۰ تن مسلمان، کرت را به سوی ترکیه ترک کردند (Tsitselikis, 2012: 69; Pentzopoulos, 2002: 129) و به جای آنان یونانیانی که از ترکیه می‌آمدند، اسکان یافتند (Pentzopoulos, 2002: 97, 188). در این میان، شمار اندکی از

مسلمانان جزیره برای فرار از تبادل اجباری جمعیت، زیر تابعیت کشوری خارجی، از جمله آلبانی، صربستان و ایتالیا رفتند (Tsitselikis, 2012: 86, foot note 106). تخمیسجی زاده توافق‌نامه تبادل جمعیت بین ترکیه و یونان را «تنها راه چاره برای نجات مسلمانان کرت از قتل عام حتمی» و «دست‌آورد پیروزی ملی<sup>۱</sup>» دانسته است (Tahmisci-zâde, 1977: 50).

مهاجران مسلمان کرت در ترکیه نیز با مشکلات متعددی مواجه شدند. وضعیت اقتصادی ترکیه در پی جنگ‌های متوالی به نقطه فروپاشی رسیده بود و این موضوع وضع مهاجران را مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌داد. همچنین پذیرش این مهاجران از سوی مردم محلی به راحتی صورت نگرفت (Sarı and Can, 2018: 51). از مشکلات اصلی این مهاجران در این زمینه، مسئله زبان بود. تبادل جمعیت بین ترکیه و یونان، تبادلی نه براساس هویت قومی و زبانی که براساس هویت دینی بود و همه مسلمانان جزیره را شامل شده بود. مسلمانان کرت، عموماً یا اصلاً زبان ترکی نمی‌دانستند یا آشنایی اندکی با این زبان داشتند. به همین سبب در ترکیه در برقراری ارتباط با دیگران با مشکل مواجه بودند. آنان که در کرت از طرف مسیحیان با عبارت «ترک‌ها بیرون»<sup>۲</sup> (= مسلمانان از جزیره خارج شوند) مواجه بودند، در ترکیه نیز با عناوینی همچون «نیمه‌کافر»<sup>۳</sup> و «بچه کافر/ از نسل کافر»<sup>۴</sup> خطاب می‌شدند (Menekşe, 2021: 1, 17, 27, 36-37) و چه بسا پذیرش این مهاجران در جامعه جدید تا چند نسل به طول انجامید.

### نتیجه گیری

در پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی، منشأ مسلمانان کرت در دوره حاکمیت عثمانی‌ها بر این جزیره و نیز سرنوشت آنان بعد از آغاز جنبش‌های استقلال طلبانه یونانیان مسیحی در سده سیزدهم قمری/ نوزدهم میلادی مورد بررسی قرار گرفت. بررسی اسناد و مدارک در دسترس و نیز نظرات محققان و صاحب‌نظران نشان داد که جمعیت عظیم مسلمان کرت بیشتر از اهالی بومی جزیره بودند که در پی فتح جزیره به دست عثمانی‌ها، مسلمان شده بودند. این نظر تا زمانی که اسناد موثقی دال بر مهاجرت گسترده مسلمانان از دیگر نقاط به این جزیره به دست نیاید، معتبر است.

مسلمانان کرت بعد از آغاز شورش‌های استقلال طلبانه در جزیره از سال (۱۲۳۶ق/ ۱۸۲۱م)

1. Milli başarının bir mahsulü
2. Türkler dışarı
3. Yarım gâvur
4. Gâvur tohumu

که هم‌زمان با دوره ضعف قدرت دولت عثمانی بود، در شرایط بسیار سختی قرار گرفتند. آنان اغلب مورد هجوم شورشیان واقع شده و خانه و اموالشان غارت یا دچار حریق و تخریب شد، شماری از مسلمانان نیز در این درگیری‌ها به قتل رسیدند. با شدت گرفتن درگیری‌ها بین مسیحیان و مسلمانان جزیره در اوایل سده چهاردهم قمری/اواخر سده نوزدهم میلادی مسلمانان ناگزیر شدند گروه گروه جزیره را ترک کنند. به این ترتیب اصل و نسب یونانی مسلمانان کرت نتوانست آنان را از آزار و اذیت یونانیان مسیحی جزیره در امان نگه دارد و مسلمانان یونانی نسب کرت نیز به مانند مسلمانان بالکان - که اغلب یا اصل و نسب ترکی داشتند یا دارای اصل و نسب ترک محسوب می‌شدند - و در مواردی حتی بیش از آنان مورد آزار و اذیت مسیحیان قرار گرفتند. آن دسته از مسلمانان کرت نیز که بعد از الحاق کرت به یونان در (۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م) همچنان در این جزیره مانده بودند، طی تبادل اجباری جمعیت بین دو کشور ترکیه و یونان در (۱۳۴۱-۱۳۴۲ق/۱۹۲۳-۱۹۲۴م) ناگزیر جزیره را ترک کردند. حال آنکه در اغلب مناطق بالکان بعد از خروج این مناطق از حاکمیت عثمانی، چنین اجباری در کار نبود و به‌ویژه شمار زیادی از مسلمانان غیرترک بالکان ولو با سختی‌هایی به زندگی در خانه و کاشانه خود ادامه دادند.

## منابع

### کتابها و مقالات

- جودت، احمد (۱۳۰۹) تاریخ جودت، استانبول: مطبعة عثمانیه.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۱۴۱) تحفه الکبار فی اسفار البحار، استانبول: مطبعة ابراهیم متفرقه.
- حکایت عزیمت سفر قنیه، در:
- Hikâyet-i azîmet-i sefer-i Kandiye (1988), (Yüksek lisans tezi), ed. Nuri Adıyeke, Ege üniversitesi, Sosyal bilimler enstitüsü, İzmir.
- دستور (۱۳۳۶) ترتیب ثانی، جلد ۷، استانبول: مطبعة عامره.
- راشد، محمد افندی (۱۲۸۲) تاریخ راشد، استانبول: مطبعة عامره.
- سالنامه ولایت گریه (۱۲۹۲) بی نا: بی جا.
- \_\_\_\_\_ (۱۲۹۳) بی نا: مطبعة ولایت گریه.
- سامی، شمس الدین (۱۳۱۴) قاموس الاعلام، جلد ۵، استانبول: چاپ مهران.
- سلاحدار فندقلی، محمد آغا (۱۹۲۸) سلاحدار تاریخی: برنجی جلد (۱۰۹۴-۱۰۶۵)، استانبول: چاپ احمد رفیق.
- قویاسی، آندریا (۱۳۱۵) «گریهک احوال عمومی و تاریخیه سی»، مجموعه ابوالضیا، ۱۸ (۶۵).
- گریه اختلالی (اخیراً گریه جزیره سنده سرزده ساحه ظهور اولان اختلاله دائر اوراق مهمه بی و پارسده فرانسزجه طبع و نشر اولنان رساله نک ترجمه سنی شاملدر) (۱۳۱۴) حانیه.
- نعیما، مصطفی (۱۲۸۳-۱۲۸۱) تاریخ نعیم، استانبول: مطبعة عامره.

### نشریات

- آهنگ (۷ ذی الحججه ۱۳۱۴) ۲۷ نisan ۱۳۱۳ سنه مالیه، سال ۳، شماره ۲۲۹.
- به به روحی (۸ شوال ۱۳۱۵) سال ۱، شماره ۲.
- خدمت (۲۹ ذیحجه ۱۳۱۴) سال ۱۱، شماره ۱۰۸۷.
- طنین (۱۵ محرم ۱۳۴۲) سال ۱۶، شماره ۳۱۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۶ محرم ۱۳۴۲) سال ۱۶، شماره ۳۱۴.

### منابع لاتین:

- Adıyeke, Ayşe Nükhet (2005), "Crete in the Ottoman administration before the population exchange", Common Cultural Heritage, The Foundation of Lausanne Treaty Emigrants, 18-24 September 2004 Crete, LMV.
- Adıyeke, Ayşe Nükhet (1993), "Girit'in Mehmet Ali Paşa yönetimindeki durumuna dair bir rapor", Türk tarih belgeleri dergisi, vol. 15, no. 19, Ankara.
- Adıyeke, Ayşe Nükhet (2005), "XVII. Yüzyıl Girit (Resmo) şeriyi sicillerine göre ihtida hareketleri ve Gitit'te etnik dönüşüm", XIV. Türk Tarih Kongresi, 9-13 Eylül 2002, Ankara, vol. 2, part, 1, Ankara.

- Adıyeke, Ayşe Nükhet (2018), "Osmanlı egemenliği'nde Girit müslümanlarının kültürel bellek kimlik serencamı", Adalarda Türk-İslam Kültürü, ed. İsmail Güleç and Oğuz Karakartal, Lefkoşa: Kısübü.
- Adıyeke, Ayşe Nükhet (1991), "Türk basınında Girit'in Yunanistan'a katılması 1908-1913", Çağdaş Türkiye tarihi araştırmaları dergisi, vol. 1, no. 1.
- Adıyeke, Ayşe Nükhet and Adıyeke, Nuri (2000), "Yunan isyanı sırasında Girit'te irtidad olayları", Kebikçe, no. 10.
- Adıyeke, Nuri (2002), "Girit seferine konulan nokta: Kandiye'nin fethi ve psikolojik sonuçları", XIII. Uluslararası Türk tarih kongresi, 4-8 Ekim 1999, Kongreye Sunulan Bildiriler, vol. 3, part. 1, Ankara.
- Adıyeke, Nuri (2003), "Girit'te Cemaatler arası evlilikler", Kebikçe, no. 16.
- Adıyeke, Nuri (2014), "Girit'te Osmanlı yönetiminin kurulması, gündelik yaşam, toplumsal ilişkiler ve kimlik şekillenmesi", Osmanlı idaresinde Girit ve Girit müslümanları, ed. Ali İbrahim Bekraki and Wassim Bekraki, Trablus, Ulinnoha Derneği yayınları.
- Anderson, Frank Maloy and Hershey, Amos Shartle (1918), handbook for the diplomatic history of Europe, Asia, and Africa 1870-1914, Washington.
- Arşiv belgelerine göre Balkanlar'da ve Anadolu'da Yunan mezâlimi (1995), vol. 1: Balkanlar'da Yunan mezâlimi, Ankara.
- Aydın, Meltem (2013/ 2), "Girit'in fethiyle ilgili yeni bir eser "Tarih-i Sefer Ve Feth-i Kandiye", Doğu araştırmaları, no. 12.
- Barkan, Ömer Lütfü, "Osmanlı imparatorluğunda bir iskan ve kolonizasyon metodu olarak sürgünler", İstanbul Üniversitesi İktisat Fakültesi Mecmuası, vol. 11, no. 1-4, (Ekim 1949- Temmuz 1950); idim, vol. 13, no.1-4, (1952); idim, vol. 15, no. 1-4.
- Berard, Victor (1900), *Les affaires de Crète*, Paris.
- Beyoğlu, Süleyman (2000), "Girit göçmenleri (1821-1924)", Türk Kültürü İncelemeleri dergisi, no. 2.
- Bierman, Irene A. (1991), "The Ottomanization of Crete", in The Ottoman city and its parts urban structure and social order, ed. Irene A. Bierman and et al, New York.
- Çelik, Rüştü (2009), "1898 Kandiye olayları sonrasında Girit'ten Mersin sancağı'na göçler (1898-1907)", yüksek lisans tezi, Mersin üniversitesi, sosyal bilimler dalı.
- Vital Cuinet, *La Turquie d'Asie*, Paris 1892, vol. I;
- Dawkins. R. M., (1933), "The Crypto-Christians of Turkey", Byzantion, vol. 8, no. 1.
- Dakin, Douglas (1972), The Unification of Greece, 1770-1923, New York: Martin's Press.
- Detorakis, Theocharis E. (1994), History of Crete, tr. John C. Davis, Iraklion.
- Dimitriadis, Vassilis (2007), "Conflicts of interests in Crete, between local Muslims and the central government in Istanbul during the Greek War of Independence, 1821-28" Ottoman rule and the Balkans, 1760-1850: Conflict, Transformation, Adaptation, Proceedings of an international conference held in Rethymno, Greece, 13-14 December 2003, ed. Antonis Anastasopoulos and Elias Kolovos, Rethymno.
- Düstur, (1931), üçüncü tertip, cilt. 5, İstanbul.
- Eralaca, Hasancan (2002), Tahrir defterlerine göre Girit eyaleti (1645- 1704), Yüksek lisans tezi, Manisa Celal Bayar üniversitesi, Sosyal bilimler enstitüsü.
- Gradeva, Rosita (2008), "Orthodox Christians and the Ottoman authority in late-seventeenth century Crete", Crete and the Eastern Mediterranean, 1645-1840, Halcyon Days in Crete VI, ed. Antonis Anastasopoulos, Rethymno, Crete University Press.
- Greene, Molly (2000), Shared world: Christians and Muslims in the early modern Mediterranean, Princeton, New Jersey.
- Gülsoy, Ersin (1997), "Girit'in fethi ve adada Osmanlı idaresinin tesisi (1645- 1670)", doktora tezi, Marmara üniversitesi, sosyal bilimler enstitüsü.
- Gülsoy, Ersin (2002), "Osmanlı idaresinde Kandiye ve şehrin ilk sakinleri", Anadolu'da tarihî yollar ve şehirler semineri, 21 Mayıs 2001, Bildiriler, İstanbul.
- Karpat, Kemal H (1985), Ottoman population, 1830-1914: demographic and social characteristics, Madison.
- Kinross, Patrick Balfour (1979), The Ottoman centuries: the rise and fall of the Turkish empire, New York.

- Menekşe, Metin (Bahar 2021), "Girit Müslümanlarının iskân yerlerinde karşılaştıkları kültürel uyum ve toplumsal kabul sorunu: Ana dilde yabancılık", Çanakkale araştırmaları Türk yıllığı, vol. 17, no. 30.
- Menekşe, Metin (2018), "Girit Müslümanlarının zorunlu göçü: sevk ve iskân (1897-1913)", doktora tezi, Muğla Sıtkı Koçman Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Tarih anabilim dalı.
- Menekşe, Metin (Güz 2018), "Girit'teki muhtacın-i İslamiye'ye yönelik Aydın vilayeti'nde yürütülen yardım faaliyetleri (1896- 1898)", Çağdaş Türkiye tarihi araştırmaları dergisi, vol. 18, no. 37.
- Mühürdar Hasan Ağa (2013), Cevâhîrî't-tevârih, ed. Ebubekir Sıddık Yüce, Asitan kitap.
- Pashley, Robert (1958), *Travels in Crete*, Cambridge: Pitt Press, vol. I.
- Pentzopoulos, Dimitri (2002), *The Balkan exchange of minorities and its impact upon Greece*, London.
- Perakis, Manos (2011), "Muslim exodus and land redistribution in autonomous Crete (1898-1913)", *Mediterranean Historical Review*, vol. 26, no. 2.
- Sarı, Muhammet and Can, Ayşegül (2018), "Lozan antlaşması gereğince Girit'ten Türkiye'ye göçün basına yansıyan yönleri", *Çağdaş Türkiye tarihi araştırmaları dergisi*, vol. 18, no. 36.
- Stillman, William J., (1874), *The Cretan insurrection of 1866-7-8*, New York.
- Shaw, Stanford J (1985), *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, Cambridge University Press.
- Tahmisci-zâde, Mehmed Mâcid (1977), *Girit hatıraları*, tr. 1001 temel eser, ed. İsmet Miroğlu-İlhan Şahin, İstanbul.
- Tournefort, Joseph Pitton de (2013), *Tournefort seyahatnamesi*, İstanbul.
- Treaty of peace between Bulgaria and Roumania, Greece, Montenegro and Servia* (Jan., 1914), in *The American Journal of International Law*, vol. 8, no. 1, Supplement: Official documents.
- The Treaty of Peace between Turkey and Greece* (Jan. 1914), *The American Journal of International Law*, Vol. 8, No. 1, Supplement: Official documents.
- Tsitselikis, Konstantinos (2012), *Old and new Islam in Greece from historical minorities to immigrant newcomers* (Studies in international minority and group rights, vol. 5), Leiden: Brill.
- Tukin, Cemal (1945), "Osmanlı İmparatorluğu'nda Girit isyanları, 1821 yılına kadar Girit", *Bellekten*, vol. 9, no.34.
- Yeniçeri Katibi Hasan Efendi (2019), "Tevarih-i Cezire-i Girid, in: Yeniçeri Katibi Hasan Efendi'nin Tevarih-i Cezire-i Girid adlı eseri: Tahlil ve metin", ed. Hasan Ali Cengiz, doktora tezi, Trakya Üniversitesi Sosyal Bilimler enstitüsü tarihi anabilim dalı.

### List of Sources with English and Turkish Handwriting

- Adıyeke, Ayşe Nükhet (2005), "Crete in the Ottoman administration before the population exchange", *Common Cultural Heritage, The Foundation of Lausanne Treaty Emigrants*, 18-24 September 2004 Crete, LMV. [in turkish]
- Adıyeke, Ayşe Nükhet (1993), "Girit'in Mehmet Ali Paşa yönetimindeki durumuna dair bir rapor", *Türk tarih belgeleri dergisi*, vol. 15, no. 19, Ankara. [in turkish]
- Adıyeke, Ayşe Nükhet (2005), "XVII. Yüzyıl Girit (Resmo) şeriye sicillerine göre ihtida hareketleri ve Girit'te etnik dönüşüm", *XIV. Türk Tarih Kongresi, 9-13 Eylül 2002*, Ankara, vol. 2, part, 1, Ankara. [in turkish]
- Adıyeke, Ayşe Nükhet (2018), "Osmanlı egemenliği'nde Girit müslümanlarının kültürel bellek kimlik serencamı", *Adalarda Türk-İslam Kültürü*, ed. İsmail Güleç and Oğuz Karakartal, Lefkoşa: Kısü. [in turkish]
- Adıyeke, Ayşe Nükhet (1991), "Türk basınında Girit'in Yunanistan'a katılması 1908-1913", *Çağdaş Türkiye tarihi araştırmaları dergisi*, vol. 1, no. 1. [in turkish]
- Adıyeke, Ayşe Nükhet and Adıyeke, Nuri (2000), "Yunan isyanı sırasında Girit'te irtidat olayları", *Kebikçe*, no. 10. [in turkish]
- Adıyeke, Nuri (2002), "Girit seferine konulan nokta: Kandiye'nin fethi ve psikolojik sonuçları", *XIII. Uluslararası Türk tarih kongresi, 4-8 Ekim 1999, Kongreye Sunulan Bildiriler*, vol. 3, part. 1, Ankara. [in turkish]
- Adıyeke, Nuri (2003), "Girit'te Cemaatler arası evlilikler", *Kebikçe*, no. 16. [in turkish]
- Adıyeke, Nuri (2014), "Girit'te Osmanlı yönetiminin kurulması, gündelik yaşam, toplumsal ilişkiler ve kimlik şekillenmesi", *Osmanlı idaresinde Girit ve Girit müslümanları*, ed. Ali İbrahim Bekraki and Wassim Bekraki, Trablus, Ulinnoha Derneği yayınları. [in turkish]
- Anderson, Frank Maloy and Hershey, Amos Shartle (1918), *Handbook for the diplomatic history of Europe, Asia, and Africa 1870-1914*, Washington. [in turkish]
- Arşiv belgelerine göre Balkanlar'da ve Anadolu'da Yunan mezâlimi (1995)*, vol. 1: Balkanlar'da Yunan mezâlimi, Ankara. [in turkish]
- Aydın, Meltem (2013/ 2), "Girit'in fethiyle ilgili yeni bir eser "Tarih-i Sefer Ve Feth-i Kandiye", *Doğu araştırmaları*, no. 12. [in turkish]
- Barkan, Ömer Lütfi, "Osmanlı imparatorluğunda bir iskan ve kolonizasyon metodu olarak sürgünler", *İstanbul Üniversitesi İktisat Fakültesi mecmuası*, vol. 11, no. 1-4, (Ekim 1949- Temmuz 1950); idim, vol. 13, no.1-4, (1952); idim, vol. 15, no. 1-4. [in turkish]
- Beyoğlu, Süleyman (2000), "Girit göçmenleri (1821-1924)", *Türk Kültürü İncelemeleri dergisi*, no. 2. [in turkish]
- Bierman, Irene A. (1991), "The Ottomanization of Crete", in *The Ottoman city and its parts urban structure and social order*, ed. Irene A. Bierman and et al, New York. [in turkish]
- Çelik, Rüştü (2009), "1898 Kandiye olayları sonrasında Girit'ten Mersin sancağı'na göçler (1898-1907)", yüksek lisans tezi, Mersin üniversitesi, sosyal bilimler dalı. [in turkish]
- Dawkins. R. M., (1933), "The Crypto-Christians of Turkey", *Byzantion*, vol. 8, no. 1. [in turkish]
- Dakin, Douglas (1972), *The Unification of Greece, 1770-1923*, New York: Martin's Press. [in turkish]
- Detorakis, Theocharis E. (1994), *History of Crete*, tr. John C. Davis, Iraklion. [in turkish]
- Dimitriadis, Vassilis (2007), "Conflicts of interests in Crete, between local Muslims and the central government in Istanbul during the Greek War of Independence, 1821-28", *Ottoman rule and the Balkans, 1760-1850: Conflict, Transformation, Adaptation*, Proceedings of an international conference held in Rethymno, Greece, 13-14 December 2003, ed. Antonis Anastasopoulos and Elias Kolovos, Rethymno. [in turkish]

- Düstur*, (1931), üçüncü tertip, cilt. 5, İstanbul. [in turkish]
- Eralaca, Hasancan (2002), *Tahrir defterlerine göre Girit eyaleti (1645- 1704)*, Yüksek lisans tezi, Manisa Celal Bayar üniversitesi, Sosyal bilimler enstitüsü. [in turkish]
- Gradeva, Rosita (2008), "Orthodox Christians and the Ottoman authority in late-seventeenth century Crete", in *Crete and the Eastern Mediterranean, 1645-1840, Halcyon Days in Crete VI*, ed. Antonis Anastasopoulos, Rethymno, Crete University Press. [in turkish]
- Greene, Molly (2000), *Shared world: Christians and Muslims in the early modern Mediterranean*, Princeton, New Jersey. [in turkish]
- Gülsoy, Ersin (1997), "Girit'in fethi ve adada Osmanlı idaresinin tesisi (1645- 1670)", doktora tezi, Marmara üniversitesi, sosyal bilimler enstitüsü. [in turkish]
- Gülsoy, Ersin (2002), "Osmanlı idaresinde Kandiyeli ve şehrin ilk sakinleri", *Anadolu'da tarihi yollar ve şehirler semineri, 21 Mayıs 2001*, Bildiriler, İstanbul. [in turkish]
- Karpat, Kemal H (1985), *Ottoman population, 1830-1914: demographic and social characteristics*, Madison. [in turkish]
- Kinross, Patrick Balfour (1979), *The Ottoman centuries: the rise and fall of the Turkish empire*, New York. [in turkish]
- Menekşe, Metin (Bahar 2021), "Girit Müslümanlarının iskân yerlerinde karşılaştıkları kültürel uyum ve toplumsal kabul sorunu: Ana dilde yabancılaşma", *Çanakkale araştırmaları Türk yılı*, vol. 17, no. 30. [in turkish]
- Menekşe, Metin (2018), "Girit Müslümanlarının zorunlu göçü: sevk ve iskân (1897-1913)", doktora tezi, Muğla Sıtkı Koçman Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Tarih anabilim dalı. [in turkish]
- Menekşe, Metin (Güz 2018), "Girit'teki muhtacın-i İslamiye'ye yönelik Aydın vilayeti'nde yürütülen yardım faaliyetleri (1896- 1898)", *Çağdaş Türkiye tarihi araştırmaları dergisi*, vol. 18, no. 37. [in turkish]
- Mühürdar Hasan Ağa (2013), *Cevâhirü't-tevârih*, ed. Ebubekir Sıddık Yüce, Asitan kitap. [in turkish]
- Pashley, Robert (1958), *Travels in Crete*, Cambridge: Pitt Press, vol. I. [in turkish]
- Pentzopoulos, Dimitri (2002), *The Balkan exchange of minorities and its impact upon Greece*, London. [in turkish]
- Perakis, Manos (2011), "Muslim exodus and land redistribution in autonomous Crete (1898-1913)", *Mediterranean Historical Review*, vol. 26, no. 2. [in turkish]
- Sarı, Muhammet and Can, Ayşegül (2018), "Lozan antlaşması gereğince Girit'ten Türkiye'ye göçün basına yansıyan yönleri", *Çağdaş Türkiye tarihi araştırmaları dergisi*, vol. 18, no. 36. [in turkish]
- Stillman, William J., (1874), *The Cretan insurrection of 1866-7-8*, New York. [in turkish]
- Shaw, Stanford J (1985), *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, Cambridge University Press. [in turkish]
- Tahmisci-zâde, Mehmed Mâcid (1977), *Girit hatıraları*, tr. 1001 temel eser, ed. İsmet Miroğlu-İlhan Şahin, İstanbul. [in turkish]
- Tournefort, Joseph Pitton de (2013), *Tournefort seyahatnamesi*, İstanbul. [in turkish]
- Treaty of peace between Bulgaria and Roumania, Greece, Montenegro and Servia* (Jan., 1914), in *The American Journal of International Law*, vol. 8, no. 1, Supplement: Official documents. [in turkish]
- The Treaty of Peace between Turkey and Greece* (Jan. 1914), *The American Journal of International Law*, Vol. 8, No. 1, Supplement: Official documents. [in turkish]
- Tsitselikis, Konstantinos (2012), *Old and new Islam in Greece from historical minorities to immigrant newcomers* (Studies in international minority and group rights, vol. 5), Leiden: Brill. [in turkish]
- Tukin, Cemal (1945), "Osmanlı İmparatorluğu'nda Girit isyanları, 1821 yılına kadar Girit", *Bellekten*, vol. 9, no.34. [in turkish]



Yeniçeri Katibi Hasan Efendi (2019), *Tevarih-i Cezire-i Girid*, in: Yeniçeri Katibi Hasan Efendi'nin *Tevarih-i Cezire-i Girid* adlı eseri: Tahlil ve metin, ed. Hasan Ali Cengiz, *doktora tezi, Trakya Üniversitesi Sosyal Bilimler enstitüsü tarihi anabilim dalı*. [in turkish]



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

## Muslims of Crete island during the period of Ottoman rule, origin and destiny<sup>1</sup>

Shahnaz Jangjou Gholenji<sup>2</sup>

Received: 2023/06/25

Accepted: 2023/08/02

### Abstract

The island of Crete was conquered by the Ottomans between 1644-1669 AD/1054-1080 AH. In a relatively short time after this conquest, there were a large number of Muslims on the island of Crete. This Muslim population, which initially had a relatively better position compared to the Christians of the island, was put in a difficult position after the beginning of the independence movements of the Christians of the island in 1821 AD/1326 AD. The main topic of this research is the study of the origin of the Muslim population of the island, the emergence of a large Muslim population in a relatively short period of time and its fate after the beginning of the independence movements on the island. Based on available first-hand sources and with a descriptive analytical approach, this research attempts to answer the question of how the large Muslim population of Crete emerged and what was the fate of this large population after the beginning of the independence movements and the weakening of the Ottoman government's power on the island. The results of the study showed that a large part of the island's Muslim population were the natives of the island who converted to Islam as a group and individually since the beginning of the Ottoman conquests on Crete. After the beginning of the independence movement in Crete, especially from the end of the nineteenth/beginning of the fourteenth century, i.e. simultaneously with the weakening of the power of the Ottoman government, these Muslims were attacked by Christian Greeks and their property was often looted or destroyed. The Muslims were forced to leave the island as living conditions became increasingly difficult.

**Keywords:** Crete, Ottoman government, Muslim Greeks, Cretan Greeks, migration

---

1. DOI: 10.22051/hii.2023.44166.2811

2. Assistant Professor of the Department of Asia Minor and Balkan, Encyclopedia of the world of Islam, Tehran, Iran: [sh.jangjo@rch.ac.ir](mailto:sh.jangjo@rch.ac.ir)  
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۳۵-۵۵

### تفسیر انتقادی یک انگاره: کوروش دوم و خشایارشی یکم در مکالمه افلاطونی «آلکیبیادس بزرگ»<sup>۱</sup>

فرزاد رفیعی فر<sup>۲</sup>  
اسماعیل سنگاری<sup>۳</sup>  
سید مسعود سیدبنکدار<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۳

#### چکیده

رساله موسوم به «آلکیبیادس بزرگ» از جمله متونی محسوب می‌شود که به‌رغم آنکه پژوهشگران تردیدهایی جدی در انتساب آن به شخص افلاطون ابراز داشته‌اند، از جایگاهی ویژه در میان آثاری برخوردار است که ذیل مکتب فلسفی و ادبی افلاطونی قرار می‌گیرند. این رساله شامل مکالمه‌ای میان سقراط و معاشر جوان او آلکیبیادس است و ضمن گفت‌وگو، در چند مورد از شاهنشاهی هخامنشی و مسائل مربوط به آن سخن می‌رود. در پژوهش حاضر منحصراً به یکی از این موارد، یعنی اشاره سقراط در سطور نخست رساله به کوروش دوم و خشایارشی یکم به‌عنوان تنها افراد میرا و فناپذیر شایسته احترام در نظر آلکیبیادس جوان و جاه‌طلب توجه شده است. درحقیقت پژوهش حاضر بر آن است از طریق مطالعه انتقادی و تطبیقی محتوای «آلکیبیادس بزرگ»، انگاره‌ها و تصورات ویژه‌ای را بررسی کند که وجود آن در فضای

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.45279.2851

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:  
f.rafiifar@yahoo.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول):  
e.sangari@ltr.ui.ac.ir

۴. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:  
sm.sbonakdar@ltr.ui.ac.ir

- این مقاله برگرفته از رساله با عنوان «تفسیر انتقادی ادبیات سقراطی افلاطون و کسنوفون درباره شاهنشاهی هخامنشی» دانشگاه اصفهان در سال ۱۴۰۲ است.

ذهنی نویسنده رساله، موجب ذکر نام کوروش و خشایارشا به عنوان تنها افراد ارجمند در نگاه شخصیتی همچون آلیکیداس شده است و به یاری چنین خوانشی، یک انگاره پنهان در اندیشه یونانیان سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد در باب این دو فرمانروای هخامنشی را بازخوانی کند.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنشاهی هخامنشی، آلیکیداس بزرگ، افلاطون، کوروش دوم، خشایارشا یکم.

#### مقدمه

در میان مجموعه نوشته‌های منسوب به افلاطون (Plato)، دو مکالمه موسوم به آلیکیداس (Alcibides) وجود دارد که رساله نخست غالباً با عنوان «آلیکیداس بزرگ/ اول» (Alcibiades Major) و اثر دوم با عنوان «آلیکیداس کوچک/ دوم» (Alcibiades Minor) شناخته می‌شوند. قاطبه صاحب نظران و پژوهشگران «آلیکیداس کوچک» را اثری جعلی می‌دانند<sup>۱</sup> (De Romilly, 2019: 32, Gribble, 1999: 215). رز، ۱۳۷۲: ۳۸۴) و رساله نخست نیز هر چند در دوران باستان کوچک‌ترین تشکیکی در انتساب آن به شخص افلاطون ابراز نشده بود (Denyer, 2001:14, Renaud & Tarrant, 2015:6)، پس از تردیدهایی که شلایرماخر (Friedrich Schleiermacher) در سده نوزدهم میلادی در باب اصالت آن روا داشت (Schleiermacher, 1836: 328-331, Denyer, 2001: 15) جایگاه خود در مجموعه آثار افلاطون را تا اندازه چشمگیری از دست داد. در نتیجه «آلیکیداس بزرگ» امروزه بیشتر از زمره آثار افلاطونی دانسته می‌شود که با توجه به ارتباط بینامتنی محتوای آن با آثار اصیل افلاطون، توسط یک یا چند نویسنده دیگر از مکتب افلاطون نگاشته شده‌اند.<sup>۲</sup>

به‌هرروی اسلوب و ساختار افلاطونی «آلیکیداس بزرگ» موجب شده بود این رساله که موضوعاتی همچون خودشناسی، لزوم مراقبت از خود و تربیت مناسب برای یک مملکت دار درون‌مایه بنیادی آن محسوب می‌شود (رز، ۱۳۷۲: ۳۸۴، Gribble, 1999: 217, Yuji, 2012: 77).

۱. به نظر می‌رسد در میان پژوهشگران معاصر، به‌استثنای لئو اشتراوس هیچ محقق طراز اولی «آلیکیداس کوچک» را اثری اصیل نمی‌داند (Renaud & Tarrant, 2015: 6).

۲. می‌توان با بنیتز (Eugenio Benitez) در این نکته هم‌داستان بود که نگرشی متعادل نسبت به «آلیکیداس بزرگ» در جایگاه یک اثر در مجموعه آثار افلاطون، فرصت‌های ویژه‌ای در اختیار پژوهشگران خواهد گذاشت (Benitez, 2012: 120). اهمیت این نکته به‌ویژه با توجه به انتقال مفاهیم فلسفه افلاطونی با رعایت نسبتاً کامل ساختار و فرم شخص افلاطون آشکار می‌شود (Gribble, 1999: 215-216).

(Archie, 2015: 60)، در عصر باستان به دروازه‌ای برای ورود به جهان اندیشه و تفکر افلاطون مبدل شود (Helfer, 2017: 21, Denyer, 2001: 14, Schleiermacher, 1836: 328). افزون بر این مشابهت محتوا و نقطه‌نظرهای طرح‌شده در باب هخامنشیان در «آلکیبیادس بزرگ» با گفتمان ارائه‌شده در باب این شاهنشاهی و مسائل آن در مجموعه آثار افلاطون به گونه‌ای است که می‌توان داده‌های مرتبط با هخامنشیان در این مکالمه را نیز ذیل عنوان کلی و گسترده «شاهنشاهی هخامنشی در آینه ادبیات سقراطی افلاطون» تعریف کرد. از سوی دیگر، «آلکیبیادس بزرگ» فرآورده نهایی قلم هر نویسنده‌ای باشد، به‌عنوان متنی معاصر با هخامنشیان و بازمانده از یونان سده چهارم پیش از میلاد شایستگی آن را دارد که به داده‌های آن در باب تاریخ ایران باستان به دیده منبعی ارزشمند نگریسته شود.<sup>۱</sup>

اما به‌رغم این حقیقت که افلاطون در مجموعه آثار خود پارسیان را در مقایسه با تمامی اقوام بیگانه و غیر یونانی، حتی در قیاس با مصریان، بیشتر مورد اشاره قرار می‌دهد (Tuplin, 2018: 589)، مجموعه آثار اصیل یا منسوب به این نویسنده و فیلسوف سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد تاکنون چندان جایگاه ویژه‌ای در مطالعات تاریخ ایران باستان در عصر هخامنشی نداشته است.<sup>۲</sup> پژوهش حاضر نیز در باب رساله‌ای است که محتوای فلسفی، موضوع تحقیقات و تک‌نگاری‌هایی بوده است، اما پیش از این کمتر به‌مثابه منبعی برای پژوهش‌های تاریخ شاهنشاهی هخامنشی بوده است.

باید گفت در این پژوهش، تنها در خوانش و تفسیر انتقادی، به کوروش بزرگ و خشایارشا یکم در سطور آغازین «آلکیبیادس بزرگ» اشاره‌ای به ظاهر گذرا شده است. این بخش از رساله در مطالعه‌ای محتاطانه و دقیق‌تر می‌تواند دربرگیرنده انگاره‌ای یونانی یا آتنی در باب این دو فرمانروای هخامنشی باشد. از همین رو بررسی چگونگی حضور هخامنشیان در سایر بخش‌های رساله به مطالعات مجزای آتی موکول شده است. در حقیقت نگارندگان

---

۱. تاریخ تألیف «آلکیبیادس بزرگ» همچون هویت نویسنده یا نویسندگان اصلی آن به‌عنوان یک موضوع بحث‌برانگیز محل اختلاف است و تعیین زمان دقیق نگارش آن به سهولت امکان‌پذیر نیست (Baynham & Tarrant, 2012: 221). با وجود این اوایل دهه ۳۵۰ پیش از میلاد را می‌توان به‌عنوان تاریخ تقریبی تألیف رساله در نظر گرفت (Denyer, 2001: 12). همچنین با توجه به شواهد موجود در متن، گفت‌وگوی خیالی سقراط و مصاحب جوانش احتمالاً در حدود ۲۰ سالگی آلکیبیادس، یعنی در تاریخ تقریبی ۴۲۹-۴۳۰ پیش از میلاد رخ داده است (Baynham & Tarrant, 2012: 215).

۲. پژوهشی از تاپلین (Christopher J. Tuplin) با عنوان "Plato, Xenophon and Persia" در این حوزه استثنائی بااهمیت محسوب می‌شود (Tuplin, 2018: 576-611).

پژوهش حاضر که داده‌های آن با استفاده از روش جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است، درصدد بوده‌اند از طریق خوانشی محتاطانه و تفسیر انتقادی-تطبیقی، انگاره‌ها و تصوراتی را بررسی کنند که موجب اشاره به نام کوروش و خشایارشا در بخشی بنیادی و اساسی از «آلکیبیادس بزرگ» شده است و از این طریق به پرسشی در باب چرایی ذکر نام این دو شاهنشاه و نه هیچ‌یک از سایر شهرباران هخامنشی، پاسخ دهند. در نهایت هدف اصلی این پژوهش بازسازی نسبی مفاهیمی خواهد بود که با استفاده از متن رساله در باب دو فرمانروای مذکور قابل استخراج است.

در پژوهش حاضر، برگردان فارسی ارزشمند شادروان محمدحسن لطفی از دوره آثار افلاطون به‌عنوان مبنای اصلی مورد استفاده نگارندگان بوده است، باوجوداین با هدف احتیاط بیشتر، متن چند ترجمه انگلیسی معتبر آثار افلاطون نیز مورد توجه و رجوع قرار گرفته است. همچنین ارائه ارجاعات به متن رساله «آلکیبیادس بزرگ» و سایر آثار افلاطون با استفاده از نظام صفحه‌بندی استفانوس (Stephanus Pagination) انجام شده است.

#### کوروش و خشایارشا در مکالمه افلاطونی «آلکیبیادس بزرگ»

سقراط<sup>۱</sup> (Socrates) مکالمه را با ابراز علاقه و محبت به آلکیبیادس آغاز کرده و از همان سطور نخست گفت‌وگو به شرح برداشت خود از آرزوها و آمال سیاسی او اقدام می‌کند. سقراط غروری را که در سایه زیبایی جسمی و روحی، برخوردار از تباری والا، عضویت در خاندانی متنفذ و نیز بهره‌مندی از حمایت و پشتیبانی قدرتمندانی چون پریکلس (Pericles) در ضمیر مخاطب جانش پدیدار آمده است، سبب سلوک و کردارهای برتری‌جویانه وی در مواجهه با دل‌باختگان و عاشقانی می‌داند که دلدادۀ آلکیبیادس شده بودند (103a-104c).

آلکیبیادس در پاسخ سخنان وی را به چالش نمی‌کشد (104c-d) و می‌توان چنین قضاوت کرد که از این طریق به‌صورت ضمنی و تلویحی این امر را می‌پذیرد که مزایای برشمرده‌شده از سوی سقراط سبب تکبر و کنش‌های مغرورانه او شده است. سقراط در ادامه گفت‌وگو دیدگاه‌های خود در باب اندیشه‌هایی را وصف می‌کند که عقیده دارد آلکیبیادس در سر

---

۱. در پژوهش حاضر هرگاه نام سقراط به‌صورت ایتالیک درج شده است مراد نگارندگان اشاره به نمود وی در مکالمه «آلکیبیادس بزرگ» خواهد بود و در مواردی که از شخصیت تاریخی وی سخن رفته باشد نام فیلسوف به‌صورت عادی نوشته شده است. لازم به ذکر است نگارندگان ترجیح می‌دادند در صورتی که اطمینان بیشتری در انتساب «آلکیبیادس بزرگ» به شخص افلاطون وجود داشت، در هنگام اشاره به نمود سقراط در رساله مذکور از عبارت «سقراط افلاطون» استفاده کنند.

می‌پروراند. او بر این باور است که مصاحب جوانش مرگ را بر زندگی بدون دست‌یابی به بزرگداشت و تجلی بی‌نظیر و فراتر از سیاست‌مداران بزرگی همچون پریکلس ترجیح خواهد داد و در حقیقت تنها سودای رسیدن به چنین قدرت و جایگاهی است که زیستن را برای وی شیرین می‌کند (105a-b).

سقراط این چنین داوری می‌کند که نه تنها در اختیارگرفتن زمام امور دولت-شهر آتن فرجام خواسته‌های آلفیبیادس نخواهد بود، بلکه او حتی به فرمانروایی بر تمامی یونانیان و اقوام بیگانه ساکن در قاره اروپا نیز قانع نخواهد شد و در صورت رسیدن به چنین میزان اقتداری، سودای دست‌یابی به سروری در آسیا و تمامی جهان را در سر خواهد پروراند (105 a-c) و در نهایت این‌طور نتیجه‌گیری می‌کند:

«حتی، آلفیبیادس گرامی، من بر آنم که جز کوروش و خشیارشا هیچ مردی را در نظر تو قدر و اعتباری نیست. آنچه گفتم حدس و گمان نیست؛ بلکه یقین دارم و تو خود نیز می‌دانی که راستی چنان است.» (105c)

در حقیقت نویسنده «آلفیبیادس بزرگ» نخست مقدماتی در باب غرور و اسباب پدیدآمدن خودپنداره‌ای مغرورانه در نهاد آلفیبیادس، بر زبان سقراط جاری ساخته و پس از آن نیز شرحی مفصل در باب اهداف، آرزوها و آمال سیاسی بلندپروازانه وی ارائه می‌دهد. چنین مقدماتی، یک ویژگی بنیادی و اساسی در شخصیت آلفیبیادس تاریخی، یعنی جاه‌طلبی و نام‌جویی وی را -آن‌گونه که توسط معاصران خود شناخته شده بود و در میان نسل‌های پسین یونانیان جلوه می‌کرد- در برابر دیدگان مخاطب رساله قرار داده و به‌صورت تلویحی القاگر وجود چنین خصیصه‌ای در ضمیر و سرشت وی است.

باید گفت در یک مطالعه سطحی و در نگاه نخست، بر زبان جاری‌شدن نام این دو فرمانروا از سوی سقراط احتمالاً به‌مثابه چیزی فراتر از یک اشاره گذرا و مثالی پیش‌پا افتاده جلوه نخواهد کرد، اما به باور نگارندگان این پژوهش، ذکر نام کوروش و خشیارشا، در جایگاه تنها مردانی که نزد آلفیبیادس ارجمند و صاحب اعتبار محسوب می‌شوند، آن‌هم بلافاصله پس از شرحی در باب جاه‌طلبی و عدم اکتفای این مصاحب جوان به دست‌یابی به اقتداری محدود به مرز و محدوده، نکته‌ای است که نباید به چشم یک اشاره ساده و سطحی بدان نگریست.

در حقیقت خوانشی دقیق‌تر از متن رساله، پای دو پرسش تعیین‌کننده را به میان خواهد آورد: پرسش نخست هدف نویسنده «آلفیبیادس بزرگ» از اشاره به فرمانروایانی از سلسله هخامنشی، به‌ویژه در چنین بخشی از متن مکالمه را جویا خواهد شد، درحالی‌که پرسش دوم ناظر بر چرایی نام‌بردن از کوروش و خشیارشا و نه هیچ‌کدام از سایر شاهان بزرگ هخامنشی،

به‌عنوان تنها افرادی خواهد بود که احترام و ستایش آلکیبیادس جوان را برانگیخته‌اند. نگارندگان در سطور آتی این دو پرسش را به‌صورت مجزا بررسی کردند.

### پرسش‌ها و پاسخ‌ها

۱. هدف کلی از اشاره به فرمانروایان هخامنشی

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، نخستین پرسشی که در پی خوانشی محتاطانه از «آلکیبیادس بزرگ» در ذهن پژوهشگر تاریخ ایران باستان شکل می‌گیرد در باب هدف یا اهداف احتمالی نویسنده مکالمه از اشاره به فرمانروایانی از سلسله هخامنشی در جایگاه تنها مردان ارجمند نزد آلکیبیادس است. در مقابل این پرسش ضرورت دارد نخست به شخصیت تاریخی آلکیبیادس و انگاره‌هایی که درباره این بازیگر مهم عرصه سیاست یونان نیمه دوم سده پنجم پیش از میلاد رایج و متداول بود اشاره شود.

پلوتارخوس (Lucius Mestrius Plutarchus) ضمن تأکید بر نسب و تبار بلندپایه و زیبایی ظاهری آلکیبیادس، رقابت‌طلبی و عشق به برتری‌جویی را مهم‌ترین مشخصه‌ها و ویژگی‌های شخصیتی وی معرفی می‌کند (Plutarch, Alcibiades: III). از این‌رو گزارش پلوتارخوس با نکاتی که توکودیدس (Thucydides) به‌صورت پراکنده و ضمن نقل وقایع و رخداد‌های سال‌های آغازین جنگ پلوپونزی (peloponnesian war) درباره خصایص و توانایی‌های آلکیبیادس ذکر کرده هماهنگ است، زیرا توکودیدس نیز بر مهارت نظامی، طبع قانون‌شکن، عشق به شهرت، برتری و افتخار، و لخرجی‌های بی‌حد و حصر و نیز شیوه زندگی شخصی او که در نظر معاصران منجرکننده بود و سبب به‌وجود آمدن این تصور شده بود که خواهان آن است که به‌عنوان جبار بر دولت-شهر آتن حکومت کند تأکید کرده است (Thucydides, VI: 15).

کسنوفون (Xenophon)، دیگر شاگرد نامدار سقراط و نویسنده معاصر افلاطون که به‌شدت ستایشگر شخصیت اخلاقی سقراط تاریخی بود (اشتراوس، ۱۴۰۰: ۱۱۱؛ Morrison, 2010: 195) در اثری موسوم به ممورابیلیا<sup>۱</sup> (Memorabilia) آلکیبیادس را در کنار فردی دیگر موسوم به کریتیاس (Critias) جاه‌طلب‌ترین آتنی‌ها لقب می‌دهد و معتقد است این دو خواهان آن بودند که تمامی رقیبان خود را از میدان به‌در کرده و امور دولت-شهر را در دست بگیرند (Xenophon, I: 2.14).

۱. این اثر توسط محمدحسن لطفی و به همت نشر خوارزمی با عنوان *خاطرات سقراطی* به فارسی ترجمه و منتشر شده است (کسنوفون، ۱۳۷۳).



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۲ / ۴۱

باید گفت دیدگاه معاصران و نویسندگان جهان باستان درباره شخصیت آلکیبیادس بدان اندازه تأثیرگذار و قانع‌کننده بوده است که عیناً و با کمترین تردید در آثار پژوهشگران و مورخان معاصر نیز منعکس شده است. به‌عنوان نمونه دیگر (Werner Yeager) آلکیبیادس را تجسم جاه‌طلبی آتنی دانسته و استاتارد (David Stuttard) وی را متهم می‌کند که بارها منافع ملی را در راه بلندپروازی‌های شخصی خود قربانی کرد (یگر، ۱۳۹۳: ۵۲۹/۱؛ استاتارد، ۱۳۹۷: ۱۲۸).

گمپرتس (Theodor Gomperz) نیز ضمن استفاده مکرر از کلیدواژه جاه‌طلب در توصیف شخصیت آلکیبیادس، در تحلیلی که از جایگاه او در نگرش و دیدگاه شهروندان آتنی معاصر او ارائه داده چنین می‌نویسد: «همه آتنیان گرچه نبوغ شخصی آلکیبیادس را به دیده اعجاب می‌نگریستند در اینکه او سبب تباهی امپراتوری آتن شده بود اتفاق نظر داشتند.» (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۹۳۶/۲)؛ از این رو می‌توان چنین قضاوت کرد که جاه‌طلب و بلندپرواز انگاشتن آلکیبیادس در بخش‌های مختلف رساله بررسی شده، تا اندازه زیادی با شخصیت تاریخی وی مطابقت دارد.

نکته حائز اهمیت این است که در «آلکیبیادس بزرگ» بلافاصله پس از شرحی مفصل در باب جاه‌طلبی‌های نامحدود آلکیبیادس جوان از ارجمندی شاهان هخامنشی برای وی سخن رفته است. به عبارت دیگر دقیقاً در همان بخشی از رساله که سقراط از بی‌مرز بودن بلندپروازی مصاحب جوانش سخن گفته و پیش‌بینی می‌کند او حتی به فرمانروایی بر شهر و سرزمین‌های وسیع اکتفا نخواهد کرد. این نکته می‌تواند نمایانگر آن باشد که ذکر نام شاهان هخامنشی در چنین بخشی از رساله باید از ارتباط مستقیمی با همان خصیصه جاه‌طلبی و بلندپروازی آلکیبیادس برخوردار باشد.

در نظر داشتن این مسئله ضروری است که شاهنشاهی هخامنشی با ساختار ویژه اداری و سلسله مراتب قدرت خاص خود، چه در زمان نگارش «آلکیبیادس بزرگ» و چه مقارن با تاریخ پیشنهادی گفت‌وگوی سقراط و آلکیبیادس و در حقیقت در تمامی طول سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، در جایگاه بزرگ‌ترین چالش پیش روی دولت-شهر آتن در خارج از سرزمین یونان قرار داشت (Renaud & Tarrant, 2015: 44).

به تبع آن فرمانروایانی که در چنین امپراتوری بر سند قدرت تکیه می‌زدند از دیدگاه دموکراسی آتنی به‌مثابه بدترین نمونه ممکن شهروند غیر مطلوب جلوه می‌کردند (Denyer, 2001: 96)؛ از این رو فرمانروایان هخامنشی بهترین گزینه برای آن هستند که به‌عنوان الگو و سرمشق به آلکیبیادسی نسبت داده شوند که متون تاریخی به تاسی از دیدگاه‌های

معاصرانش، برچسب‌ها و عناوینی همچون جاه‌طلب‌ترین آتنی و با توجه به اشاره توکودیدس به آرزوی وی برای تبدیل شدن به جبار آتن، دشمن‌ترین فرد نسبت به دموکراسی آتن را بر تارک خاطره تاریخی او نصب کرده‌اند. همچنین در میان زمامداران معاصر آلکیبیادس و سقراط و فراتر از آن، تمامی فرمانروایانی که نویسنده و مخاطبان اولیه رساله امکان کسب اطلاعاتی در باب آنان را داشته‌اند، هخامنشیان تنها شهریارانی محسوب می‌شوند که به آمال و آرزوهایی که سقراط برای آلکیبیادس برمی‌شمارد نزدیک شده یا بدان دست یافته بودند.

بر این اساس اشاره به فرمانروایان هخامنشی منعکس‌کننده دیدگاهی است که در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد در باب حدود اقتدار و شیوه زمامداری آنان در آتن و سرزمین یونان وجود داشت و حتی به‌طور ضمنی تا اندازه‌ای و با در نظر گرفتن قید احتیاط، بر احتمال رواج اتهامی عام مبنی بر الگوبرداری جاه‌طلبانی نظیر آلکیبیادس از هخامنشیان تأکید می‌کند.

## ۲. هدف از اشاره به نام کوروش و خشیارشا

پاسخ‌گویی به پرسش دوم که هدف نویسنده از اشاره به نام دو فرمانروای متمایز، یعنی کوروش و خشیارشا از میان تمامی فرمانروایان هخامنشی را مورد سؤال قرار می‌دهد، تلاشی فراتر از آنچه در مواجهه با پرسش نخست ضرورت داشت طلب می‌کند. نخستین پاسخی که می‌توان در مقابل پرسش از چرایی ذکر نام دو فرمانروای هخامنشی به‌صورت خاص به‌عنوان سرمشق‌های جاه‌طلبی متصور بود، تصادفی دانستن این امر و قابل تعویض تلقی کردن نام کوروش و خشیارشا با هر یک از سایر شاهان بزرگ هخامنشی است.

به عبارت دیگر نتیجه این پاسخ پیشنهادی این است که اگر به‌جای هر کدام از دو شاهنشاه مذکور، نام فرمانروایی دیگر از همین سلسله نیز درج می‌شد هیچ‌گونه خدشه‌ای به هدف و کارکرد مدنظر نویسنده «آلکیبیادس بزرگ» وارد نمی‌آمد. این در حالی است که دومین پاسخ احتمالی به پرسش پیش رو، دقیقاً بر موضعی مخالف استوار بوده و بر این نکته پافشاری می‌کند که احتمالاً باید وجود تمایزی بنیادی و اساسی در انگاره عمومی و تصویر پذیرفته‌شده کوروش و خشیارشا با سایر زمامداران هخامنشی در اذهان یونانیان باستان موجب آن باشد که نویسنده رساله این دو شاهنشاه را به‌صورت مصداقی در جایگاه تنها مردان قابل ستایش و در نتیجه آن شاید تنها سرمشق‌های واقعی برای آلکیبیادس جاه‌طلب قرار دهد.

نگارندگان پژوهش حاضر با توجه به قرائن و شواهد موجود با پرهیز از وسوسه تصادفی انگاشتن اشاره به دو شاهنشاه هخامنشی، پاسخ احتمالی دوم را سنجیده‌تر می‌دانند. در نظر داشتن این نکته مهم بایسته است که در مجموعه آثار افلاطون و نیز نوشته‌هایی که با توجه به

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۲ / ۴۳

سبک و اسلوب نگارش و محتوا می‌توان آن‌ها را رسالات افلاطونی یا آثار تحت‌تأثیر سنت افلاطونی دانست، پارسیان، شاهان پارس و مسائل مربوط به شاهنشاهی هخامنشی از موضوعاتی محسوب می‌شوند که به‌کرات از آن‌ها سخن رفته است. اما اشارات یادشده به مسائل مرتبط با شاهان بزرگ پارس، در قاطبه موارد بدون ذکر نام یک فرمانروای خاص صورت گرفته است.

به‌عنوان نمونه سقراط افلاطون در انتهای رساله آپولوژی (Apology)، پای «شاه بزرگ» را به‌عنوان نمونه‌ی اعلای بهره‌مندی از آرامش و رفاه مادی به میانه سخن خود می‌کشد (Apology, 40c) یا در رساله گرگیاس (Gorgias)، شخصی موسوم به پولوس (Polus) هنگامی که عقاید خود در باب نیک‌بختی و سعادت را نقل می‌کند، «شاه بزرگ» را به‌عنوان نماد نیک‌بختی معرفی می‌کند (Gorgias, 470e). در این موارد، به انگاره‌هایی اشاره شده است که در نگرش یونانیان باستان نسبت به تمامی شاهان هخامنشی مشترک و عمومی بوده است. به زبان دیگر تصور رفاه و آرامش مادی شاه پارس و نیز نیک‌بختی و سعادت وی، هیچ‌کدام انگاره‌ای محسوب نمی‌شوند که تنها در باب یک یا چند فرمانروای هخامنشی در اذهان یونانیان شکل گرفته باشد و چنین نگرشی را باید به‌مثابه یک نگرش عمومی و کلی در میان یونانیان باستان در باب جایگاه شاهنشاه و مسند فرمانروایی پارس، حال در اختیار هر فرمانروایی که باشد در نظر گرفت.

در مقابل، در آثار و نوشته‌های افلاطونی، اعم از رسالات شخص افلاطون یا هر نویسنده افلاطونی مسلک دیگر نظیر مؤلف «آلکیبیادس بزرگ» که اثر وی از اصول و نگرش افلاطونی تبعیت کند، در مواردی که هدف و انگیزه ذکر یک مثال، موضوعی باشد که دقیقاً و به‌صورت فردی و مصداقی با یک فرمانروای هخامنشی ارتباط پیدا می‌کند، از ذکر نام و عنوان خاص آن شاهنشاه خودداری نشده است.

با توجه به این شواهد، چنین می‌نماید که اگر مؤلف «آلکیبیادس بزرگ» نیز قصد داشت که شاه هخامنشی در معنای نوعی و عام آن را به‌عنوان سرمشق جاه‌طلبی چون آلکیبیادس معرفی کند، به‌جای درج نام دو فرمانروای خاص از عباراتی نظیر «شاه بزرگ» یا «شاه پارس» استفاده می‌کرد. بر همین اساس نگارندگان این احتمال را بیشتر می‌پسندند که احتمالاً در یونان سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، انگاره‌ای در باب کوروش و خشیارشا رایج بوده که آن‌ها را به‌صورت نمونه و مصداقی بارز از اقتدار و جاه‌طلبی نامحدود، به سرمشقی برای مردان بلندپروازی چون آلکیبیادس مبدل ساخته و در نتیجه ذکر نام هر دوی این فرمانروایان توسط نویسنده آلکیبیادس بزرگ تحت‌تأثیر همین نگرش عمومی صورت گرفته است. نگارندگان در

سطور آتی کوشیده‌اند که پاسخ پیشنهادی آنان به پرسش دوم تا حد امکان به محک نقد و تفسیری دقیق‌تر آزموده شود.

### ارزیابی پاسخ پیشنهادی

پیش از این به تفصیل گفته آمد که جاه‌طلبی و سودای کسب ثروت و افتخار اساسی‌ترین و پرتکرارترین خصیصه‌ای است که چه در متون و منابع کهن و چه در پژوهش‌های جدید به‌کرات به وجود آن در ضمیر آلکیبیادس اشاره شده است (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۹۳۶/۲؛ Thucydides, VI, 15, Xenophon, I, 2: 12-14). همچنین، با وجود آنکه می‌توان ادعا کرد اگر قرار باشد از میان تمامی پادشاهان هخامنشی دو نفر را برگزید که دارای بهترین و بدترین شهرت باشند کوروش و خشایارشا به ترتیب مناسب‌ترین گزینه‌ها برای انتخاب خواهند بود (ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۶۳) و این خود نشانه غیرقابل انکاری از تمایزی چشمگیر در نحوه زمامداری آنان است، هر دو فرمانروای مذکور به‌گونه‌ای انکارناشدنی حد مطلق و گستره نامحدود اقتداری را در اختیار داشته‌اند که آلکیبیادس و هر فردی با جاه‌طلبی مشابه او می‌توانست سودای آن را در سر پیوراند. در حقیقت با وجود تمام تمایزهای موجود میان کوروش و خشایارشا، هر دو فرمانروا در عین برخورداری از اقتداری نامحدود و بی‌نظیر، در میان اتباع خود نیز از احترامی بی‌مانند و خدای‌گونه برخوردار بودند (Helfer, 2017: 27).

از این میان، در متون و منابع یونانی، کثرت شواهد و مدارکی که بازگوکننده جاه‌طلب‌انگاری خشایارشا از سوی یونانیان باشد به اندازه‌ای است که به جرئت می‌توان ادعا کرد نظیر آن برای هیچ شخصیت تاریخی دیگری یافت نمی‌شود و شهرت وی در جاه‌طلبی، شانه‌به‌شانه شاهان و فرمانروایانی در چرخه اساطیری یونان باستان می‌ساید. در حقیقت نام خشایارشا بیش از هر چیز به سبب هجوم بی‌سابقه و تمام‌عیار او به یونان و منطقه آتیکا (Attica) در یاد شهروندان دولت-شهر آتن باقی مانده بود (Denyer, 2001: 96)، واقعه‌ای که به‌نوبه خود به‌مثابه نمود عینی جاه‌طلبی در اذهان یونانیان ثبت شده بود. همچنین خواننده می‌تواند گذشته از مطالب مشهورتری که هرودوتوس (Herodotus) و آیسخولوس (Aeschylus) در باب بلندپروازی‌های شاهانه خشایارشا به یادگار گذارده‌اند، اشاره آیسخینس (Aeschines) به اقدامات بی‌سابقه وی نظیر حفر کانال در کوه آتوس (Athos)، احداث پل بر روی هلسپونت (Hellespont)، درخواست خاک و آب از یونانیان و خطاب کردن خود به‌عنوان سرور و ارباب جهانیان را در خطابه‌ای که علیه کتسیفون (Ctesiphon) ایراد کرده بود، به‌عنوان نمونه‌ای تمام‌عیار از جاه‌طلبی فراتر از حد تصور این فرمانروا در نگرش عمومی یونانیان، خاصه آتینیان

بررسی کند (Aeschines, III: 132). با توجه به این مطالب، سرمشقی برای جاه‌طلبان قلمداد کردن خشیارشا تا اندازه‌ای منطقی به نظر می‌رسد، اما امکان دستیابی به چنین نظرگاهی در باب کوروش، بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی بدین سهولت نیست.

کوروش حتی نزد قاطبه آن دسته از مورخان و محققان دهه‌های گذشته که با دیدگاهی مثبت به تحلیل و تفسیر اقدامات خشیارشا نپرداخته‌اند نیز از جایگاه و شهرت چشمگیری برخوردار است. حتی پنداره‌هایی که یونانیان معاصر شاهنشاهی هخامنشی درباره بنیان‌گذار این سلسله داشته‌اند و به یاری متون تاریخی یونانی درباره آن اطلاع داریم به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد نگرش آن‌ها نسبت به پادشاهی کوروش با آنچه پیرامون سلطنت خشیارشا می‌اندیشیده‌اند کاملاً متفاوت بوده است.

البته گزارش هرودوتوس از چگونگی مرگ کوروش و سخنان ملکه ماساژت‌ها (Masagets) با کالبد بی‌جان و سر بریده وی (هرودوت، ۱: ۲۱۴)، حتی اگر با بی‌احتیاطی کامل به‌عنوان گزارشی معتبر و مستند پذیرفته شده و هیچ‌گونه تشکیکی در صحت آن روا داشته نشود و روایات محدود نظیر آن می‌تواند تا اندازه‌ای به‌مثابه نمودی از ذهنیتی یونانی یا به‌صورت دقیق‌تر آتنی، درباره جاه‌طلب بودن کوروش در نظر گرفته شود، اما به هر روی در نگاه نخست چنین می‌نماید که برخلاف خشیارشا، کوروش از وجهه‌ای برخوردار نبود که او را به‌مثابه سرمشق و الگویی طبیعی برای مردی چون آلکیبیادس جلوه دهد که از نگاه شهروندان آتنی، به غایت قانون‌شکن، خودنما و از همه بدتر بدان اندازه جاه‌طلب بود که سودای دستیابی به جباری شهر را در سر پیوراند.

اما از سویی دیگر، احترام و اعتبار بی‌مثالی که کوروش در میان اتباع و فرمانبرداران و به‌ویژه هم‌تباران پارسی خود از آن بهره‌مند بود، به طور حتم می‌توانست مورد رشک هر جاه‌طلب جوانی قرار گرفته و موجبات ارجمندی صاحب آن اعتبار را در نظر فردی مانند آلکیبیادس فراهم آورد. نمود آشکار این میزان احترام را که نظیر آن حتی در رابطه با هیچ یک از دیگر فرمانروایان هخامنشی قابل شناسایی نیست نیز باید در متن تواریخ هرودوتوس جست‌وجو کرد، آنجا که مورخ یونانی یادآور می‌شود که پارسیان کوروش را پدر نامیده و علت این امر را نیز در شخصیت او و اهمیتی عنوان می‌کند که برای آرامش و آسایش اتباع خود قائل بود (هرودوت، ۳: ۸۹).

افزون بر این کوروش در جایگاه سرداری برجسته با توانایی‌های سپاهی‌گری درخشان قرار داشت که خاطره فتوحات پرجلوه‌اش در جهان باستان به اندازه‌ای پررنگ و دیرپا می‌نمود که حتی پروکوپوس قیصری (Procopius) در سده ششم میلادی، کوروش را در کنار اسکندر

مقدونی (Alexander III of Macedon) در جایگاه دو کشورگشای پیروزمند بزرگ تاریخ قرار می‌داد که به سبب جهانگیری و پیروزی‌های چشمگیر خود مورد ستایش مردم واقع شده بودند (پروکوپس، ۲: ۲).

یادآوری این نکته نیز ضرورت دارد که کوروش با فتوحات نظامی خود که منجر به تشکیل شاهنشاهی هخامنشی شد، در واقع معمار و سازنده اصلی بزرگ‌ترین چالش دولت‌شهر آتن محسوب می‌شد و خشایارشا به عنوان شهریاری که با عملکرد جاه‌طلبانه خود عظمت محدوده عملی و میزان حقیقی این چالش را برای یونانیان نمایان کرده بود، در حقیقت میراث‌دار همان دستگاه نظامی بود که در سایه تلاش‌های کوروش پا به عرصه وجود نهاده بود.

آلکیبیادس نیز در وهله نخست یک نظامی متبحر محسوب می‌شد که هیچ‌یک از مورخان عصر باستان در کنار خرده‌گیری‌های مکرر خود از شخصیت و نحوه زندگی شخصی او، توان زیر سؤال بردن مهارت‌های رزمی و توانایی اداره سپاه توسط وی را نداشتند. بدین سبب مهارت نظامی کوروش نیز می‌تواند به عنوان دیگر عامل برانگیزاننده احترام او در ضمیر آلکیبیادس مورد تأکید قرار گیرد.

با وجود این، در چنین پژوهشی ضرورت دارد که در این مرحله با هدف دستیابی به ارزیابی دقیق‌تر، تنها به یک فرایند تفسیری منفرد اکتفا نشود. در نتیجه برای پرهیز از ساده‌انگاری، سایر شاهانی که به علت قرارگیری در مسند قدرت شاهنشاهی هخامنشی واجد بخشی از شرایط مطرح‌شدن به عنوان الگو و سرمشقی افرادی نظیر آلکیبیادس بودند و نویسنده «آلکیبیادس بزرگ» نیز با توجه به زمان نگارش رساله امکان‌آشنایی با نام و شخصیت آنان را داشت به صورت جداگانه نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۱. کمبوجیه: پسر و جانشین کوروش بزرگ، با توجه به موفقیت در تسخیر سرزمین باستانی مصر واجد ویژگی جنگاوری است، اما مدت‌زمان پادشاهی او در مقایسه با کوروش و خشایارشا بسیار کوتاه‌تر و به همین اندازه در قیاس با این دو فرمانروا ناشناخته‌تر محسوب می‌شود. به‌ویژه آنکه بر اساس داده‌های متون یونانی به نظر نمی‌رسد کمبوجیه دست‌کم برخلاف کوروش و به‌ویژه خشایارشا سیاست فعال گسترده‌ای را در قبال مناطق ایونی‌نشین آسیای صغیر یا سرزمین اصلی یونان اعمال کرده باشد؛ بنابراین اشاره به نام او نمی‌تواند به اندازه دو فرمانروای مذکور تأثیرگذار باشد.

۲. داریوش یکم: در میان سایر شاهان هخامنشی، داریوش یکم پس از کوروش و خشایارشا مناسب‌ترین نامزد ممکن برای تبدیل به نماد یک فرمانروای جاه‌طلب و بلندپرواز محسوب می‌شود. به‌ویژه که نمی‌توان وجود سیاستی فعال در طول فرمانروایی وی در قبال یونان و

سرزمین‌های یونانی‌نشین را انکار کرد که موجبات شناخت گسترده یونانیان از داریوش یکم را فراهم آورده بود. همچنین اعتبار وافر داریوش در میان اتباع و اقتدار وی در مسند شاهنشاهی را نیز نمی‌توان زیر سؤال برد، اما باید به این نکته توجه داشت که نویسنده «آلکیبیادس بزرگ» فرمانروایانی را مورد احترام آلکیبیادس جوان قلمداد کرده است که ذکر نام آن دو با اهداف ضمنی وی در نگارش رساله هم‌خوانی بیشتری دارد.

توضیح اینکه محتوای کلی رساله به هر روی در باب ماهیت آدمی، لزوم خودشناسی و اهمیت تربیت است، اما نویسنده این مسئله را نیز در نظر دارد که اقدامات آتی آلکیبیادس وی را به‌مثابه نمونه‌ای نامناسب از شاگردان و هواداران سقراط در آورده بود که به گواه تاریخ سرنوشتی به‌جز مرگی دور از وطن و تا اندازه‌ای بدنامی در انتظار نداشت. نویسنده همچون بسیاری از سقراطیان و شاگردان بلافصل یا با واسطه سقراط (یگر، ۱۳۹۳: ۱۱۵۷/۳)، با هدف تیرئه فیلسوف از مسئولیت اشتباهات و خطاهای آتی آلکیبیادس که ارتباط با وی از عواملی بود که در دهه‌های پس از مرگ فیلسوف بر چهره او سایه افکنده بود (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۶۴۷/۲-۶۴۶)، در سطور پایانی رساله چنین پیش‌بینی را بر زبان سقراط جاری می‌کند:

«آرزو می‌کنم به مقصود برسی. ولی با آنکه در نیکی نهاد تو تردید ندارم می‌ترسم عشق فرمانروایی بر توده مردم آتن بر من و تو پیروز گردد و ما را تبه سازد.» (135e)

بنابراین در اشاره به الگوها و سرمشق‌های آلکیبیادس نیز از فرمانروایانی نام رفته است که ضمن برخورداری از قدرت و احترام، در قضاوت و داوری‌ها کاملاً خوش‌نام نباشند و حتی سرنوشت آنان نیز چندان مساعد نباشد. ناگفته روشن است که داریوش یکم که حتی تصویری که از او در متون یونانی -خاصه تراژدی پارسیان آیسوخولوس و تواریخ هرودوتوس و به‌استثنای اثری همچون کوروپدیای کسنوفون (Cyropaedia)، در مقایسه با تمامی فرمانروایان هخامنشی خردمندانه‌تر به نظر می‌رسد، خصایص لازم برای تبدیل به یک الگوی جاه‌طلب و در عین حال بدنام را ندارد.

در حالی که روایت مشهوری از مرگ کوروش و نحوه برخورد با کالبد بی‌جان وی توسط ملکه ماسازت‌ها در میان یونانیان و نیز مرگ خشیارشا در یک توطئه درباری، پایان کار هر دو فرمانروای قدرتمند را به‌گونه‌ای تراژیک با مرگ آلکیبیادس تاریخی پیوند می‌دهد. در حقیقت نام‌بردن از این دو فرمانروا می‌توانست رگه‌هایی از یک هشدار مبنی بر سرانجامی نامساعد برای آلکیبیادس یا هر فرد جاه‌طلبی مانند او را در خود نهان کند؛ بنابراین حتی نام‌بردن از داریوش به‌عنوان یکی از مردانی که نزد آلکیبیادس جوان ارجمند و مورد احترام بود نمی‌توانست از تأثیری که ذکر نام کوروش و خشیارشا به‌دنبال داشت برخوردار باشد.

۳. شاه معاصر، اردشیر یکم: در میان فرمانروایان هخامنشی پس از خشایارشا، ارزیابی در باب هیچ یک به استثنای اردشیر یکم ضرورت ندارد. توضیح اینکه هر چند در زمان نگارش «آلکیبیداس بزرگ» شاهانی همچون خشایارشا دوم، سغدیانوس، داریوش دوم و حتی اردشیر دوم نیز فرصت جلوس بر اریکه قدرت را یافته بودند، با توجه به فضای روایی رساله و اشاره مستقیم در متن به این موضوع که در زمان گفت‌وگوی خیالی سقراط و آلکیبیداس جوان تاج فرمانروایی شاهنشاهی هخامنشی بر سر اردشیر پسر خشایارشا بود (123c-d) وی آخرین پادشاهی است که به صورت منطقی می‌توانست یکی از دو جایگاه الگوهای جاه‌طلب را اشغال کند.

اردشیر یکم نه تنها پادشاه معاصر گفت‌وگوی سقراط و آلکیبیداس است و به مدت طولانی بر مسند قدرت تکیه زده بود، بلکه از فرمانروایانی به شمار می‌رفت که شاهنشاهی هخامنشی در طول دوره وی به صورت گسترده و به طرق گوناگون با یونان و سرزمین‌های یونانی‌نشین در ارتباط بود؛ بنابراین وی از دید یونانیان پادشاه ناشناخته یا کمتر شناخته‌شده‌ای محسوب نمی‌شد. اردشیر یکم همچنین حائز ویژگی‌های مهمی بود که می‌توانست مورد رشک واقع شود یا موجبات احترام افرادی چون آلکیبیداس را فراهم آورد.

در یک تحلیل محققانه، اثری از انحطاط یا ضعف سیاسی و نظامی در شاهنشاهی هخامنشی در طول فرمانروایی اردشیر یکم مشهود نیست، به‌ویژه آنکه وی خاصه در ابتدای جلوس بر تخت سلطنت با بحران‌های مقطعی بزرگی دست‌به‌گریبان بود که به‌خوبی از پس آن برآمد: آن‌چنان که از خلال متون و منابع یونانی برمی‌آید، اردشیر نه تنها با حضوری فعال بر توطئه‌گران درباری چیره شد، بلکه حتی شورش پرمخاطره یکی از برادران خود در شرق قلمرو هخامنشیان را سرکوب کرد (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۲۴-۲۲۵).

گذشته از عرصه طغیان‌های درون‌خانمانی و نبردهای داخلی، سرداران اردشیر یکم موفق شدند آتش شورش دامنه‌دار مصر را که به‌وسیله ناوگان مجهز و قدرتمند آتنی مورد حمایت بود نیز خاموش کنند (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۲۵-۲۲۶). این واقعه به اندازه‌ای از اهمیت برخوردار بود که بریان (Pierre Briant) آن را تضعیف‌کننده موقعیت آتن و بروسیوس (Maria Brosius) شکستی تحقیرکننده برای دریانوردان و دولت-شهر آتن تلقی می‌کنند و حتی اومستد (Albert Olmstead) از این واقعه با عنوان لطمه‌ای خردکننده به آتن یاد کرده است (بریان، ۱۳۹۳: ج ۱، ۹۰۷، بروسیوس، ۱۳۹۸: ۴۸، اومستد، ۱۳۹۰: ۴۲۰-۴۱۹). حتی در باب معاهده مشهور کالیاس (Kallias) که گاه به‌مثابه نشانه‌ای از ضعف دستگاه سیاسی-نظامی شاهنشاهی بدان نگریسته می‌شود نیز امروزه دیدگاه‌های منصفانه‌تری وجود دارد که این



مصالحه را توافقی محدود برآورد می‌کنند (بریان، ۱۳۹۳: ۱ / ۹۰۹).

با وجود این شخصیت و سرانجام اردشیر یکم سبب می‌شود که اشاره به نام او نیز کارکردی هشداردهنده چون کوروش و خشیارشا نداشته باشد. افزون‌بر این اردشیر یکم برخلاف پیشینیان خود شاهی جنگجو محسوب نمی‌شد و با وجود چند اشاره به مهارت رزمی او، داده‌های موجود در متون مختلف نیز هیچ‌گاه شهرت نظامی ویژه‌ای را به این فرمانروا نسبت نمی‌دهند. به عبارت دیگر در میان یونانیان معاصر شاهنشاهی هخامنشی، برخلاف کوروش و خشیارشایی که یک لشکرکشی عظیم اصلی‌ترین و به یادماندنی‌ترین کردار او برای ساکنان سرزمین یونان محسوب می‌شد، جنگاوری شهرت اصلی اردشیر یکم قلمداد نمی‌شد.

### نتیجه‌گیری

کوروش در جایگاه معمار شاهنشاه هخامنشی، فرمانروایی بود که بزرگ‌ترین چالش پیش روی یونانیان و به‌ویژه آتنی‌ها در سایه فتوحات وی امکان پدیدآمدن یافت و خشیارشا نیز با لشکرکشی تاریخی خود به سرزمین یونان، نام خود را به‌عنوان شهریاری جاه‌طلب، بلندپرواز و جنگاور در حافظه جمعی یونانیان ثبت کرده و با عملکرد جاه‌طلبانه خود عظمت محدوده عملی و میزان واقعی این چالش را برای یونان و دولت-شهر آتن نمایان کرده بود. درحقیقت «جاه‌طلبی» همان کلیدواژه‌ای است که همچون پژواکی از یک آوا، منعکس‌کننده تلقی یونانیان سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، از عملکرد و نحوه فرمانروایی خشیارشا است و با توجه به بنیان‌گذاری شاهنشاهی هخامنشی توسط کوروش، می‌تواند یکی از نموده‌های تلقی آنان از این پادشاه نیز دانسته شود. این خصیصه البته در پنداره عمومی یونانیان نسبت به سایر پادشاهان هخامنشی به‌ویژه کمبوجیه و داریوش یکم نیز دیده می‌شود، اما به‌هرروی چنین می‌نماید که ویژگی‌هایی نظیر کشورگشایی و جاه‌طلبی بیش از آنکه با نام و آوازه دیگر فرمانروایان این سلسله گره خورده باشد، به صفت خاص کوروش و خشیارشا مبدل شده بود. بر این اساس تفسیر انتقادی و تطبیقی متن رساله «آلکیبیادس بزرگ» نشان از آن دارد که نه تنها کوروش بزرگ و خشیارشای یکم از خصایص و ویژگی‌های متعددی برای مبدل‌شدن به الگوهای مناسب در این بخش از رساله برخوردارند، بلکه سایر شاهان هخامنشی نیز تا اندازه زیادی فاقد چنین خصوصیتی به نظر می‌رسند.

از سوی دیگر با توجه به محتوای «آلکیبیادس بزرگ» و چهره تاریخی آلکیبیادس در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، این نکته را نباید از نظر دور داشت که نویسنده رساله، هر که بوده باشد، با محترم و ارجمند تلقی کردن دو فرمانروای هخامنشی از سوی چنین

شخصیتی، بیش از هر چیز هدف خود در تبرئه سقراط از خطاها و اشتباهات آتی شاگرد جوانش را پی‌گیری کرده است. به عبارت دیگر به صورتی منطقی تبعیت از دو فرمانروایی که خود با وجود اقتداری بی‌نظیر، احترامی انکارنشدنی و برخورداری از توان و امکانات نظامی فوق‌العاده در نهایت یا به مرگی دردناک و نه‌چندان افتخارآمیز<sup>۱</sup> گرفتار شده‌اند یا گاه عدم توفیقشان در کارزار به‌مثابه عامل اضمحلال یک قدرت سیاسی بزرگ مدنظر قرار گرفته است. بر همین اساس در مجموع صاحب ارج و اعتبار تلقی‌کردن کوروش و خشایارشا از سوی آلکیبیادس در این رساله، می‌تواند به‌مثابه نقدی اساسی بر وجهه عمومی و عملکرد سیاسی وی، به‌عنوان یک شهروند نامطلوب دولت-شهر آتن ارزیابی شود. به بیان دیگر، اعتبار و جاهت کوروش و خشایارشا از منظر آلکیبیادس جاه‌طلب، لزوماً به‌منزله برخورداری این دو شاهنشاه هخامنشی از چنین اعتباری در نگاه مرسوم شهروندان آتنی معاصر او نخواهد بود. افزون‌بر این، محترم و صاحب ارج بودن هخامنشیان برای آلکیبیادس جاه‌طلب، نه تنها نمایانگر وجود دیدگاه مثبت آتنیان در باب فرایندهای کسب، حفظ و اعمال قدرت در شاهنشاهی هخامنشی نیست، بلکه نشان‌دهنده مستبدانه یا دست‌کم نامطلوب تلقی‌کردن -یا به عبارتی جلوه‌دادن- عملکرد فرمانروایان این سلسله در نظر دموکراسی آتنی است.<sup>۲</sup>

---

۱. چنین عباراتی با توجه به انگاره‌هایی درج شده که در برخی از متون یونانی معاصر شاهنشاهی هخامنشی بازتاب یافته است و بر این اساس الزاماً با نظرگاه‌های نویسندگان این سطور مطابقت نمی‌کند.

۲. مراد نگارندگان این نیست که فرمانروایانی همچون کوروش و خشایارشا در نظر یونانیان صرفاً در جایگاه شخصیت‌هایی نامطلوب قرار داشتند. باید توجه داشت که انگاره‌های متعدد و گاه مثبتی، به‌ویژه در باب فرمانروایانی همچون کوروش دوم، داریوش دوم و حتی اردشیر دوم، در اذهان یونانیان در باب هر یک از شاهان هخامنشی شکل گرفته بود. بر این اساس، انگاره بررسی‌شده در این پژوهش، تنها و تنها یکی از این تصورات و پندارهای عمومی و دیدگاه‌های رایج را دربرمی‌گیرد.

## منابع

استاتارد، دیوید (۱۳۹۷) *تاریخ یونان باستان در پنجاه زندگي نامه*، ترجمه شهربانو صارمی، تهران: ققنوس.

اشتراوس، لئو (۱۴۰۰) *گفتار سقراطی کسنوفون*، ترجمه یاشار جیرانی، چاپ ۳، تهران: آگه.  
افلاطون (۱۴۰۱) *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کایانی، جلد ۱ و ۲، چاپ ۵، تهران: خوارزمی.

اومستد، ا. ت (۱۳۹۰) *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، چاپ ۸، تهران: امیرکبیر.  
بریان، پی.یر (۱۳۹۲) *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، جلد ۱، چاپ ۴، تهران: فرزانه روز.  
بروسیوس، ماریا (۱۳۹۸) *ایران باستان*، ترجمه عیسی عبدی، چاپ ۴، تهران: ماهی.  
پروکوپیوس (۱۳۸۲) *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، چاپ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.  
رز، ا.ج. جی (۱۳۷۲) *تاریخ ادبیات یونان*، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ ۲، تهران: امیرکبیر.  
کنزیاس (۱۳۹۰) *پرسیکا: داستان‌های مشرق زمین تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کنزیاس*، لوید لولین جونز و جیمز رابسون، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: تهران.

کسنوفون (۱۳۹۴) *خاطرات سقراطی*، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ ۳، تهران: خوارزمی.  
گمپرتس، تئودور (۱۳۷۵) *متفکران یونانی*، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد ۲، تهران: خوارزمی.  
ویسهوفر، یوزف (۱۳۹۰) *ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ ۱۱، تهران: ققنوس.

هرودوت (۱۳۸۹) *تاریخ هرودوت*، ترجمه متضی ثاقب‌فر، جلد ۱، تهران: اساطیر.  
یگر، ورنر (۱۳۹۳) *پانیدیا*، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد ۱ و ۲، چاپ ۲، تهران: خوارزمی.

Aeschines (1958): *The Speeches of Aeschines: Against Timarchus, On the Embassy, Against Ctesiphon*, with an English translation by Charles Darwin Adams, Harvard University Press.

Archie, Andre (2015): *Politics in Socrates Alcibiades: A Philosophical Account of Plato's Dialogue Alcibiades Major*, Springer, New York.

Baynham, E. J & Harold Tarrant (2012): "Fourth-Century Politics and the Date of the Alcibiades I", in: *Alcibiades and the Socratic Lover-Educator*, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.

Benitez, Eugenio (2012): "Authenticity, Experiment or Development: The Alcibiades I on Virtue and Courage", in: *Alcibiades and the Socratic Lover-Educator*, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.

De Romilly, Jaqueline (2019): *The Life of Alcibiades: Dangerous Ambition and the Betrayal of Athens*, translated by Elizabeth Trapnell Rawlings, Cornell University Press, Ithaca and London.

Gribble, David (1999): *Alcibiades and Athens: A Study in Literary Presentation*, Oxford University Press, Oxford.

Helfer, Ariel (2017): *Socrates and Alcibiades: Plato's Drama of Political Ambition and Philosophy*, University of Pennsylvania Press, Philadelphia.

- Morrison, Donald R. (2010): "Xenophon's Socrates as Teacher", in: Oxford Readings in Classical Studies: Xenophon, Edited by Vivienne J. Gray, Oxford University Press, Oxford.
- Plato (2001): Alcibiades, Edited by Nicholas Denyer, Cambridge University Press, New York.
- Plato (1984): Euthyphro, Apology, Crito, Meno, Gorgias, Menexenus: The Dialogues of Plato, Vol 1, translated with comment by R. E. Allen, Yale University Press, Haven and London.
- Plutarch (1959): Plutarch's Lives IV: Alcibiades and Coriolanus, Lysander and Sulla, with an English Translation by Bernadotte Perrin, The Loeb Classical Library, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.
- Renaud, Francois & Harold Tarrant (2015): The Platonic "Alcibiades I": The Dialogue and its Ancient Reception, Cambridge University Press, Cambridge.
- Schleiermacher, Friedrich (1836): Introductions to the Dialogues of Plato, translated from the German by William Dobson, Cambridge.
- Thucydides (2009): The Peloponnesian War, Translated by Martin Hammond, with an Introduction and Notes by P. J. Rhodes, Oxford University Press Inc., New York.
- Tuplin, Christopher (2018): "Plato, Xenophon and Persia", in: Plato and Xenophon, Edited by Gabriel Danzig, David Johnson and Donald Morrison, Brill, Leiden & Boston.
- Yuji, Kurihara (2012): "Socratic Ignorance, or the Place of the Alcibiades I in Plato's Early Works, in: Alcibiades and the Socratic Lover-Educator, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.
- Xenophon (1994): Memorabilia, translated and annotated by Amy L. Bonnette, with an Introduction by Christopher Bruell, Cornell University Press, Ithaca and London.

**List of sources with English handwriting**

- Briant, Pierre. (2013). *Histoire de l'empire Perse de Cyrus a Alexander*, translated by Nahid Foroughan, tehran: Farzan [In Persian]
- Brosius, Maria. (2019). *The Persians: An introduction*, translated by Isa Abdi, Tehran: Mahi [In Persian]
- Ctesias (2011). *History of Persia, tales of the Orient*, translated by Fereydoon Majlesi, Tehran: Tehran [In Persian]
- Gomperz, Theodor. (1996). *Griechische Denker: eine Geschichte der entiken philosophie*, translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: Kharazmi [In Persian]
- Herodotus. (2010). *The histories of Herodot*, translated by Morteza Saghebfar, Tehran: Asatir [In Persian]
- Jaeger, Werner. (2014). *Paideia*, translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: Kharazmi [In Persian]
- Olmsread, Albert Ten Eyck. (2011). *The history of Persian empire*, translated by Mohammad Moghadam, Tehran: Amirkabir [In Persian]
- Plato. (2022). *Collections of works*, Translated by Mohammad Hasan Lotfi & Reza Kaviani, Tehran: Karazmi [In Persian]
- Procopius. (1983). *History of the wars: The Persian wars*, translated by Mohammad Saeedi, Tehran: Elmifarhangi [In Persian]
- Rose, H.J. (1993). *A handbook of Greek literature*, translated by Ibrahim Younesi, Tehran: Amirkabir [In Persian]
- Strauss, Leo. (2021). *xenophon's Socratic discourse*, translated by Yashar Jeirani ,Tehran: Agah [In Persian]
- Stuttard, David. (2018). *A history of ancient Greece in fifty lives*, translated by Shahrbanoo Saremi, Tehran: Qoqnoos [In Persian]
- Wiesehöfer, Josef. (2011). *Ancient Persia*, translated by Morteza Saghebfar, Tehran: Qoqnoos [In Persian]
- Xenophon (2015). *Memorabilia*, Translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: Kharazmi [In Persian]
- Source of English
- Aeschines (1958): *The Speeches of Aeschines: Against Timarchus, On the Embassy, Against Ctesiphon*, with an English translation by Charles Darwin Adams, Harward University Press.
- Archie, Andre (2015): *Politics in Socrates Alcibiades: A Philosophical Account of Plato's Dialogue Alcibiades Major*, Springer, New York.
- Baynham, E. J & Harold Tarrant (2012): "Fourth-Century Politics and the Date of the Alcibiades I", in: *Alcibiades and the Socratic Lover-Educator*, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.
- Benitez, Eugenio (2012): "Authenticity, Experiment or Development: The Alcibiades I on Virtue and Courage", in: *Alcibiades and the Socratic Lover-Educator*, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.
- De Romilly, Jaqueline (2019): *The Life of Alcibiades: Dangerous Ambition and the Betrayal of Athens*, translated by Elizabeth Trapnell Rawlings, Cornell University Press, Ithaca and London.
- Gribble, David (1999): *Alcibiades and Athens: A Study in Literary Presentation*, Oxford University Press, Oxford.
- Helfer, Ariel (2017): *Socrates and Alcibiades: Plato's Drama of Political Ambition and Philosophy*, University of Pennsylvania Press, Philadelphia.

- Morrison, Donald R. (2010): "Xenophon's Socrates as Teacher", in: Oxford Readings in Classical Studies: Xenophon, Edited by Vivienne J. Gray, Oxford University Press, Oxford.
- Plato (2001): Alcibiades, Edited by Nicholas Denyer, Cambridge University Press, New York.
- Plato (1984): Euthyphro, Apology, Crito, Meno, Gorgias, Menexenus: The Dialogues of Plato, Vol 1, translated with comment by R. E. Allen, Yale University Press, Haven and London.
- Plutarch (1959): Plutarch's Lives IV: Alcibiades and Coriolanus, Lysander and Sulla, with an English Translation by Bernadotte Perrin, The Loeb Classical Library, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.
- Renaud, Francois & Harold Tarrant (2015): The Platonic "Alcibiades I": The Dialogue and its Ancient Reception, Cambridge University Press, Cambridge.
- Schleiermacher, Friedrich (1836): Introductions to the Dialogues of Plato, translated from the German by William Dobson, Cambridge.
- Thucydides (2009): The Peloponnesian War, Translated by Martin Hammond, with an Introduction and Notes by P. J. Rhodes, Oxford University Press Inc., New York.
- Tuplin, Christopher (2018): "Plato, Xenophon and Persia", in: Plato and Xenophon, Edited by Gabriel Danzig, David Johnson and Donald Morrison, Brill, Leiden & Boston.
- Yuji, Kurihara (2012): "Socratic Ignorance, or the Place of the Alcibiades I in Plato's Early Works, in: Alcibiades and the Socratic Lover-Educator, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.
- Xenophon (1994): Memorabilia, translated and annotated by Amy L. Bonnette, with an Introduction by Christopher Bruell, Cornell University Press, Ithaca and London.



**Critical Interpretation of a Concept:  
Cyrus II and Xerxes I in the Platonic Conversation "Alcibiades Major"<sup>1</sup>**

Farzad Rafieifar<sup>2</sup>  
Esmaeil Sangari<sup>3</sup>  
Seyed Masoud Seyed Bonakdar<sup>4</sup>

Received: 2023/09/21  
Accepted: 2023/12/14

**Abstract**

Some scholars doubt that the dialog "Alcibiades Major" was written by Plato, but this conversation has an important place among the works belonging to the Platonic school. "Alcibiades Major" contains a dialog between Socrates and the young Alcibiades, and in some parts of the conversation they also talk about the Achaemenid Empire. In this study, only one part of the conversation has been considered, namely that Socrates mentions Cyrus the Great and Xerxes I as the only people the young and ambitious Alcibiades respects. Thus, the aim of this study is to identify, through a critical and comparative reading of the conversation of "Alcibiades Major", the concepts and images that led the author to mention the names of Cyrus and Xerxes as the only honorable persons for Alcibiades". Finally, this study aims to analyze the hidden ideas that existed in the public opinion of the Greeks of the 5th and 4th centuries BC about these two Achaemenid great kings.

**Keywords:** Achaemenid Empire, Alcibiades Major, Plato, Cyrus II, Xerxes I.

---

1. DOI: 10.22051/hii.2023.45279.2851

2. PhD Student, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran.  
[f.rafieifar@yahoo.com](mailto:f.rafieifar@yahoo.com)

3. Associate professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran  
(Corresponding Author). [e.sangari@ltr.ui.ac.ir](mailto:e.sangari@ltr.ui.ac.ir)

4. Assistant Professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran.  
[sm.sbonakdar@ltr.ui.ac.ir](mailto:sm.sbonakdar@ltr.ui.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493





فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۸۵-۵۷

## اصلاحات نهادی دولت در اندیشه ثقه الاسلام تبریزی (با تکیه بر نظریه نهادگرایی)<sup>۱</sup>

حسین شیرمحمدی باباشیخعلی<sup>۲</sup>  
مصطفی پیرمردیان<sup>۳</sup>  
حسین عزیزی<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۸  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۱

### چکیده

در عصر قاجار، برخی علما به دلایل فتور ایران اشاره کرده و گاه درباره راهکارهای برون‌رفت از وضع ناگوار اقتصادی تحقیق‌هایی انجام دادند. ثقه‌الاسلام میرزا علی آقا تبریزی (۱۲۷۷-۱۳۳۰ق/ ) یکی از اینان بود. او در جنبش مشروطیت نظرات خود را در قالب نامه‌ها و رسالات و مقالات سیاسی اقتصادی به رشته تحریر درآورد و به نوبه خود راهکارهایی برای رفع موانع توسعه اقتصادی ایران ابراز داشت. این مقاله به شیوه تبیین و تحلیل تاریخی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای و اسنادی، درصدد بررسی اندیشه ایشان در باب مسائل اقتصادی عصر قاجار براساس نظریه نهادگرایی است. با این که در این دوره، تئوری نهادگرایی تدوین نشده و اصطلاحاتی چون توسعه و توسعه اندیشه‌های پیشینی محسوب می‌شود اما به نظر می‌رسد می‌توان اندیشه او را در

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.42326.2738

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ دانشکده ادبیات، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:  
hoseinshirmohamadi@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول):  
mpirmoradian@ltr.ui.ac.ir

۴. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اهل‌بیت، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:  
h.azizi@ltr.ui.as.ir

این مقاله برگرفته از رساله با عنوان «جایگاه و نقش اقتصادی دولت قاجار در اندیشه علمای شیعه ایران» دانشگاه اصفهان در سال ۱۴۰۲ است.

چارچوب این نظریه توضیح داد. از آنجایی که نهادگرایان، اقتصاد را چیزی جز معاملهٔ بسته‌های مالکیت نمی‌بینند و نهادها را به‌عنوان تسهیلگر مبادلهٔ مالکیت در نظر می‌گیرند، ابتدا از دولت کارآمد و رویکرد فقه‌الاسلام برای نیل به آن تصویری به‌دست داده شده سپس به نقش دولت به‌عنوان بزرگ‌ترین نهاد در امر تولید و یک نظام حقوقی حامی مالکیت و نقش آن در قانون‌گذاری و نظارت بر قانون بررسی گردیده است. در پایان، قوانین متناظر بر بهبود کیفیت نیروی انسانی از راه تحصیلات، بودجه، مالیات، حجم نقدینگی، بانک ملی، گمرکات، طرق و شوارع، فلاحات، تجارت و صنعت مورد مطالعه قرار گرفته است. حاصل این بررسی آن است که فقه‌الاسلام اولاً، دولت را به‌مثابهٔ بزرگ‌ترین نهاد می‌داند که با اصلاح آن در چارچوب مشروطه، می‌توان نهادهای مؤثر را در قالب قوانین تصویب کرد و بر آن نظارت داشت و اصلاحات اقتصادی را به بار نشانند. ثانیاً، مشروطه و قانون اساسی را متضمن یک قوهٔ قضائیهٔ کارآمد می‌داند که اصل مالکیت را تضمین و امر سرمایه‌گذاری را تسهیل می‌نمود.

**کلیدواژه‌ها:** نهادگرایی، قاجار، اصلاحات نهادی، سلطنت مشروطه، فقه‌الاسلام تبریزی.

#### مقدمه

اقتصاد ایران در قرن نوزدهم میلادی از اقتصادهای مرکز فاصله گرفت و به یک اقتصاد پیرامونی تبدیل شد. ویرانه‌ای که قاجاریه از ایران به میراث بردند، با ناکارآمدی ایشان دست در دست هم داد و اوضاع اقتصادی ایران را به مرز ورشکستگی کشاند. در این میان، علمای شیعه به‌عنوان یکی از نیروهای عمدهٔ سیاسی‌اجتماعی نظرات اصلاحی را مطرح کردند تا مگر اوضاع اقتصادی ایران را بهبود بخشند. فقه‌الاسلام یکی از این شخصیت‌ها بود که نظرات اقتصادی خود را در قالب یادداشت‌های روزانه، رسائل و نامه‌های سیاسی، ابراز می‌داشت. در این پژوهش، ماهیت طرح‌های اقتصادی وی که بر اصلاح نخبگان محور استوار است، بر پایهٔ نظریهٔ نهادگرایی، بررسی شده است که به نقش اصلاحات دولتی با تأکید بر نهادها تأکید دارد. در این میان، آثاری را می‌توان نام برد که پیش از این، دربارهٔ مسائل کلان تاریخ اقتصادی ایران تألیف شده‌اند. برای مثال، احمد سیف (۱۳۷۳)، جان فوران (۱۳۹۰)، کاتوزیان (۱۳۸۹) و آبراهامیان (۱۳۸۷) با کاربست روش‌های اقتصادی، آثار خود را به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند، اما جدیدترین اثر از این جنس، اثر دهقان‌نژاد (۱۳۹۸) است که معضلات اقتصادی ایران عهد قاجار، در راه توسعه را تحقیق کرده است؛ هرچند این منابع، دیدگاه‌های روحانیت شیعه را

توضیح نداده‌اند. البته الگار (۱۳۶۹) جسته و گریخته به جایگاه روحانیت در اقتصاد ایران و نظرات ایشان اشاره کرده است، ولی بررسی جامع و تحلیل و کالبدشکافی درخور، درخصوص مواضع اقتصادی روحانیان انجام نداده است. درخصوص آرا سیاسی و اجتماعی ثقه‌الاسلام، مقاله‌ای با عنوان «تفکیک قوا در اندیشه‌های ثقه‌الاسلام تبریزی» را شیرمحمدی و همکارانش (۱۳۹۱) نوشته‌اند که تا حدی می‌تواند به‌عنوان پیشینه این تحقیق به شمار آید.

مقاله دیگر را ظهیری و همکارانش (۱۴۰۱) نگاشته‌اند. ایشان به این نتیجه رسیدند که ثقه‌الاسلام قانون را به‌مثابه یک اصل اسلامی برای مقابله با استبداد می‌دانسته است و البته رسالت مقاله حاضر چگونگی استفاده از این اصل برای اصلاحات نهادی است و نه مطابقت داشتن یا نداشتن با شریعت.

مقاله هوشیار و ظهیری (۱۳۹۹) مفهوم آزادی با شریعت را از دیدگاه ثقه‌الاسلام بررسی کرده‌اند و به این نتیجه رسیدند که آزادی در اندیشه او منافاتی با اسلام ندارد و ثقه‌الاسلام خواستار بسط این مؤلفه با رویکردهای آموزشی بوده است.

سوری و شریعتی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای که به مقوله آزادی پرداخته‌اند به این نتیجه رسیدند که ثقه‌الاسلام دو رویکرد درخصوص آزادی داشته است: اول آنکه وی مشروطه و مؤلفه‌های آن از جمله آزادی را امری عرفی در نظر گرفته و در رویکرد دوم وی با موضعی متناقض با رویکرد اولی آزادی را به‌مثابه اصلی اسلامی در نظر گرفته است.

سؤال اساسی این پژوهش آن است که از نظر ثقه‌الاسلام، حکومت چگونه می‌تواند امنیت مالکیت را تضمین کند. نقش حکومت در تولید نهادهای مفید چیست و این نهادها چگونه می‌توانند مبادله حقوق مالکیت و در کل توسعه اقتصادی را حمایت کنند.

به نظر می‌رسد ثقه‌الاسلام به یک نظام حقوقی توجه داشته است که مناسبات حکومت و مردم را تعریف و امنیت مالی افراد را تضمین نماید. وی سلطنت مشروطه را به‌عنوان نهادی مفید می‌دانست که با قانون‌گذاری و نظارت بر قانون، می‌توانست تأثیر چشمگیری بر دیگر نهادها داشته باشد و بدین ترتیب زمینه را برای پیشرفت اقتصادی فراهم می‌کرد.

### چارچوب نظری

«داگلاس نورث» از جمله نظریه‌پردازانی است که در تحقیقاتش بر نهادها تکیه کرده است. از نظر وی نهادها، قیودی هستند که روابط متقابل انسان‌ها با یکدیگر را شکل می‌دهند و سبب ساختارمندشدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشری می‌شوند. این نهادها، مرکب از محدودیت‌های غیررسمی و قواعد رسمی هستند که برای ایجاد نظم و کاهش عدم اطمینان در

مبادلات، اندیشیده شده‌اند (نورث، ۱۳۸۵: ۲۸۳).

نهادها وظیفهٔ اقتصادی کردن و توزیع مجدد را بر عهده دارند که اولی متناظر کاهش هزینهٔ مبادلات از طریق ایجاد قانون و دومی متناظر بر توجه بر عدالت و چرخش ثروت میان همهٔ افراد جامعه است (ابوجعفری، ۱۳۸۵: ۱۲۷-۱۲۶). اهمیت نهادها از این نظر است که منجر به تغییر در هزینهٔ تولید؛ به‌ویژه هزینه‌های مبادله می‌شوند (رنانی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

نهادها را می‌توان به دو گروه «مفید» و «غیرمفید» تقسیم کرد: نهادهای مفید، نهادهایی هستند که «به بهبود مهارت‌ها، ظهور خلاقیت‌ها کمک می‌کند» (دهقان‌نژاد، ۱۳۹۸: ۲۱) و نهادهای «غیرمفید» تشویق انحراف در تولید و کاهش سطح فعالیت‌های اقتصادی را منجر می‌شود. نهادهای مفید ساختاری با ثبات برای کنش‌های متقابل انسانی را به وجود می‌آورند و نهادهای غیرمفید تأثیر منفی بر توسعهٔ اقتصادی دارند (رنانی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۹۹-۱۹۸).

نهادگرایان معتقدند بدون استقرار یک دولت کارآمد، هرچند کوچک، استقرار نهادهای کارآمد ناممکن است. به همین دلیل استقرار سازوکارهای بازاری تکامل‌یافته، مستلزم تکامل یافتگی دولت و نهادها است (رنانی، ۱۳۸۲، ۲۲-۲۱). سه وظیفهٔ اصلی دولت کارآمد عبارت‌اند از: ۱. ارتقا نظام حقوقی، ۲. کاهش هزینهٔ مبادله در تصمیمات و مبادلات، ۳. کاهش هزینه‌های ناشی از رانت‌جویی در فرایند تصمیم‌گیری‌ها (همان: ۲۵؛ دانایی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۵۰؛ قلی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۰۱).

حقوق مالکیت نقش به‌سزایی در اقتصاد بازی می‌کند. در واقع، اقتصاد مجموعه‌ای از مبادلهٔ دادوستد بسته‌هایی از مالکیت است و علم اقتصاد، چیزی جز نحوهٔ دادوستد بسته‌های حقوق مالکیت و توسعهٔ مبادلهٔ سریع، ارزان و راحت بسته‌های حقوق مالکیت نیست (waters, 1987: 99-103) و ثمرهٔ قانون‌گذاری از طریق دولت می‌تواند اصلاحات اقتصادی باشد.

### حقوق مالکیت در ایران عصر قاجار

در ایران، شاه در رأس امور قرار داشت و همهٔ مردم اعم از توده و صاحب‌منصبان، رعیت وی محسوب می‌شدند. شاه «تمام کشور را ملک شخصی خود می‌دانست» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۸) و در منابع وی را «مالک‌الرقاب همهٔ اهالی ایران و اموال» می‌دانستند که «بهتر از هر کس از منافع رعایای خود آگاه» بود (Kennedy, 1891: 19). بر همین مبنا، «نگاهی بیدادگرانی از درباریان و دیگران پیدا شدند و دست به دارایی مردم باز کردند» (کسروی، ۱۳۸۵: ۷۲). کاتوزیان معتقد است: «تاریخ ایران آکنده است از نمونه‌های بی‌شمار این ناامنی مال و جان»

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۶۱

(کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۲۵). در این دوره قتل‌های بدون محاکمه ثروتمندان برای مصادره اموالشان و گرفتن مال از مردم، پدیده‌ای عادی بود (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۳۶). از ضبط زمین‌های مرغوب گرفته (اورسل، ۱۹۷۴: ۱۹۳) تا مصادره اموال ثروتمندان (هدایت، ۱۳۴۴: ۱۰۱-۱۰۰) و بازرگانان (آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۰۷).

قرض به دولت سراسر مخاطره بود، کامران میرزا بیست هزار تومان از تاجری مأخوذ داشته، قرض خود را کان‌لم‌یکن می‌پنداشت (ملک‌آرا؛ ۱۳۶۱: ۱۱۷) و ظل‌السلطان شکم یکی از طلبکارانش را که بر وصول طلبش پای می‌فشرد، پاره کرد (بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۴۱-۲۳۸). بدین ترتیب می‌بینیم که دوره قاجار مملو از نمونه‌هایی در فقدان نهادهای کارآمد برای محفوظ داشتن مالکیت بوده است.

البته ایرانیان نتایج عدم امنیت مالکیت را آشکارا می‌دیدند، چراکه نبود ثبات سیاسی مردم را از مشارکت عمومی در اقتصاد باز می‌داشت (دهقان‌نژاد، ۱۳۹۸: ۱۳۴). نتیجه این عدم امنیت جانی، حبس پول به صورت دفینه و سپرده‌گذاری در بانک‌های خارجی بود. بروگشن نیز عدم تشکیل شرکت‌های سهامی را از دیگر نتایج ترس مردم از مکشوف شدن اموالشان ذکر کرده است (بروگشن، ۱۳۶۷: ۵۸۵/۲). دهقان‌نژاد در پایان بررسی‌های خود «تشویق زمین‌داری، کاهش مبادلات، خروج پول و در نهایت حبس سرمایه‌های جامعه به صورت دفینه و گنجینه و محروم شدن جامعه از مواهب این امکانات» را نتیجه فقدان امنیت مالی و جانی توده معرفی کرده و در ادامه سپرده‌شدن ثروت ایرانیان در بانک‌های خارجی برای رهاشدن از مضرت تعرض دولت را نتیجه عدم امنیت عنوان می‌کند (دهقان‌نژاد، ۱۳۹۸: ۱۵۷). اندیشمندان دوره قاجار راه‌حل قوام‌بخشیدن به اصل مالکیت را استقرار نظام قانونی می‌دیدند. عبداللطیف شوشتری، آخوندزاده، سپه‌سالار، مستشارالدوله، ملک‌خان و طالبوف در مزایای قانون قلم‌فرسایی کردند.

عمده روحانیان پیشرو به حمایت از مالکیت و نقش آن در رفع مسائل اقتصادی کشور توجه مبذول داشتند، به گونه‌ای که این مهم در رسائل ایشان در دفاع از مشروطیت بارز بود. حاجی آقا نورالله، ملا عبدالرسول کاشانی، عمادالعلما خلخالی، اخوی تقوی و فخرالعلما از در امان‌نبودن جان و مال مردم در برابر درباریان و شاه انتقاد داشتند. حتی عالمی مشروعه‌خواه معتقد بود، اگر مشروطیت به امور دینی ورود نمی‌کرد به واسطه آنکه «بی‌حسابی‌ها و بی‌اعتدالی‌های استبداد را نداشت» از حکومت استبدادی بهتر بود (نجفی مرندی، ۱۳۷۷: ۲۲۲)؛ بدین ترتیب تضمین مالکیت توسط دولت قانونی یکی از موضوعات مورد تأکید روحانیان مشروطه‌خواه بود و پیش‌درآمد اصلاحات در کشور محسوب می‌شد. ثقه‌الاسلام تبریزی، در

نظر و عمل یکی از پیشاهنگان این حرکت بود.

### اصلاحات نهادی در اندیشه ثقه‌الاسلام تبریزی

در زمینهٔ اصلاحات اقتصادی دو رهیافت وجود دارد: «رهیافت جامعه‌محور» و «رهیافت نخبگانی». در «رهیافت جامعه‌محور» آحاد جامعه در فضای بحث آزاد با سیستم حزبی و انتخاباتی دولت را انتخاب کرده و نظارت خود را تحقق می‌بخشند. در «رهیافت نخبگان‌محور» به علت فقدان تحزب، ناگزیر نخبگان سیاسی یا ابزاری با همکاری نخبگان فکری مسئولیت توسعه‌یافتگی را بر عهده می‌گیرند (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۱۶). از مجموعه گزاره‌هایی که از ثقه‌الاسلام در دست داریم این چنین برمی‌آید که وی شیوهٔ دوم را ارجح می‌دانست. این مطلب از آنجا مهم است که وی اصلاح نهاد دولت به دست نخبگان سیاسی را مهم‌ترین عامل در حصول اصلاحات می‌دانست.

به نظر او سپردن کار به عوامی که «چشم ظاهرین» دارند و «جز صور و اشباح چیز دیگر را نه بینند و از مرحلهٔ صورت به عالم معنی پی نبرند؛ از کشف حقایق محروم» و «از درک بواطن محجوب» اند (ثقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۳۹۰) کار را به جایی می‌رساند که «اگر هم معدودی عقلا دست به هم داده، می‌خواهند کاری بکنند... [چه] خاک‌ها که بر چشم ایشان می‌پاشند و چه خارها که بر سر راه ایشان» می‌ریزند (همان: ۴۰۴).

وی نقش عوام را تنها نقش سربازانی می‌دانست که برای فتح قلعهٔ دشمن «رؤسای عاقل و سرکردگانی خبیر و بصیر و فرماندهان آگاه» نیازمندند (ثقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۰۳-۴۰۲)؛ لذا توجه وی بیشتر بر کارآمدی مجلس و کارگزاران معطوف بود. به همین دلیل، معتقد بود باید افرادی در مجلس بنشینند که «لیاقت شور» داشته باشند (فتحی، ۱۳۵۲: ۴۳۹) و از صفت «بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی و بی‌علمی» به دور باشند (ثقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۰۳-۴۰۲). وی مانند اکثر روشنفکران عصر قاجار، شروع اصلاحات را از بالا و در اصلاح دولت می‌دانست و نه اصلاح از پایین، چراکه ظرفیت اصلاح از پایین را در ایران نمی‌دیده است.

### ۱. ساختار دولت توسعه‌خواه در اندیشهٔ ثقه‌الاسلام تبریزی

در ابتدای سخن لازم است، نقش سلطنت و چگونگی تبدیل آن به نهاد مفید، از دیدگاه ثقه‌الاسلام بررسی شود. ثقه‌الاسلام مشروعیت سلطنت در فقدان امام را ناممکن می‌دید، چاره را در مشروطه می‌دانست (ثقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۳۳)، چراکه حکومت پارلمانی را حاوی فساد کمتری نسبت به دیگر انواع حکومت می‌دانست (آجودانی، ۱۳۸۷: ۳۷-۳۶).

سلطنت در اندیشه ثقه الاسلام جایگاهی رفیع داشت. وی پادشاهان را «سایه حق» می دانست که «باید آن‌ها را از شرور نگهداری کرد» (فتحی، ۱۳۵۲: ۴۳۳) و «تعرض به مقام سلطنت اثنی عشری [را] مانند خراب کردن بیت الله» می دانست (همان: ۴۴۰). با این همه وی معتقد بود مشروطیت دارای مؤلفه‌هایی است که می تواند سلطنت را به نهادی مفید و ضامن مالکیت تبدیل کند؛ لذا، وی سلطنت مشروطه را بر «استبداد مطلقه» (ثقه الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۳۳۰-۴۲۳) و «استبداد قانونی» که اهالی مشورت منتخب امنای ملت نبودند، ارجح می دانست (فتحی، ۱۳۵۲: ۴۰۳ و ۳۶۸). بر همین اساس معتقد بود که مبنای مشروطه نه در تضعیف سلطنت که برای دستگیری از اوست (ثقه الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۶) و نقصان در مشروطیت مایه زیان سلطنت می گردد (امیرخیزی، ۱۳۹۹: ۵۸-۵۶).

در واقع، وی می پنداشت می تواند سلطنت مشروطه یعنی سلطان را محدود به شورا و قانون را جایگزین سلطان ذی شوکت کند. ثقه الاسلام «منع اراده شاهانه و لزوم شورا» را طرح کرد (ثقه الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۳۱) و مقام سلطنت را مشروط بر اینکه «هر پادشاه در هر عصر از شور اهل مملکت تخلف نخواهد کرد» مسجل می دانست (ثقه الاسلام، ۱۳۵۴: ۲۱). از همه موارد بالا می توان این گونه نتیجه گرفت که وی اصل سلطنت محدود به شورا و مشروطه را نهادی مفید برای نیل به اصلاحات می دانست. البته این قید نه برای عناد با این نهاد که برای دستگیری از آن و تبدیل آن به نهادی مفید بود. در ادامه باید دید وی چه دیدگاهی در خصوص قانون، قوه قضائیه و نهاد قانون گذاری و نهاد (قانون) های برآمده از آن و در کل یک سیستم قانونی که از دیدگاه نهادگرایان موجب امنیت و به تبع آن اعتلای اقتصاد می انجامد، داشته است.

## ۲. قانون

نورث معتقد است، بدون قوانین و چارچوب حقوقی، اندازه گیری هزینه و ویژگی های کالاها و خدمات مورد مبادله و همچنین عملکرد فعالان امکان پذیر نیست. بر همین مبنا بدون ارزیابی، حقوق مالکیت را غیر قابل استقرار و امکان مبادله آن را ممتنع می داند (نورث، ۱۳۷۹: ۳۰). پس هدف تشکیل دولت تعریف قوانین اصلی رقابت و تدوین نظام حقوقی به عنوان اصلی ترین زیربنای تمدن است (نورث، ۱۳۷۹: ۳۶). قوانین از پیش تصویب شده هزینه مبادله را کاهش می دهد (نورث، ۱۳۷۹: ۵۱). در ضمن حکومت باید ضمانت اجرایی قانون را تضمین کند؛ لذا، یکی از راهکارها، «نظام قضایی برای حل اختلافات» است (نورث: ۵۸). در ابتدا باید نگرش ثقه الاسلام به مهم ترین حاصل قانون یعنی تأمین امنیت، از دیدگاه نهادگرایان است توجه شود، سپس ابزارهای رسیدن به این امنیت، یعنی نهاد قضایی مترقی و در نهایت نهاد قانون گذاری را

از دیدگاه وی بررسی نمود.

## ۲.۱. تعریف حقوق مالکیت و تعیین مناسبات حکومت و مردم

تا پیش از مشروطیت سلطنت نهایت حق را دارا و «رعایت حدود و حقوق» آن بر بندگان مفروض بود (آبادیان و میرکیایی، ۱۳۹۲: ۶۸-۶۷)، در صورتی که حقوقی ناچیز برای مردم پیش‌بینی شده بود (مارتین، ۱۳۹۸: ۲۳۴).<sup>۱</sup> در این میان علمای مشروطه‌خواه، تفسیر مجدد حقوق متقابل حاکمان و مردم را ضروری می‌دانستند (همان: ۲۶) و سعی داشتند ساختاری حقوقی را سامان دهند که امنیت، به‌ویژه امنیت جان و مال و به‌طور خلاصه، زندگی تحت حاکمیت قانون را برای مردم به همراه آورد (همان: ۲۳۵).

در این فضا، فقه‌الاسلام بر حکومت قانونی نظر داشت که موجب «امنیت بر جان و مال مردم» شود (فتحی، ۱۳۵۲: ۲۳۳)، وی فقدان قانون‌مند بودن حکومت را موجب عدم اطمینان ثروتمندان و به تبع آن مانعی برای ایجاد صنایع و تجمع سرمایه می‌دانست. بر همین اساس عدم «تشکیل کومپانی» را به عدم امنیت، مربوط می‌دانست (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۲۱۳). او معتقد بود کارخانه‌ها جز در سایهٔ امنیت تأسیس نمی‌گردند (حقدار، ۱۳۸۹: ۵۶). آنچه فقه‌الاسلام از قانون انتظار داشت، مطالبهٔ کلیه از قبیل تحدید حدود سلطنت و حکام و داخله و خارجه و امثال آن بود (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۵۳) تا قانون بتواند سلطنت را تحدید کرده از فعال مایشاء بودن آن جلوگیری کند.

وی می‌پنداشت قانون می‌تواند رابط میان حکومت و ملت شود و مناسبات این دو را سامان بخشد، پس در فرازی از رسالهٔ لالان می‌آورد: «جمععی به خیال اصلاح... [خواستند] این شقاق‌لو<sup>۲</sup> غیر محدود را محدود نمایند و برای دولت و ملت قانونی بگذارند که هر کس حدود و حقوق خود را دانسته بیشتر از این ظلم و خودفروشی نکند و مظلوم زبونی نکشد مال ملت را مفت نبرند و مفت نخورند» (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۰۱). فقه‌الاسلام در نامه‌ای که کسروی عین آن را آورده می‌آورد: «آنچه ملت می‌خواهد و وکلای ملت در تحت نظارت حجج‌الاسلام

۱. هرچند در شرع و عرف حقوقی برای مردم مشخص شده بود، این حقوق حداقلی و بسیار ناچیز بود؛ برای مثال بنجامین درخصوص عزالدوله می‌آورد: «گمان می‌کرد که مردمان درجات پست، چنان اهمیتی ندارند که حقوق داشته باشند و حقوق آن‌ها، در نظر یک شاهزادهٔ بزرگی مرعی باشد» (بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۳۶) و ناظم‌الاسلام درخصوص شخصیت محمدعلی شاه می‌نویسد: «تمام خدام را فدای خود می‌خواست. چنان تصور می‌کرد، گویا خداوند این مخلوق را برای راحت وجود او خلق کرده است» (ناظم‌الاسلام، ۱۳۹۰: ۲۸۸/۱)

۲. درد بی‌درمان



می‌خواهند برای آن قانونی گذارند قانون سیاسی و ملکی است. از قبیل تعیین حقوق سلطنت و تشخیص حدود احکام قرار دولت با دول خارجه و منع تقلبات و تعدیات و حفظ حقوق تبعه ایران و مالیات و غیره» (کسروی، ۱۳۸۵: ۳۲۵). این بدان معنی است که قانون باعث می‌گردد که «مال مردم» در یک فرایند قانونی قیمت‌گذاری گردیده، بدین ترتیب از «مفت خورده شدن» آن توسط زورمندان جلوگیری می‌شود.

از نقل‌قول‌ها چنین مستفاد می‌گردد که ثقه‌الاسلام کارکرد قانون را محدود و نظام‌مند کننده دولت می‌دانسته؛ در واقع قانون با تنظیم مناسبات دولت و ملت، مانع از تعدی حکام به حقوق ملت می‌شد و این موجبات گسترش سرمایه‌گذاری و کاهش فساد را فراهم می‌آورد.

## ۲.۲. نظام حقوقی مترقی

در دوران قاجار، در مقام نظر، شاه بالاترین شخصیت قضایی کشور بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴: ۱۷۵-۱۷۴)، اما در عمل مرجع کلی قضاوت بر پایه «قانون شرع» استوار (فلور و بنانی، ۱۳۸۸: ۳۲-۳۰) و جایگاه قضایی روحانیان در محاکم شرعی نقش «عدلیه ناصرالدین شاهی» را در حد «میرقلیچ» محاکم شرعی فروکاهیده بود (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳۵۷).

امر قضا در ایران فاقد یک سیستم بود و محاکم «ثبت و ضبط»ی نداشت و گاه می‌شد که از یک روحانی، در خصوص یک حکم احکامی متضاد صادر می‌شد (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۷۵)، پس تجار و صاحبان سرمایه در اعتقاد خود مبنی بر اینکه، محاکم شرعی به دلیل شیوع ناسخ و منسوخ، «امنیت چندانی را فراهم» نمی‌کند، محق بودند (مارتین، ۱۳۹۸: ۵۷)، پس بدیهی است یکی از دل‌مشغولی‌های هر متفکری در این دوره ایجاد یک سیستم حقوقی برای حفظ امنیت باشد.

ثقه‌الاسلام تبریزی هم مانند دیگر متفکران مشروطه‌خواه ناسخ و منسوخ علما را یکی از عوامل ناکارآمدی قضایی ایران می‌دانست و مقصود مشروطه را آن می‌دانست که «دکان‌داری و شرع‌فروشی را که در غالب کوچه و بازار معمول است موقوف دارد» (ثقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۳۱)، وی در ادامه می‌آورد: یک قنصل روس دو ورقه متناقض از یک ملای محکمه‌نشین به دست آورده و می‌گوید: «رعیت روس به شریعتی که ملای آن این قسم نوشته‌جات متناقضه را می‌دهد رجوع نمی‌کند.» ثقه‌الاسلام از چنین علمایی گلایه می‌کند (همان: ۴۳۲) و اگر این انتقادات را در کنار نظرات دیگر مشروطه‌خواهان بگذاریم می‌توان به حساسیت وی به ناکارآمدی سیستم قضایی ایران پی برد. به همین دلیل از فحوای یکی از نامه‌های او پیداست که با تصویب قانون جزا و سپردن امور قضایی به عدلیه موافقت داشت و تنها متذکر شده بود

در مدتی که قانون جزا تصویب می‌گردد مقصران باید با توجه به قانون شرع مجازات گردند (فتحی، ۱۳۵۲: ۲۶۲).

دفاع از ساختار جدید عدلیه وی را بر آن داشته بود که به علمای نجف اطمینان بدهد منظور مشروطه‌خواهان تنها معطوف به اصلاحات ساختاری است و منافی شرع نمی‌باشد. وی در رسالهٔ لالان می‌نویسد: قوه قضائیه بر دو قسم است: نخست، قضائیهٔ شرعیه که «حکم آن همان است که در شریعت مطهره معین شده و در قانون مشروطه تغییرپذیر نیست» و می‌افزاید مشروطه فقط به فکر اصلاح ساختاری و اداری آن است و دوم، محاکم عرفیه از جمله «محاکمات عسکریه و مالیه و محاکمات جراید و مأمورین که تابع قوهٔ دیگر است باز ربطی به احکام شرعیه ندارد» (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۳۲-۴۳۱). آنچه از این عبارت مستفاد می‌گردد آنکه وی قانون را حکم لایتغیر اسلام می‌دانسته، ولی اصلاحات قضایی را امری خلاف شرع نمی‌دانسته است. به همین دلیل است که وی به سادگی انفکاک قوه قضائیه را از فقها که ایشان را عامل درهم‌ریختگی‌های قضایی می‌دید، شناخته است که بیشتر معلول نظام‌مندشدن امور قضایی برای ایجاد نهادی کارآمد برای رفع نیازهای قضایی کشور بود (شیرمحمدی و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۲-۴۱).

### ۲.۳. نقش قانون‌گذاری و نظارت بر قانون در ایجاد نهادهای مفید

قانون‌گذاری می‌تواند به شفاف‌سازی حقوق مالکیت، اطلاعات، فرصت‌ها و هزینه‌ها و منافع، برابری فرصت‌ها یا تضعیف رویه‌ها و سازوکارهای نابرابر منجر شده و رشد نیروی انسانی و آموزش را به همراه بیاورد، در واقع قوانین، در صورت داشتن حد بهینه، می‌تواند مبادلهٔ حقوق مالکیت را در اقتصاد سامان دهد (رنانی، ۱۳۸۲: ۱۴)، ولی این امر، از دیدگاه برخی روحانیان از جهات مختلف تولید اشکال می‌کرد (نجفی مرندی، ۱۳۷۷: ۲۴۱؛ شیخ نوری، ۱۳۷۷: ۲۰۴؛ ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۸۷۱-۸۷۰؛ نوری، ۱۳۷۷: ۱۹۰).

فقه‌الاسلام قانون را مختص موضوعات عرفی می‌دانست و شورای ملی مکانی برای شور بر سر این قوانین عرفی بود (فتحی، ۱۳۵۲: ۴۳۸). وی وظیفهٔ شورا را وضع قوانین، از جمله «تعیین حدود شاه و رعیت و اخذ و عطا و حدود داخله و خارجه و گرفتن مالیات و سرباز و صلح و جنگ» و ... ذکر می‌کند (همان: ۴۱۳)، از طرف دیگر مجلس شورای ملی موظف بر نظارت بر اجرای صحیح قوانین بود. به همین دلیل معتقد بود مجلس باید بر مالیه نظارت داشته باشد تا آنچه ملت «به حکم الجا ضرورت مجبره می‌دهد، لااقل صرف اباطیل نشود و در تعمیر ملک و آبادی مملکت سعی و صرف شود» (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۳۳).

البته وی قانون بدون ضمانت اجرایی و پیش‌بینی نقش نظارتی را کارگر نمی‌دانست و مجلس موظف به این مهم بود. به نظر وی یکی از مشکلات کشور پیش از مشروطیت آن بود که هیچ قدرتی بر دولت نظارت نداشت. وی با ستایش از اقدامات علما علیه رژیم، می‌نویسد: اگر «منع عاقلانه و تدبیر عالمانه کردند ما امروز خاکسترنشین عالم ادبار نمی‌شدیم» و مشروطیت را ادامه این حرکت دانست تا این «منع عاقلانه» دولت را پی بگیرد (همان: ۴۲۴). وی مجلس شورای ملی را موظف به نظارت بر مواجبات شاهزادگان، حقوق بلدیة نظام و قراسواران می‌داند (افشار، ۱۳۷۸: ۱۶) و در جایی دیگر می‌نویسد: «برای قرض کردن گمرکات شمال را به گرو روسیه سپردند، ولی مشخص نشد این پول کجا رفت؟» وقتی در روزنامه‌ها می‌گویند این مبلغ صرف «تسطیح طرق و آوردن کارخانه‌جات و...» می‌شود باید شرایطی فراهم شود که مردم در خصوص راستی‌آزمایی آن دفاع کنند و «استقراض باید با تصویب مردم و علما باشد» (ثقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۰۰-۳۹۹).

ثقه‌الاسلام جامعه فاقده قانون و ابزارهای نظارتی را مستعد رانت و به‌تبع آن فساد می‌دانست. وی در جریان تأمین غله آذربایجان می‌آورد: «و آنچه از این مسئله معلوم شد این بود که نظام‌السلطنه با جمعی از تجار و مجتهد ساخته بوده... و غرض نظام‌السلطنه در این میان این بود که چنانچه در سال ۱۳۱۷ ثلث غله را از مردم گرفته مبالغی گزاف از این ممر منتفع شد، باز لااقل صد هزار تومان از میان ببرد» (حقدار، ۱۳۸۹: ۸۵-۸۴)؛ بدین ترتیب، از دیدگاه او، شفافیت اقتصادی محصول نظارت نهاد قانون‌گذار بر اقتصاد کشور بود. اکنون به نقش قانون‌گذاری در تولید نهادهای مفید برای پیشرفت اقتصادی توجه مبذول می‌شود.

#### الف. نیروی انسانی

عامل نیروی انسانی، یکی از فاکتورهای مهم مؤثر بر توسعه اقتصادی است. مؤلفه‌هایی از جمله، هویت جمعی که دلبستگی قابل توجه به توسعه‌یافتگی داشته باشد (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۱۷)، هم‌سوئی منافع هیئت حاکمه با مصالح و منافع عمومی مردم (همان: ۹۶)، محیط زیست و مهاجرت (گیدنز، ۱۳۹۷: ۸۸۱ و ۸۷۱ و ۸۷۰)، سرمایه‌انسانی که مکمل سرمایه فیزیکی و موجب بهره‌وری سرمایه‌های فیزیکی می‌شود (تقوی و محمدی، ۱۳۸۵: ۱۵) و آموزش که کلیدی‌ترین عنصر در توسعه یک جامعه است (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۹۴) باید مورد توجه محقق باشد. به‌خصوص که نورث بحث جمعیت و دانش را متناظر با یکدیگر ارزیابی می‌نماید. از دیدگاه وی پیشرفت فناوری باید با «افزایش نرخ بازدهی دانش» همراه باشد و رشد جمعیت بدون توسعه علم به «ناتوانی در توسعه بیشتر منابع، با هزینه ثابت» منجر می‌گردد (نورث،

۱۳۷۹: ۸۴) و همهٔ این مطالب را می‌توان در اندیشهٔ فقه‌الاسلام شناسایی کرد. از نظر فقه‌الاسلام، نهاد سلطنت مشروطه می‌توانست موجب اتحاد ایرانیان و نهاد دین، موجب اتحاد همهٔ مسلمانان گردیده و هویتی جمعی متشکلی را حاصل آورد. وی در رسالهٔ لالان خواسته‌های مردم را به دو بخش مادی و معنوی تقسیم می‌کند. در بخش معنوی مردم اسلامیت را می‌خواهند چراکه اکثریت مردم مسلمان و شیعه هستند و در بخش مادی هم سلطنت و شکوه آن را خواستهٔ مردم معرفی می‌کند (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۳۵-۴۳۴)؛ لذا سلطنت را محوری برای جمع کردن ایرانیان با هر زبان و مذهب می‌داند. وی شکاف ماهوی بین حکومت و مردم را معلول دولت مطلقه و دولت مطلقه را سدی در برابر ایجاد همگرایی بین دولت و ملت می‌داند.

وی مشروطه‌شدن را عامل اتحاد دولت و ملت معرفی می‌کرد (فتحی، ۱۳۵۲: ۴۱۲) و هم خود را مصروف «حفظ حقوق حقیقیهٔ دولت و ملت... و ائتلاف و اتفاق و اتحاد» کرده بود (همان: ۳۵۴). وی «دولت و ملت» را در حکم «روح و تن» (فتحی، ۱۳۵۲: ۴۳۳) و «مشترک المنفعت» (امیرخیزی، ۱۳۳۹: ۳۵۵-۲۵۳) عنوان می‌کرد و باور داشت، برای آبادی ملک هیچ راهی بهتر از اتحاد و اتفاق این دو وجود ندارد (صفایی، ۲۵۳۵: ۱۳۶). پس وی اسلام و سلطنت مشروطه را که در آن مردم صاحب اصلی حکومت و نه جدای آن هستند، موجب هیئت سیاسی منسجم مشترک‌المنافع قلمداد می‌نمود.

از نظر فقه‌الاسلام دولت باید در حوزهٔ مدیریت نیروی انسانی تمهیداتی بیندیشد. وی در نامه‌ای به والی آذربایجان، با ذکر این مطلب که رشد نرخ جمعیت در دیگر ممالک «سالی صدی سه» است نرخ رشد جمعیت ایران را «صدی ده لاقصدی پنج» عنوان می‌کند، می‌افزاید: سیستم کشاورزی ایران طاقت چنین رشدی را ندارد؛ چراکه ایران کشوری صنعتی نیست که به کارگر نیاز داشته باشد و کشاورزی ایران در اثر «آفت بی‌علمی و کثرت ظلم» ویران گردیده. مداخل همان مداخل سی سال گذشته است، درحالی‌که جمعیت به‌طور ناهمگونی رشد دارد؛ به همین دلیل از والی می‌خواهد تا در این خصوص تدبیری بیندیشد چراکه این رشد جمعیت باعث تخریب طبیعت منطقه می‌گردد.

وی در ادامهٔ نامه می‌افزاید مردم به قطع بی‌رویهٔ درختان پرداخته‌اند و جنگل‌هایی که در اطراف تبریز بوده و سالک در مدتی کوتاه به آن می‌رسید، کنون برای رسیدن به همان جنگل باید مدتی مدید راه بپیماید (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۲۱۳-۲۱۲). وی به پناهنده‌شدن جمعیت هم نظر داشت. به نظر وی بسیاری از ایرانیان برای رهایی از ظلم دولت، به دول روس و انگلستان پناهنده می‌شوند (حقدار، ۱۴: ۱۳۸۹). با این حال معتقد بود مشروطه، با ایفای نقش نظارتی بر

کارگزاران دولت می‌تواند، از پناهنده شدن ایرانیان به دول خارجی به خصوص روسیه جلوگیری نماید (ثقه الاسلام، ۱۳۵۴: ۴۲۰). از آنجایی که ثقه الاسلام این موارد را به والی آذربایجان و به عنوان طرح اصلاحی، نوشته است، می‌توان استنباط کرد که از دیدگاه وی دولت می‌بایست در زمینه سیاست‌های جمعیتی، مسئله محیط‌زیست و نیز سیاست‌های مهاجرتی، برنامه‌ریزی داشته باشد.

ثقه الاسلام به بحث آموزش نیروی انسانی به عنوان یک فرایند مهم در اقتصاد نیز نظر داشت و از گزاره‌هایی که خواهد آمد می‌توان فهمید که وی از علمی که موجب تزید ثروت باشد پشتیبانی می‌نموده است. به بیان دقیق‌تر وی خواستار بدل شدن مدارس ابتدایی و در امتداد آن، مدارس حرفه‌ای چون مدرسه فلاح و تجارت به نهادی برای تولید ثروت بود. وی می‌نویسد: «ترقیات متحیرالعقول ملل خارجه از نتایج علم است و چیره دستی آنان بر همدیگر و تسلط و کثرت نفوذشان از نتایج ثروت» (حقدار، ۱۳۸۹: ۵۹).

ثقه الاسلام آموزش را یک پروسه می‌دید. پروسه‌ای که از مکاتب ابتدایی شروع می‌شد و به دارالفنون و مدارس تخصصی زراعت و فلاح متتهی می‌شد. وی ایران آن روز را در مرحله‌ای می‌دانست که بیشتر هم دولت باید مصروف مکاتب ابتداییه می‌گشت. وی به دبستان‌ها امید و آفری داشت (فتحی، ۱۳۵۲: ۴۶) و در نامه‌ای از دولت خواسته به این مدارس کمک مالی نماید (همان: ۵۵۵-۵۵۴). وی طی مقاله‌ای که در روزنامه/انجمن تبریز چاپ شد نکاتی را متذکر شد: ۱. به جای دارالفنون به توسعه «مکاتب ابتداییه و اعدادیه و رشديه» پرداخته شود؛ ۲. هر واحد آموزشی می‌بایست دارای یک هیئت علمی و برنامه‌ای منسجم باشد؛ ۳. جذب «معلمان مسلم با تدین» را ضرور می‌دانست حتی اگر مجبور باشد معلمان را از تهران بدان‌جا آورد؛ ۴. علوم جدید از جمله حساب، جغرافیا، فیزیک، شیمی و طب در سرفصل دروس را لازم می‌دانست و در آخر لازم می‌دید که مدارس تخصصی دایر گردد و در آن فلاح و تجارت به طور مخصوص تدریس شود؛ ۵. تدریس زبان‌های خارجی نیز باید در سرفصل دروس گنجانیده شود (همان: ۲۳۱-۲۳۰؛ روزنامه انجمن، ۱۳۷۴: ۷۵۱) که همگی این امور متناظر بر تأکید وی بر انسجام امور آموزشی و فایده‌گرایی علم در اندیشه وی و تبدیل علم به ثروت است.

وی با اشاره به مزیت نسبی ایران در زراعت، واقع‌بینانه می‌افزاید: «مملکت ما مملکت زراعت است و ما جز خوراک و پاره‌ای جزئیات دیگر در باقی حوائج محتاج به خارجه هستیم و تا مملکت ما جزو ممالک تجاری محسوب شود مدت‌ها و سعی‌ها و بذل مال‌ها و تحصیل‌ها لازم است... و ما فعلاً از آن اقدامات با حالت حالیه که هست پاس داریم، آنچه فعلاً برای ما

لازم است سعی در تزید قوای زراعت و جهد در تحصیل معاش و تکثیر مواد معنویۀ آن است که خاک و وطن برای ما حاضر کرده» (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۲۰۹)؛ بنابر همین ضرورت در نامه‌ای به حاکم آذربایجان، سخن از لزوم برپایی یک «مدرسهٔ فلاحت و زراعت» سخن به میان آورد «تا نواقص زراعت را تکمیل کرده ثروت خدادادی ما را تزید نماید» (روزنامهٔ انجمن، ۱۳۷۴: ۵۷۱) که مؤید نگرش وی به استفاده از علم برای تولید ثروت است.

فقه‌الاسلام فقدان فناوری و ممتنع بودن اخذ آن از کشورهای استعمارگر را از آفات صنعت در ایران ارزیابی می‌کند. وی آوردن کارخانه از خارج به امید رشد صنعت در کشور را «امید باطل» می‌داند؛ چراکه اگر خارجی‌ها کارخانه‌هایی را هم به ایران بیاورند «علم و فن» آن را به ایرانیان نخواهند داد و کارخانهٔ چینی‌سازی تبریز را گواهی بر ادعای خود می‌آورد که چون دستگاه‌ها نقصان یافت، کارخانه به کلی متروک شد (فتحی، ۱۳۵۲: ۲۳۱).

در جایی دیگر می‌نویسد: «دول خارجه مجال است بگذارند کارخانه‌جات عمده که مانع پیشرفت تجاری ایشان است در وطن ما تأسیس شود... البته اسباب کارخانه و ماشین و سایر عدوات آن را که مال‌التجاره است به ما می‌فروشند، ولی علم آن را ابداً به ما نخواهند فروخت» (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۲۱۰-۲۰۹). لاجرم، فقدان ماشین در تولید مصنوعات باعث «قلیل‌الوجود و پرقیمت» شدن این امتعه می‌گشت (همان: ۲۱۲). این امر در خصوص معادن نیز صدق می‌کرد. وی از «استخراج معادن ذغال‌سنگ و سایر معادن که در خاک ما هست و بعضی از آن‌ها مکشوف... و هنوز در زیر خاک مدفون است» سخن به میان آورده و یکی از عوامل این مورد را فقدان فناوری عنوان می‌دارد (همان: ۲۱۳).

باین‌همه، فقه‌الاسلام در پاره‌ای از عقاید ایدئولوژیک برای اخذ علم از طریق مدارس خارجی رغبتی نداشت. از نظر فقه‌الاسلام مدارس خارجی موجبات تسلط فرهنگی اجانب بر کشور را فراهم می‌آورد. به نظر وی برخی از محصلان «مدارس ملل خارجه» در حین تحصیل با عباراتی نظیر «دیانت اسلامی مانع از ترقی است» آشنا شده و آن را به توده منتقل می‌نمایند (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۳۹۸). وی در رسالهٔ لالان می‌نویسد: «آیا این میسیونرها... که به خاک ایران ریخته و در اقطار آن بنای مدارس گذاشته و مشغول نشر مذهب خود هستند در رخنه‌انداختن به مذهب اسلام کافی نیست؟ [آیا این] مقدمهٔ تسلط و استیلای ملل اجنبیه» نمی‌باشد (حقدار، ۱۳۸۹: ۱۵)؛ بدین ترتیب، وی «تأسیس مکاتب، تحصیل علوم نافع و علم سیاست» را امری حیاتی توصیف می‌نماید تا افراد متخصص در آینده بتوانند چرخ اقتصاد را به چرخه درآورند، این کار باید به دست ایرانیان و مسلمین صورت گیرد و نه مدارس فرنگی.

### ب. قانون(نهاد) و مالیات

ترتیب بودجه بر اساس قانون (نهاد) از دیگر مواردی بود که ثقه الاسلام بدان نظر داشت. به نظر او نقش قانون‌گذاری در مالیه (تنظیم بودجه سالانه) و نظارت بر آن از عواملی است که می‌توانست در مهار کسر بودجه مؤثر باشد و معتقد بود اگر دخل و خرج دولت توسط مجلس انجام نشده بود، ایران اوضاعی به مراتب وخیم‌تر داشت. وی در این باره می‌نویسد: «خرج ایران شش کرور فاضل از دخل است»، سپس می‌افزاید، کسری بودجه دوره ناصری یک کرور و نیم به علاوه زیان رژی بوده است که دلیل آن بی‌توجهی به دخل و خرج بوده است. وی در دفاع از تنظیم بودجه توسط مشروطه‌خواهان می‌افزاید: «اگر سد باب و علاج آن مفاسد نشدی، روزبه‌روز کسر بودجه به درجه قصوی و قرض بر خارجه بر مرتبه اولیا رفته بود» (حقدار، ۱۳۸۹: ۱۸).

اخذ مالیات بر اساس قانون (نهاد) و بودجه به قدری در اندیشه او مهم بود که دادن مالیات به دولت مشروطه را مشروع و دادن مالیات به دولت مطلقه دارای اشکال می‌دانست؛ چرا که در حکومت مشروطه مالیات بر اساس قانون اخذ می‌گردد و آنچه رعایا «به حکم الجا ضرورت مجبره می‌دهند... لا اقل صرف ابطال» نمی‌شود (همان: ۴۳۳). در ثانی دولت مشروطه در هنگام اخذ مالیات، قانون بودجه را به مثابه مسیر راه و علم «فاینانس» را به عنوان روش فراروی چشم قرار می‌دهد.<sup>۱</sup> ثالثاً وی معتقد بود طبق مصوبات مجلس در راستای تنظیم بودجه و مالیات‌گیری باید روش‌های سنتی تعدیل گردد (عباسی، ۱۳۵۸: ۱۱۸).

وی مالیات‌دادن به «دولت مطلقه» را که بر دخل و خرجش نظارتی نیست و خود را پاسخ‌گوی مالیات پرداختی نمی‌داند، مجاز نمی‌دانست، پس در بلوای تبریز هنگامی که فتوای مراجع نجف در خصوص حرام بودن مالیات‌دادن به مأموران محمدعلی شاه صادر شد، آن را مهر کرده نزد محمدعلی شاه فرستاد (ثقه الاسلام، ۱۳۵۴: ۱۳۵-۱۳۴)؛ بدین ترتیب مالیات‌دادن تنها به دولتی جایز است که قانون بودجه داشته باشد و در آن قانون مداخل و مخارج مشخص بوده و مالیات بر اساس اصول علمی و توان مالی مالیات‌دهنده اخذ گردیده باشد.

از دیدگاه وی دولت باید مالیات هر منطقه را با توان اقتصادی آن خطه بگیرد (همان: ۲۱۶) و مالیات باید بر مبنای درآمد و دارایی افراد وصول شود، اشخاصی باید مالیات دهند که «بیست الی هشتاد هزار تومان مواجب می‌برند و پارک‌های دویست هزار تومانی می‌سازند»

۱. این موضوع آن قدر مهم بود که وی به پسرش که در فرانسه مشغول تحصیل بود توصیه کرده بود در «فاینانس» تحصیلاتی انجام دهد (ثقه الاسلام، ۱۳۵۴: ۱۰۴).

دولت را صد کروم مقروض کرده برای خودشان اندوخته‌اند» (افشار، ۱۳۷۸: ۱۶-۱۵)؛ بنابراین وقتی در مذاکرهٔ مالیات آذربایجان، بحث به جانبی رفت که موجب معافیت «جمعی از علما و سایر ارباب نفوذ» بود، وی «کشف راز کرده» که «باید در این عمل استثنا نباشد» (حقدار، ۱۳۸۹: ۸۴). انگار مانند اقتصاددانان امروز از قانون مالیات، کار ویژه «بهبود توزیع درآمد و اتخاذ سیاست‌هایی برای بسط عدالت اجتماعی» را انتظار داشته است (هداوند و سرزعی، ۱۳۸۷: ۴۰).

### پ. نظارت بر حجم پول

وی در نامه‌ای به فرمان‌فرما، دولت را موظف به نظارت بر نقدینگی کشور و ثبات نرخ پول دانست. وی چندین عامل را موجب کاهش ارزش تومان می‌دانست و تجارت خارجی و انتشار مسکوکات توسط دولت با عیار پایین و اثر تورمی آن را به صورت مشخص یاد می‌کند: «وقتی لیرهٔ طلای عثمانی یک دو تومان بود حالا که پنج تومان شده به همان میزان نرخ‌ها را هم ترقی و این علت غالباً مرجعش به تجارت خارجه است، اگرچه علل دیگر نیز دارد و ضرب هفتاد کرور پول سیاه! که آخرش معلوم است چه شد، یکی از آن علل است.» پس وی از دولت می‌خواست تا با نظارت بر تجارت خارجی که باعث خروج مسکوکات از کشور می‌شد و نیز طی یک الگوی ثابت بر ضرب سکه و نظارت بر این امر، از کاهش عیار مسکوکات جلوگیری و ارزش پول را حفظ کند.

### ت. بانک

تأسیس بانک از دیگر مسائلی بود که فقدان آن در اقتصاد ایران پررنگ بود، به گونه‌ای که پیش از مشروطیت، برخی از علما چون آقاجفی، حتی با وجود تحریم ربا در اسلام، اضطراراً به تأسیس مراکز مالی مبادرت ورزیده بودند (الگار، ۱۳۶۹: ۴۰). فقه‌الاسلام نیز بعد از امضا فرمان مشروطیت در جلسه‌ای که با تجار داشت با تأسیس بانک ملی، به شرطی موافقت کرده بود که از منابع بانک به دولت وامی پرداخت نشود (کسروی، ۱۳۸۵: ۱۹۷). روزنامهٔ *انجمن* صورت جلسه‌ای از این نشست را به دست می‌دهد که طبق آن آقایان با تأسیس بانک ملی به شرط «دادن تأمینات» راضی بودند؛ بدین ترتیب که قانون اساسی تصویب شود و بودجه به صورت دقیق تنظیم شود تا آن زمان کسری پنج کروری بودجه می‌بایست توسط استقراض از اشراف و امنای دولت که «متمول‌ترین اهالی ایران هستند» جبران شود (روزنامهٔ *انجمن*، ۱۳۷۴: ۲۶).



ثقه الاسلام نطق خود را در این جلسه در یومیه اش آورده که نشان می‌دهد این صورت جلسه یکسره طرح مدنظر وی بوده است (حقدار، ۱۳۸۹: ۹۳). در توضیح این موارد باید متذکر شد، امنیت سرمایه تنها با استقرار نهادهای قوی در یک سیستم اقتصادی تأمین می‌گردد و فقدان نهادهایی که این امر را قطعیت بخشد و نیز نوپابودن مشروطیت، باعث چنین دل‌مشغولی‌هایی برای ثقه الاسلام شده بود؛ لذا وی معتقد بود دولت پیش از تأسیس بانک باید کسر بودجه خود را جبران و امنیت اموال مردم را تضمین کند و این تنها با تصویب بودجه و نظارت بر آن ممکن بود. اگر نه در شرایطی که دولت، دست بالا را دارد، تأسیس بانک امری مخاطره‌آمیز بود؛ چراکه از دولتی با کسری بودجه بالا که خود را مالک الرقاب همه بندگان بداند، هیچ بعید نیست که طبق روال مألوف، قرض خود را پرداخت نکند یا اموال مکشوفه ملت را ضبط کند.

#### ث. گمرکات

ثقه الاسلام یکی از دلایل استقراض را نفع بردن اعوان دولت ذکر می‌کند و می‌نویسد: «هر کس توانست سبوی خود را پر باده کرد هر کس را سبوی خالی ماند و اشریعتا سر داد و حق السکوتی گرفت» (حقدار، ۱۳۸۹: ۵۲). علاوه بر این دولت ناصری و مظفری از محل صرف این وام‌ها خبر نداده و هیچ نظارتی بر آن‌ها نبود، از سوی دیگر سیاست تأمین سرمایه از طریق استقراض و به‌گرو گذاشتن گمرکات باعث تفوق نیروهای استعمارگر بر منابع ملی می‌شد.

وی در مقاله «بالن ملت به کجا می‌رود» از استقراض روسیه و حاکمیت بلژیکی‌ها بر گمرکات گله کرده (همان: ۵۲) و اثرات «گرو کاری» را صعود قیمت و خالی شدن کیسه دولت و تسلط کفار بر ملت ذکر می‌کند (همان: ۱۷). بر همین اساس وی به علمای نجف یادآور شد: «دولت... مقروض خارجه شده و گمرکات به درک رفته و صاحب طلب بر سر گمرکات نشسته» و این شرایط تسلط اجنبی بر کلیه مملکت را به دنبال داشته. وی معتقد بود مضرات استقراض، از رژی نیز بیشتر بود چراکه این پول صرف «خرج‌های لاابالانه» می‌شد و گمرکات را به گرو وام می‌گذاشت و این «مستلزم تسلط کفار بر مسلمین» می‌شود (همان: ۱۷-۱۶).

در توضیح این گزاره‌ها باید گفت ثقه الاسلام این موارد را در رساله لالان و در توبیخ سیستم استبدادی و در دفاع از مشروطیت نگاشته است. وی در این رساله در ابتدا از نهادهای مستقر در مشروطیت دفاع نموده؛ پس بدیهی است در این توبیخ‌ها به کارکردهای نهادهای مستقر در سیستم مشروطه نظر داشته است. وی در این گزاره‌ها به نقش مثبت نظارت مجلس شورای ملی بر امور مربوط به استقراض و گمرکات و عدم تصمیمات دل‌خواهانه نظر داشته

است که موجب فساد و استفاده‌های شخصی شده و آن را باعث تسلط خارجی بر ایران دانسته است.

### ج. فلاح و فلاحان

انقلاب مشروطیت زخم‌های رعایا را گشود. «دیه‌نشینان نام مشروطه شنیده و معنی آن را آشوب و خودسری می‌پنداشتند... و به نام اینکه ما مشروطه‌ایم به شورش و آشوب می‌پرداختند» (کسروی، ۱۳۸۵: ۲۶۱). سوسیالیست‌ها هم در این زمینه بی‌تأثیر نبودند (آفاری، ۱۳۷۲: ۴۰۶؛ سیف، ۱۳۷۸: ۱۷۰-۱۶۸). فقه‌الاسلام با سوسیالیسم مخالف بود و چاره را نه سوسیالیسم که اصلاح دولت می‌دانست. به نظر وی وعاظ چپ‌گرا باعث «بی‌تمکین» شدن رعیت گشتند (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۲۱۷) و از دهان ایشان (رعیت) «حرفی که لایق او نیست بیرون می‌آید» (همان: ۲۰۱). در شوال ۱۳۲۴ قمری گروهی به تحریک سوسیالیست‌ها، در قراچمن بر ارباب خود شوریده «غلهٔ مالک را نمی‌دادند» (سیدرضا، ۱۳۹۲: ۸۴-۸۳). والی با دستاویز قرارداد حکم حاجی میرزا حسن اهالی را سرکوب نمود (روزنامهٔ انجمن، ۱۳۷۴: ۲۲۷/۱).

فقه‌الاسلام در خصوص این واقعه می‌نویسد: «عمده اسباب فساد در بدو امر به اسم طلاب گفته می‌شد و ایشان اجماع کرده به انجمن رفته بوده‌اند و محرک ایشان هم دو سه نفر طلبه بود که در بدو امر از قره‌چمن صحبت می‌کرده‌اند و نوکرها و عمله‌ها و اجزای قزلقه‌ای و جمعی از دیگران و طایفهٔ «سوسیالیس» هم مخلوط بوده نزدیک بود که خانهٔ ایمان خراب شود» (افشار، ۱۳۷۸: ۴۰)؛ بنابر آرا فقهی او سوسیالیسم «فسق» بود و منع کردن ارباب از حقش «نامشروع» و باعث «تسلط رعیت و هرزگی» آن‌ها می‌شود و وصول‌نشدن مالیات و ضعف اقتصادی دولت را ماحصل این هرزگی می‌دید.

وی در خصوص تقسیم اراضی می‌نویسد: «یک نفر بوالهوس چهل‌یک اربابی را که ملاک از رعیت می‌گیرند به دهن عوام انداخت و مالک را از تصرف در ملک خود نسبت به چهل و یک ممنوع داشت، همهٔ ملاک این شخص را تفسیق می‌کنند ولی چون باب مذاق عوام است، عوام می‌پسندند و می‌دانید که این مطلب کفر که نیست بلکه فسق است و تسلط است بر مال عاقل تابع مسلم به غیر حق» (همان: ۲۰۲-۲۰۳)؛ بدین ترتیب، وی اصلاح فلاح را نه در اصلاحات ارضی که در اصلاحات نهادی جست‌وجو می‌کرد.

به نظر اولین اقدام عدم تغییر نظام‌نامهٔ انتخابات و عدم اعطای حق رأی به همهٔ مردانی بود که توسط رادیکال‌ها پیگیری می‌شد و باعث می‌گردید «مرتجعین که ملاکین و فئودال‌های

عمده هم در ردیف آنها هستند از سوراخ‌ها سر در بیاورند و رعایای خود را دسته‌جمعی... پای صندوق بفرستند... و در مجلس جای بگیرند» (فتحی، ۱۳۵۲: ۵۵۸-۵۵۷)؛ بدین ترتیب همان کسانی که اوضاع اسفناک روستاییان را رقم زده بودند، به‌گونه‌ای دیگر، باز مصدر امور واقع شوند.

قدم بعدی وضع قوانینی (نهاد) برای مبارزه با احتکار بود، چراکه دوازده سال پیش از مشروطه به این سو بسیاری از دیه‌داران گندم احتکار می‌کردند (ناظم‌الاسلام، ۱۳۶۱: ۲۵۷). وضع «نان خیلی کمیاب و مغشوش» بود. حتی یکی از خبازان زیر لبت‌وکوب مردم جان داد (سیدرضا، ۱۳۹۲: ۱۴۶-۱۰۶). ثقه‌الاسلام برای رفع این مشکلات منع «احتکار و بنکداری» را توصیه می‌نمود: «وقتی فروشنده به شرط آزادی در محل فروش مجبور به فروش شود... و بنکداری و به‌اصطلاح عوام نیم کزی موقوف گردید و مشتری و خریدار هر دو آزاد شدند و صاحب متاع به فروش از فلان جماعت و خریدار مضطر به خریدن از بهمان صنف نباشد احتکار نیز موقوف شده هر متاعی را می‌توان در موقع وقت خرید» (ثقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۲۱۴).

اقدام دیگری که دولت باید بدان مبادرت می‌ورزید، قوانین حمایتی بود. از دیدگاه وی رنجبران در حکم «صغیر» هستند و باید اشخاص دیگر کمر همت بسته‌ایشان را تیمار نمایند (همان: ۴۱۶) و مشروطه‌خواهان به‌جای دخیل‌کردن ایشان در حکومت باید «حسن مشروطه را برای ایشان حسی نمایند» چراکه ایشان را «حکمت عملی لازم است» (همان: ۴۴۴). این حکمت عملی را مردم در اصلاحات ساختاری می‌توانستند مشاهده نمایند. از قرار جلوگیری از اجحاف کارگزاران به رعیت، جلوگیری از تعدی حکام و حفظ امنیت ایشان در پناه قانون (همان: ۴۲۱-۴۲۰).

### ج. صنعت

بنابر رأی علمای علم اقتصاد «یک کشور علاقه‌مند به توسعه نمی‌تواند میان صنعتی‌شدن و صنعتی‌نشدن انتخابی داشته باشد، درحالی‌که می‌تواند در نوع، مراحل، کیفیت، شیوه سرمایه‌گذاری و اولویت‌بندی‌های آن برنامه‌ریزی کند» (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۱۶) و نگاه ثقه‌الاسلام به صنعت با همین تحلیل قابل توضیح است. وی معتقد بود دولت باید در این زمینه اقداماتی انجام دهد به همین دلیل «در زیر خاک‌ماندن معادن که ثروت مملکت» هستند ابراز گله می‌کرد (حقدار، ۱۳۸۹: ۱۸).

وی در جای دیگر می‌نویسد: «خیال اصلاح‌جویان این بود که... دست به کار بزنند و... در سایه امنیت کارخانجات بیاورند و کم‌کم خود را از ذل احتیاج بیگانه وارهانند» (همان: ۵۶)،

ولی وی با توجه به شرایط، اوضاع تجاری و صنعتی ایران را در کوتاه‌مدت امیدوارکننده نمی‌دانست و معتقد بود برای اینکه ایران در زمرهٔ کشورهای تجاری و صنعتی به سرمایه‌گذاری‌های وسیع و فناوری‌های جدید نیازمند است «به عبارت اخیری همان اقدامات لازم است که در مملکت ژاپون کردند و همان سعی لازم است که پطر کرد» (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۲۰۹).

همان‌طور که آمد وی مزیت نسبی ایران را در فلاح می‌دانست. با توجه به آنچه از منظومهٔ فکری وی برمی‌آید به نظر می‌رسد وی می‌پنداشته دولت ابتدا باید قوانینی در جهت حمایت از رعایا و امنیت اجتماعی و جلوگیری از اجحافات تدوین کند تا زمینه برای مالیات‌گیری منظم قانونی، ثبات مالی و پولی، آموزش همگانی و نیز ایجاد فرهنگ مشارکت عمومی در اقتصاد فراهم شده و کشور صنعتی گردد و در این زمینه نقش استعمار را دست‌کم نمی‌گرفت، چراکه صنعتی‌شدن ایران به‌هیچ‌رو به نفع آنان نبود.

### ح. تجارت

از دیدگاه فقه‌الاسلام طراز مثبت تجاری برای پیشرفت اقتصادی کشور بسیار مهم است و دولت باید برای این مسئله ترتیباتی بدهد. به نظر او «ثروت وطن زودتر ترقی نماید و مبادلهٔ تجارتی اگر اخراجات بیشتر از ادخالات نباشد لااقل تساوی نماید و لااقل تخفیف یابد» (روزنامهٔ انجمن، ۱۳۷۴: ۵۷۲/۱). وی تنها راه آن را عدم خرید امتعهٔ خارجی و عدم پیروی از «مُد» عنوان می‌کرد. امری که دامن‌زدن بدان ایرانیان را «محتاج آب و نان» می‌نماید و تنها نتیجهٔ آن خروج طلای کشور به خارجه است (فقه‌الاسلام، ۱۳۵۴: ۲۱۰-۲۰۹). هرچند وی احتیاج ایران به خارج را «بدیهی و رفع این احتیاج را غیر ممکن» عنوان می‌کند، ولی نیت ایرانیان از خرید امتعهٔ خارجی را نه از جنس احتیاج که در «هوس تفاخر بر همدیگر» عنوان می‌نماید که می‌توان جلوی آن را گرفت (همان: ۲۱۰). پس ایرانیان مادامی که «خود قوهٔ راه انداختن کارخانجات را» ندارند، باید از امتعهٔ داخلی استفاده نمایند، دوم اینکه «اسراف و تبذیر» را ترک نموده قناعت پیشه کنند، چراکه سرازیرشدن امتعهٔ خارجی به بازارهای ایران جز «سفالت و مذلت و فقر و پریشانی» هیچ نتیجه‌ای حاصل ایرانیان نخواهد کرد (همان: ۲۱۲).

### نتیجه‌گیری

در این مقاله، مکتب نهادگرایی، به‌عنوان الگو استفاده شد. در عصر قاجار مالکیت و حقوق ناشی از آن به شاه و دستگاه وی تعلق داشت و اندیشهٔ حاکم بر فرهنگ سیاسی باعث قوام این

اندیشه بود. نتیجه مستقیم این پدیده، معامله یک سر برد به نفع حاکمیت عدم صرفه، فروش مالکیت از سوی عوام بود و به صور سرمایه‌گذاری نقدینگی رعایا در بانک‌های خارجی، سرمایه‌گذاری‌های زود بازده، کاهش حجم نقدینگی خود را در اقتصاد نشان داد. علمای شیعه ایران از گروه‌هایی بودند که در دوره مشروطیت به دنبال قوانین بودند، قوانینی که بتوانند به کمک آن، امنیت جان و مال عموم مردم را تضمین کنند و ثقه‌الاسلام یکی از این علمایی بود. ثقه‌الاسلام، سلطنت مشروطه را به‌عنوان حکومت مطلوب در عصر غیبت می‌دانست. کار ویژه‌های نظام پارلمانی از جمله یک قوه قضائیه کارآمد که بتواند سیستم تولیدی را حمایت و حقوق مالکیت را تضمین نماید از مؤلفه‌های اندیشه ثقه‌الاسلام بود. علاوه بر این مجلس شورای ملی با قانون‌گذاری و نظارت بر اجرای صحیح قانون به تولید انبوهی از نهادها منجر می‌گشت که می‌توانست با ایجاد حد بهینه‌ای از قوانین، اوضاع اقتصادی ایران را سروسامان دهد. او بر این باور بود که دولت می‌تواند با تعبیه نهادهای (قوانین) مفید، موجب ایجاد نیروی انسانی منسجم و کارآمد گردد. نیز می‌تواند موجب همگرایی و اتحاد همه ایرانیان با هر نژاد و قبیله شده دوگانگی ملت و دولت را به همدلی تبدیل کند، چنانکه اسلام می‌تواند موجب یک‌دست شدن مسلمانان بشود. وی معتقد بود دولت باید در ترکیب جمعیت دخل و تصرف نموده از رشد نامتناسب با اقتصاد ایران جلوگیری نماید؛ رشدی که به تخریب محیط زیست ایران و مهاجرت منتج می‌شد. البته او اصرار داشت که دولت می‌بایست با نظارت بر کارگزارانش و حمایت قانونی از رعایا از مهاجرت ایشان جلوگیری کند و در آخر اینکه دولت با فراهم کردن زمینه‌های آموزش، به‌خصوص کمک مالی به مدارس، زمینه پیشرفت اقتصادی را فراهم آورد. در واقع وی به جایگاه و نقش علمی که به ثروت تبدیل شود آگاه بود و به همین دلیل به مدارس فلاحت نظر داشت و فناوری مورد استفاده در صنایع و استخراج معادن را شایان توجه می‌دانست. وی از قانون بودجه که دخل و خرج دولت را سامان می‌داد دفاع و تاکید می‌کرد که دولت با تعبیه نهادهایی در امور مالیات می‌توانست درآمدی مشروع داشته باشد چنانکه قانون مالیات باید به‌گونه‌ای باشد که براساس درآمد و توان اقتصادی هر منطقه گرفته شود، استثنایی را شامل نشود و روش‌های حسابداری جدید اجرا گردد؛ در غیر این صورت، مالیات‌دادن به دولتی مستبد که بودجه ندارد و بر عملکرد مالی آن نظارتی نیست، اشکال شرعی خواهد داشت. وی برای تأسیس بانک نیز به وجود قانون بودجه، تسویه کسر بودجه و ضرورت تضمین مالکیت نقود عموم از جانب دولت تاکید می‌کرد و درباره گمرکات معتقد بود که مجلس باید بر درآمدهای گمرکی نظارت کند.

ثقه‌الاسلام بهبود وضعیت فلاحان را نه در اصلاحات سوسیالیستی که در تثبیت نظام‌نامه

انتخابات، قوانین حمایتی از جمله قوانین مالیاتی و پایش رفتار کارگزاران به هدف جلوگیری از ستم آنان بر مردم می‌دانست. او نقش دولت را در راه‌افتادن صنایع و کارخانه‌ها پررنگ می‌دید و معتقد بود که رواج کارخانه‌ها امنیت سرمایه را تضمین می‌کند چنانکه تجارت نیز محتاج سیاست‌گذاری دولت برای طراز مثبت تجاری است و دولت می‌بایست با قانونی جلوی مصرف‌گرایی ملت را بگیرد تا طلای ایران از کشور خارج نرود و موجب خواری و فقر عمومی نشود.

## منابع

### کتاب‌ها و مقالات

- آبادیان، داریوش؛ میرکیایی، مهدی (۱۳۹۱) «تأثیر بلواهای نان بر روابط حکومت و مردم در عصر ناصری»، *تحقیقات اجتماعی*، ۳(۲)، ۶۵-۹۷.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ ۱۴، تهران: نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱) *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، چاپ ۷، تهران: نی.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷) *مشروطه ایرانی*، چاپ ۹، تهران: اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱) *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، تهران، خوارزمی.
- آذرمقدم، نقی (۱۳۹۲) *وقایع مشروطیت به روایت نامه‌های سیدرضا به حاج میرزا آقا فرشی*، چاپ ۳، تبریز: یاران.
- آفری، ژانت (۱۳۷۲) «سوسیال دموکراسی و انقلاب مشروطیت ایران»، *ایران‌نامه*، (۳)، ۴۲۶-۴۰۳.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۷۴) *چهل سال تاریخ ایران (در دوره ناصرالدین شاه)*، جلد ۱: المآثر الآثار، به کوشش ایرج افشار، چاپ ۲، تهران: اساطیر.
- افشار، ایرج (۱۳۷۸) *نامه‌های تبریز از ثقه الاسلام تبریزی به مستشار الدوله*، بی‌جا: فاروس.
- الگار، حامد (۱۳۶۹) *دین و دولت در ایران نقش دین و دولت در ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، بی‌جا: طوس.
- امیرخیزی، اسماعیل (۱۳۳۹) *قیام آذربایجان و ستارخان*، تهران: کتابفروشی تهران.
- بروگشن، هینریش (۱۳۶۷) *سفری به دربار صاحبقران*، ۲ جلد، ترجمه کردیچه، چاپ ۲، بی‌جا: اطلاعات.
- بنجامین، ساموئل گرین ویلر (۱۳۶۳) *ایران و ایرانیان*، به اهتمام و یادداشت رحیم رضازاده ملک، تهران: گلبانگ.
- تقوی، مهدی؛ محمدی، حسین (۱۳۸۵) «تأثیر سرمایه انسانی بر رشد اقتصادی در ایران»، (۲۲).
- ثقه الاسلام، علی بن موسی (۱۳۵۴) *مجموعه آثار قلمی شادروان ثقه الاسلام شهید تبریزی*، به کوشش نصرت الله فتاحی، بی‌جا: انجمن آثار ملی.
- حقدار، علی اصغر (۱۳۸۹) *رسائل سیاسی میرزا علی ثقه الاسلام تبریزی*، تهران: چشمه.
- دانایی فر، حسن (۱۳۸۸) *چالش‌های مدیریت دولتی در ایران*، چاپ ۲، تهران: سمت.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۸۷) *حیات یحیی*، به تصحیح، تعلیقات و استدراکات مجتبی برزآبادی فرهانی، تهران: فردوس.
- دهقان‌نژاد، مرتضی (۱۳۹۸) *علل توسعه نیافتگی ایران در دوره قاجار*، چاپ ۲، اصفهان: نگارخانه.
- رنانی، محسن (۱۳۸۲) «نقش دولت در اصلاحات نهادی از طریق قانون‌گذاری»، *مجلس و پژوهش*، (۳۹)، ۳۰-۱۳.

- رنانی، محسن؛ دلالی اصفهانی، رحیم؛ صمدی، علی حسین (۱۳۸۹) «ارائهٔ الگویی برای رشد اقتصادی ایران: برخی ملاحظات نهادی»، پژوهشنامهٔ اقتصادی، (۲)، ۲۱۵-۱۹۳.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۱) عقلا نیت و توسعه‌یافتگی ایران، چاپ ۴، تهران: فرزاد.
- سوری، نرگس؛ شریعتی، سارا (۱۳۹۷) «نقد درونی انسجام نظری اندیشهٔ سیاسی فقه‌الاسلام تبریزی پیرامون فراروی از تعارض دین و آزادی»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، (۴)، ۱۱۲-۹۰.
- سیف، احمد (۱۳۷۳) اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران: چشمه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸) «اندیشه‌های اقتصادی دهخدا»، گزیدهٔ مقالات دربارهٔ علامه علی‌اکبر دهخدا (دخوی نابغه)، به کوشش ولی‌الله درودیان، تهران: گل‌آقا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷) قرن گمشدهٔ اقتصاد و جامعهٔ ایران در قرن نوزدهم، تهران: نی.
- شیرمحمدی، حسین؛ دهقان‌نژاد، مرتضی؛ بحرینی، فروغ؛ بیطرفان، رضا (۱۳۹۱) تفکیک قوا در اندیشه‌های فقه‌الاسلام تبریزی، تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء (س)، ۲۲(۱۵)، ۵۱-۳۱.
- صفایی، ابراهیم (۲۳۳۵) نامه‌های تاریخی دوران قاجاریه، بی‌جا: بابک.
- ظهیری، صمد؛ هوشیار، ابراهیم؛ نصیری حامد، رضا (۱۴۰۱) «تحلیل نسبت شریعت و قانون از دیدگاه فقه‌الاسلام تبریزی»، تاریخ‌نامهٔ ایران بعد از اسلام، (۳۰)، ۱۱۴-۹۱.
- علی‌اکبر مجتهد (۱۳۷۷) کشف المراد من المشروطه و الاستبداد، رسائل مشروطیت، گردآوری غلامحسین زرگری‌نژاد، چاپ ۲، تهران: کویر.
- فتحی، نصرت‌الله (۱۳۵۲) زندگی‌نامهٔ شهید نیک‌نام فقه‌الاسلام تبریزی، بی‌جا: بنیاد نیکوکاری نوربانی.
- فلور، ویلم؛ بنانی، امین (۱۳۸۸) نظام قضایی عصر قاجار و پهلوی، ترجمه و تحقیق حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فوران، جان (۱۳۷۸) مقاومت شکننده، ترجمهٔ احمد تدین، تهران: رسا.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۲) اقتصاد سیاسی ایران، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ ۱۶، تهران: مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱) ایران جامعهٔ کوتاه مدت و ۳ مقالهٔ دیگر، ترجمهٔ عبدالله کوثری، چاپ ۲، تهران: نی.
- کدیور، محسن (۱۳۷۸) نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران: نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷) سیاست‌نامهٔ خراسانی، چاپ ۲، تهران: کویر.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۶۱) تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی، تهران: آگاه.
- کسروی، احمد (۱۳۸۵) تاریخ مشروطه ایران، تهران: نگاه.
- گیدنز، آنتونی؛ بردسالی، کارن (۱۳۹۷) جامعه‌شناسی، ترجمهٔ حسن چاوشیان، چاپ ۱۳، تهران: نی.
- مارتین، ونسا (۱۳۹۸) ایران بین ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم انقلاب مشروطه ۱۲۸۵، ترجمهٔ محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۸۱

مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳) شرح زندگانی من یا تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجار، جلد ۲، تهران: هرمس.

مک گرگر، سی ام (۱۳۶۶) سفرنامه، ترجمه مجید مهدی زاده، مشهد: آستان قدس.

ملک آرا، عباس میرزا (۱۳۶۱) شرح حال عباس میرزا ملک آرا، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.

ملک زاده، مهدی (۱۳۸۳) تاریخ مشروطیت ایران، تهران: سخن.

نجفی مرندی، ابوالحسن (۱۳۷۷) دلایل براهین الفرقان در مجموعه رسائل مشروطیت، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، چاپ ۲، تهران: کویر.

نورث، داگلاس سسیل (۱۳۷۹) ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) «عملکرد اقتصادی در گذر زمان»، ترجمه مهدی بی نیاز، راهبرد یاس، (۸)، ۳۰۰-۲۸۱.

هداوند، مهدی؛ سرزعی، علی (۱۳۸۷) «تحول نقش دولت در اقتصاد»، اطلاع رسانی حقوقی، (۱۴)، ۳۷-۶۵.

هدایت، مهدی قلی (۱۳۴۴) خاطرات و خطرات، تهران: کتاب فروشی زواره.

هوشیار، ابراهیم؛ ظهیری، صمد (۱۳۹۹) «تحلیل مفهوم آزادی در همسویی با شریعت از دیدگاه ثقه الاسلام تبریزی»، سیاست، ۵۰(۴)، ۱۲۹۳-۱۳۰۹.

#### روزنامه

روزنامه انجمن تبریز (۱۳۷۴)، جلد ۱، سال ۱ (۱۴۹-۱)؛ سال ۲ (۱۴-۱)، تهیه و تنظیم کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری استانداری آذربایجان شرقی.

Waters, A, R, "Economic Growth and the Property Rights Regim", Cato journal 7(1), 1987.

### List of sources with English handwriting

- Abrahamian, Ervand (2008): Iran between two revolutions, translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fatahi, 14th edition, Tehran, Ney. [in Persian]
- Abrahamian, Ervand (2011): A History of Modern Iran, translated by Mohammad Ebrahim Fatahi, 7th edition, Tehran, Ney. [in Persian]
- Afshar, Iraj (1999): Tabriz letters from *ṭaqat ul-Islam* Tabrizi to Mostašār ul-Dawlah, no placed, Fārūs. [in Persian]
- Ajudani, Mashallah (1387): Iranian Constitution, Tehran, 9th edition, Aḵtarān. [in Persian]
- Algar, Hamid (1990): Religion and state in Iran 1785 -1906: the role of the ulama in the Qajar period, translated by Abulqasem Seri, no placed, Tūs. [in Persian]
- Ali-Akbar Mojtahed (1998): *Kašf ul-Morād Mīn al-Mašrūṭah wa al-Īstībdād*, constitutional treatises, Tehran, compiled by Gholam Hossein Zargari Nejad, Kavir Publications, second edition. [in Persian]
- Amir Khizi, Ismail (1960): the rise of Azarbaijan and Sattar Khan, Tehran, Tehran Bookstore Publisher. [in Persian]
- Benjamin, Samuel Greenwheeler (1984): Persia and the Persians, edited by Rahim Rezazadeh Malek.
- Brugsch, Heinrich Karl (1988): *Reise Der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persien 1860 und 1861*, 2 vols., translated by Kurdbache, second edition, no placed, Eṭelā'āt. [in Persian]
- Danaeifar, Hassan (2008): Challenges of public administration in Iran, second edition, Tehran, Samt. [in Persian]
- Dehghan-Nejad, Morteza (2018): The causes of Iran's underdevelopment in the Qajar period, second edition, Isfahan, Negārḳāne. [in Persian]
- Dowlatabadi, Yahya (2008): Yahya's life, edited by Mojtaba Borzabadi Farahani, Tehran, Ferdūs. [in Persian]
- E'temād ul-Saltaneh, Moḥammad Ḥasan ḳān (1995): Forty years of Iran's history (in the era of Naser al-Din Shah), the first volume of *Al-Ma'aṭīr ul-Āṭār*, edited by Iraj Afshar, second edition, Tehran, Asāfir. [in Persian]
- Fathi, Nusratullah (1973): The biography of the good-name martyr Thaghaul-Islam Tabrizi, no placed, Nouriani Charitable Foundation. [in Persian]
- Floor, Willem M, (2008): Judicial system of the Qajar and Pahlavi eras, translation and research by Hasan Zandieh, Qom, Hozeh Research and University. [in Persian]
- Foran, John (1378): Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution, translated by Ahmad Tadayon, Tehran, Rasā. [in Persian]
- Giddens, Anthony (2017): Sociology, translated by Hasan Chavoshian, 13th edition, Tehran, Ney. [in Persian]
- Haqdar, Ali Asghar (1389): political letters of Mirza Ali Thiqat-ul-Islam Tabrizi, Tehran, češme. [in Persian]
- Hedayat, Mehdi Qoli (1344): *ḳāterāt va ḳaṭarāt*, Tehran, Zavareh Bookstore. [in Persian]
- Kadivar, Mohsen (1378): Theories of the State in Shia jurisprudence, Tehran, Ney. [in Persian]
- Kadivar, Mohsen (1387) Khorasani policy book, second edition, Tehran, Kavīr. [in Persian]
- Kasravi, Ahmad (1385): Constitutional History of Iran, Tehran, Negāh. [in Persian]
- Katouzian, Homayun (2011): Iran, short-term society and 3 other articles, translated by Abdullah Kothari, second edition, Tran, Ney. [in Persian]
- Katouzian, Homayun (2012): Iran's political economy, translated by Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, 16th edition, Tehran, Center Publishing. [in Persian]

**Nowspaper**

- Malek Ara, Abbas Mirza (1982): biography of Abbas Mirza Malek Ara, by Abdul Hossein Navaei, Tehran, Babak.
- Malekzadeh, Mehdi (2004): history of Iran's constitutionalism, Tehran, Soğan.
- Martin, Vanessa A (2018): Iran between Islamic nationalism and secularism : the constitutional revolution of 1906 ,2013, translated by Mohammad Ebrahim Fatahi, Tehran, Ney.
- McGregor, CM, (1987): travel book, translated by Majid Mehdizadeh, Mashhad, Āstān Qadr Publishing House.
- Mostūfi, ‘Abdullāh (1964): šarḥ-e Zendegāniye Man, Tehran, second volume.
- Najafi Marandi, Abulhasan (1998): Reasons for Al-Furqan's arguments in the collection of constitutional treatises, by Gholam Hossein Zargarinejad, second edition, Tehran, Kavir.
- Nāẓem ul-Islam Kermānī (1982): Tārīḳ-e Bīdārī-ye Īrānīyān, with the efforts of Ali Akbar Saeedi, Tehran, Āgah
- North, Douglass Cecil (2000): Structure and change in economic history, translated by Gholamreza Azad Aramaki, Tehran, Ney.
- Safaei, Ebrahim :(2535) Historical letters of the Qajar period, no placed, Babak.
- Saree-ul-Qalam (2012): Iran's rationality and development, 4th edition, Tehran, Farzān.
- Seif, Ahmed (1994): Iran's economy in the 19th century, Tehran, çešmeh.
- Seif, Ahmed (2007): The Lost Century of Iran's Economy and Society in the 19th Century, Tehran.
- Seyyed Reza (2012): Events of constitutionalism according to the narration of Seyyed Reza's letters to Haj Mirza Agha Farshi, third edition, by Naghi Azar Moghadam, Tabriz, Yārān.
- Thiqat-ul-Islam, Ali b. Musa (1975): Collection of the pen works of Thiqat-ul-Islam, Shahid Tabrizi, by the efforts of Nusratullah Fathi, no placed, National Art Association.
- Ḥabl ul-Matīn, no. 28, 8th year
- Ḥabl ul-Matīn, no. 29, 8th year.
- Ḥabl ul-Matīn, no. 37, 8th year.
- Ḥabl ul-Matīn, no. 32, 8th year.
- articles
- Afary, Janet, "Social Democracy and the Constitutional Revolution of Iran", *Irannameh*, Year 11, B.
- Hadavand, Mehdi and Sarzaim, Ali "The evolution of the government's role in the economy", *Legal Information Quarterly*, B.
- Hoshjar, Ebrahim and Samad Zahiri, " Analysis of the concept of freedom from Thiqat al-Islam Tabrizi ", *Politics Quarterly*, Volume 50, Number 4, 2019.
- North, Douglass Cecil, "Economic performance over time", translated by Mehdi Bi Niaz, *Yas Strategy*, No. 8, 2015.
- Rahmaniyan, Dariush, Mirkiaee, Mehdi: The Impact of Bread-Related Riots on the Relation between People and the Government in the Naserid Era, *Social History Study*, 3rd year, 2nd issue, 2012.
- Ranani, Mohsen, "The role of the government in institutional reforms through legislation", *Majles and Research*, No. 39, B.
- Renani, Mohsen, Dallali Esfahani, Rahim, Samadi, Ali Hussein, " Presenting an Economic Growth Pattern for Iranian Economy: Some Institutional Aspects", *Economic Research*, No. 2, 2019.
- Seif, Ahmad, "Economic Thoughts of Dehkhoda", a selection of articles about Allameh Ali Akbar Dehkhoda (Dakhoi Genius), by Wali Allah Drodian, Tehran, Gol Agha 1999.
- Shirmohammadi Hossein, Dehghan Nejad, Morteza, Bahreini, Forough, Bitarfan, Reza, " Separation of powers in the ideas of the Tabriz Islamic faith, *History of Islam and Iran*, Alzahra University, 2012.

Soori, Narges, Sara Shariati, " Internal Critique of the Theoretical Coherence of the Political Thought of Seqat-ol-Eslam Tabrizi about the Conflict Between Religion and Freedom", Political and International Approaches, vol. 4 (54 series), 2017.

Tabriz Association newspaper, first volume, first year from number 1-149, second year number 1-14, prepared and organized by the National Library of the Islamic Republic of Iran, Tehran, National Library of the Islamic Republic of Iran in cooperation with the Governorate of East Azarbaijan, 1995.

Taghavi, Mehdi and Mohammadi, Hossein, " The Effect of Human Capital on Economic Growth in Iran", number 22, 2015.

Zahiri, Samad, Hoshiar, Ebrahim, Nasiri Hamid, Reza: "Analysis of the relationship between Sharia and Law from the perspective of Thaqa-ul-Islam Tabrizi", History of Iran after Islam, vol. 30, 2022.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

### **Institutional reforms of the government from the perspective of Thaqa-ul-Islam Tabrizi (with reliance on institutionalism)<sup>1</sup>**

Hossein Shirmohammadi Babasheikhali<sup>2</sup>  
Mostafa Pirmoradian<sup>3</sup>, Hossein Azizi<sup>4</sup>

#### **Abstract**

During the Qajar era, some scholars pointed out the reasons for poverty in Iran, and some research was also done on approaches to solve economic problems. Thaqa-ul-Islam Tabrizi was one of the clerics who spoke out during the Constitutional Movement in the form of letters, treatises and political-economic articles, proposing solutions to overcome the obstacles to Iran's economic development. In this essay, the reflections of this cleric on the economic issues of the Qajar era will be examined on the basis of institutionalism, using a historical approach of analysis and interpretation. Although the theory of institutionalism had not yet emerged and reforms such as the development and expansion of human resources were not planned in the period under discussion and the ideas expressed by Thaqa-ul-Islam are considered as a retrospective of this theory, it seems that the thoughts of this cleric can be explained with the components of this theory. Since the institutionalists view the economy as nothing more than the transaction of property parcels and see institutions as facilitators of this exchange, a picture of efficient government and Thaqa-ul-Islam's approach to achieving this goal was first drawn. It then examined the role of the government as the largest institution in creating a legal system that supports property and its role in legislating and monitoring the law. Finally, the relevant laws to improve the quality of human resources through education, budget, taxation, liquidity volume, the National Bank, customs, roads, agriculture, trade and industry were reviewed. The result of this study is that Thaqa-ul-Islam considers the government as the greatest institution and useful institutions can be authorised and supervised through an amendment in the form of the constitution in the form of laws. Economic reforms would have been accessible through these institutions. Secondly, in his opinion, an efficient judiciary belonged in the constitution to guarantee the principle of property and facilitate investment.

**Keywords:** Institutionalism, Qajar, Institutional reforms, Constitutional monarchy, Thaqah-ul-Islam.

---

1. DOI: 10.22051/hii.2023.42326.2738

2. PhD Student, History of Iran, University of Isfahan, Isfahan, Iran.  
[hoseinshirmohamadi@gmail.com](mailto:hoseinshirmohamadi@gmail.com)

3. Associate professor, Department of History of University of Isfahan, Isfahan, Iran.  
(Corresponding Author) [mpirmoradian@ltr.ui.ac.ir](mailto:mpirmoradian@ltr.ui.ac.ir)

4. Assistant Professor of the Department of Islamic Education, Faculty of Theology and Islamic Education, University of Isfahan, Isfahan, Iran. [h.azizi@ltr.ui.ac.ir](mailto:h.azizi@ltr.ui.ac.ir)



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۱۴-۸۷

## مذاکرات ارزنه‌الروم و بروز نخستین بحث و جدل‌ها درباره اصلت و اعتبار عهدنامه زهاب (۱۲۵۹-۱۲۶۳ قمری)<sup>۱</sup>

نصرالله صالحی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۶

### چکیده

روابط ایران و عثمانی در طول شش سده بسیار پرافت‌وخیز بود. دو دولت برای پایان دادن به جنگ و برقراری صلح عهدنامه‌های مختلف منعقد کردند. در بین معاهدات، دو معاهده زهاب (۱۰۴۹/۱۶۳۹) و ارزنه‌الروم (۱۲۶۳/۱۸۴۷) اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا مبنای حل و فصل اختلاف‌ها و عقد پیمان‌های بعدی بوده است. تا برگزاری کنفرانس ارزنه‌الروم (۱۲۵۹-۱۲۶۳ق)، درباره اصلت و اعتبار معاهده زهاب تردیدی ابراز نشده بود. نمایندگان ایران و عثمانی برای نخستین بار، در مجلس پنجم و بعد در چند مجلس دیگر مذاکرات ارزنه‌الروم، ضمن قبول «سندیت»<sup>۳</sup> عهدنامه، درباره «اصلت و اعتبار»<sup>۴</sup> سوادهای موجود، بحث و جدل جدی کردند. در جستار حاضر با روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر اسناد منتشر نشده، استدلال‌های نمایندگان طرفین درباره اصلت و اعتبار عهدنامه زهاب تبیین شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد میرزا تقی خان با اصرار بر ضرورت ارائه «اصل» عهدنامه از سوی نماینده عثمانی، «سواد»های ارائه شده از سوی او را نپذیرفت و به همین دلیل مانع از اثبات ادعاهای ارضی او در مذاکرات ارزنه‌الروم شده است.

**کلیدواژه‌ها:** معاهده زهاب، کنفرانس ارزنه‌الروم، میرزا تقی خان، انوری افندی، ایران، عثمانی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.44240.2818

۲. دانشیار گروه آموزشی تاریخ، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران: n.salehi@cfu.ac.ir

3. Authenticity

4. Originality and Validity

#### مقدمه

روابط ایران و عثمانی در طول چند سده، همواره توأم با جنگ و صلح بود. از دوره صفویه تا قاجاریه، معاهدات متعددی بین دو طرف به امضا رسید. در بین همه معاهدات، دو معاهده زهاب (۱۶۳۹/۱۰۴۹) و ارزنه‌الروم دوم (۱۸۴۷/۱۲۶۳) که مبنای معاهدات و پیمان‌های بعدی شد، بسیار مهم و تعیین‌کننده بوده است تا عهدنامه دوم ارزنه‌الروم، نمایندگان دو دولت، در مذاکرات به معاهده زهاب استناد کرده و آن را مبنای حل و فصل مسائل فیما بین قرار داده‌اند. برای نخستین بار در کنفرانس ارزنه‌الروم بود که نماینده ایران (میرزا تقی‌خان) با تأکید بر فقدان «اصل» معاهده زهاب، ادعاهای نماینده عثمانی (انوری افندی) را به چالش کشید، این موضوع در مجلس پنجم مذاکرات طرح شد و چون مناقشه بالا گرفت، در چند مجلس دیگر بحث و جدل‌های فراوان میان نمایندگان دو طرف در گرفت و منجر به ارائه سوادهای مختلف از عهدنامه شد، اما راه به جایی نبرد. نمایندگان دو دولت ضمن ضمن قبول «سندیّت» عهدنامه، درباره «اصالت و اعتبار» متن‌های موجود وارد مناقشه جدی شدند.

در جستار حاضر با بررسی ابعاد مختلف این موضوع، تلاش بر این است تا نشان داده شود شکمکش بر سر اصالت و اعتبار عهدنامه زهاب در کنفرانس ارزنه‌الروم به کجا انجامیده است. نمایندگان دو طرف برای اثبات نظرات خود به چه اسناد و ادله‌ای استناد کرده‌اند و در نهایت بحث و جدل‌های آن‌ها به چه نتایجی انجامیده است. در پژوهش حاضر، از اسناد و منابع منتشر شده و نشده ایران و عثمانی بهره گرفته شده است. اسناد و صورت مجالس منتشر نشده کنفرانس ارزنه‌الروم برای نخستین بار در این پژوهش استفاده شده است.

#### پیشینه پژوهش

درباره هر دو معاهده زهاب و ارزنه‌الروم، پژوهش‌هایی انجام شده است. از عنوان مقاله عابدینی (۱۳۸۴) چنین برمی‌آید که نویسنده متن‌های مختلف معاهده را شناسایی کرده و بعد از بررسی و مقایسه نسخه‌های مختلف، متنی «پیراسته» ارائه کرده است؛ در حالی که وی نسخه‌های مختلف را ندیده و موضوع را به درستی تبیین نکرده است. نتیجه مقاله حاکی است نویسنده به کلی از موضوع خود دور شده است.

صالحی (۱۳۸۶) ضمن بررسی رویارویی ایران و عثمانی بر سر بغداد، به چگونگی آغاز مذاکرات بین نمایندگان دو کشور بعد از فتح بغداد که منجر به امضای صلح‌نامه زهاب شد، اشاره کرده است.

علامه (۱۳۹۰) قسمت‌های زیادی از مقاله صالحی (۱۳۸۶) را بدون ارجاع نقل کرده است.



حتی «فرضیه اصلی پژوهش» را عیناً از مقاله فوق گرفته است.

ثواقب و زکیئی (۱۳۹۵) به خود معاهده زهاب نپرداخته‌اند، زمینه‌ها و پیامدهای آن را بررسی کرده‌اند. گودرزی در فصلی از کتاب خود، به «پیمان پایدار زهاب» پرداخته و آن را «احیای آماسیه» دانسته است. او با توجه به فقدان اصل نامه‌های مبادله‌شده بین طرفین، با استناد به منابع دست اول تلاش کرده تا چگونگی توافق بر سر مصالحه و امضای پیمان را روشن کند (گودرزی، ۱۴۰۰: ۲۳۰)؛ بنابراین، هیچ‌یک از پژوهش‌های داخلی مسئله اصالت عهدنامه زهاب در مذاکرات ارزنه‌الروم را بررسی نکرده‌اند

از پژوهش‌های خارجی، می‌توان به آثار آیگون، کلیچ، آتش و گونگورورلر اشاره کرد. آیگون در تز دکترای خود که درباره کنفرانس ارزنه‌الروم است، گفت‌وگوی نمایندگان ایران و عثمانی در مجلس هفتم را صرفاً با استناد به اسناد عثمانی نقل کرده است (Aykun, 1995: 118-119). او ظاهراً به اسناد میرزا تقی‌خان و سفارت‌نامه انوری افندی دسترسی نداشته است. اثر کلیچ صرفاً مربوط به عهدنامه‌های ایران و عثمانی تا عهدنامه زهاب است. در فصل پایانی این کتاب، به تصرف بغداد، گفت‌وگوی صلح و انعقاد عهدنامه قصرشیرین (زهاب) پرداخته شده است (Kılıç, 2001: 175-196). صبری آتش به مقایسه معاهده زهاب با معاهده وستفالی (۱۶۴۸) پرداخته و آن را «گامی مهم در تکامل ایده‌ها درباره مرزها و حاکمیت ارضی» میان دو کشور دانسته است (Ateş, 2019: 420).<sup>۱</sup>

گونگورورلر بعد از بررسی چگونگی انعقاد صلح‌نامه زهاب، وقایع چهار سال بعد از آن را بررسی کرده است. وی مدعی است «صلح زهاب برخلاف عنوان شناخته‌شده «عهدنامه»، در ابتدا یک پروتکل مرزی - «سنورنامه» - بود که بعداً با تعهدنامه (pledge-deed) صفویان به تصویب رسید و صلح‌نامه طرف عثمانی در پاسخ به آن بود.» (Güngörürler, 2020: 36). پژوهش‌های فوق، همگی معاهده زهاب را در همان دوره انعقاد بررسی کرده‌اند. تنها صبری آتش ضمن بررسی خود، گریزی به مسئله سندیت معاهده زهاب زده است، اما به دلیل دسترسی نداشتن به اسناد اصلی مذاکرات، به‌ویژه سفارت‌نامه نمایندگان ایران و عثمانی و نیز اسناد نماینده انگلیس (ویلیامز) از عهده تبیین موضوع برنیامده است.

نگارنده هنگام تصحیح و ترجمه سفارت‌نامه ایران، اثر انوری افندی و تصحیح سفارت‌نامه میرزا تقی‌خان<sup>۲</sup> دریافت یکی از موضوعات مناقشه‌برانگیز میان نمایندگان دو طرف، مسئله

۱. مقاله آتش از سوی نگارنده به فارسی ترجمه شده است. نک: منابع.

۲. این اثر از سوی بنیاد موقوفات افشار در دست انتشار است.

۹۰ / مذاکرات ارزنه‌الروم و بروز نخستین بحث‌وجدل‌ها درباره‌ اصالت و اعتبار عهدنامه زهاب... / صالحی

اصالت و اعتبار معاهده زهاب است (صالحی، ۱۳۹۹)، لذا با دسترسی به اسناد فوق و نیز اسناد ویلیامز<sup>۱</sup>، به پژوهش درباره این موضوع پرداخت. مقاله حاضر نخستین پژوهش درباره مسئله اصالت و اعتبار معاهده زهاب در مذاکرات ارزنه‌الروم است.

### صلح‌نامه یا عهدنامه زهاب

سلطان مراد چهارم و وزیراعظم او کمی بعد از تصرف بغداد (۲۵ شعبان ۱۰۴۸) از در صلح و سازش برآمده و با فرستادن ایلچیان متعدد تلاش کردند تا پیروزی نظامی خود را با به‌دست‌گرفتن ابتکار عمل در عرصه سیاسی، تکمیل کنند و نگذارند شکستی که بعد از تصرف ایروان رقم خورد (صالحی، ۱۳۸۸: ۹۵)، بار دیگر بعد از تسخیر بغداد رخ دهد. ازاین‌رو، سلطان و وزیراعظم او، هر دو اندکی بعد از پیروزی در عرصه نظامی، به‌طور جدی به طرح پیشنهاد مصالحه اقدام کردند. واله قزوینی می‌نویسد: سلطان مراد اندکی بعد از تصرف بغداد گرفتار «مرضی مهلک و دردی بی‌درمان شده پهلو بر بستر ناکامی نهاد و از بیم آنکه مبادا به دستور قلعه ایروان غیرت خسروانه خدیو کشورستان درصدد استرداد قلعه بغداد درآمده ابواب آن قلعه را به مفتاح تیغ جهان‌گشای بگشاید، طالب صلح و صلاح و راغب فوز و فلاح گردیده [...] و مصطفی‌پاشای وزیراعظم را در تأسیس مبانی مصالحه نایب مناب و قایم مقام خود انگاشت.» (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۷۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۳).

مصطفی‌پاشا وزیراعظم به‌عنوان قائم‌مقام سلطان در بغداد مأمور پیگیری پیشنهاد صلح شد. چنان‌که ایلچیان روم «پی‌درپی به طلب صلح از جانب وزیراعظم می‌آمد» (ابوالمفاخر تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۷۴). وی نخستین ایلچی به نام محمدآقا را در ۲۱ رمضان ۱۰۴۸ به عزم ایلچی‌گری به درگاه شاه صفی روانه کرد (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۶۴). به گفته تفرشی چون «صلاح دولت پایدار این بود و وفور برف و باران اکثر اسبان لشکری را نابود ساخته بودند، بدانچه موافق مزاج دولت استوار بود، ایالت و شوکت پناه، ساروخان طالش را به جهت استحکام بنیان صلح به‌جانب وزیر اعظم فرستادند تا آنکه صلح بر آنچه قرارداد طرفین بود به ظهور پیوست (ابوالمفاخر تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۷۴؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۳).

بنابراین، رفت‌وآمد ایلچیان دو طرف از ۲۱ رمضان ۱۰۴۸ آغاز و تا ۱۴ محرم ۱۰۴۹ که منجر به عقد صلح‌نامه زهاب شد، ادامه یافت. شاه‌صفی طی نامه‌ای خطاب به سلطان مراد

۱. دو سند پیوست که متن قسمتی از معاهده زهاب است و از سوی نمایندگان ایران و عثمانی در کنفرانس ارزنه‌الروم ارائه شده است، برای نخستین‌بار در مقاله حاضر به نقل از اسناد انگلیس (F.O) منتشر می‌شود.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۹۱

موافقت خود را با صلح نامه اعلام داشت و ایلچی خود، محمدقلی بیگ جغتای را روانه اسلامبول کرد (جمادی الثانی ۱۰۴۹). در روز پذیرایی از ایلچی شاه، دیوان بزرگی ترتیب داده شد (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۲۰۳۹/۳). سلطان بعد از ملاحظه نامه شاه صفی، ضمن اظهار مسرت از توافق صلح، در پاسخ خود، بر متن توافق شده میان نمایندگان طرفین در زهاب صحه گذاشت و با تأکید درخواست کرد رعایای شاه از سب خلفا و همسر رسول خدا خودداری کنند (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۲ / ۳۰۴-۳۰۲).

واله قزوینی در ذکر وقایع اواخر ذی الحجه ۱۰۴۹ می نویسد: «محمدقلی بیگ جغتای که طریق ایلچی گری و سفارت به دیار روم پیموده بود، به مرافقت محمدآقای، ایلچی فرمان فرمای آن مرزوبوم، معاونت نموده زبان صدق بیان به تبلیغ رسالت گشودند و نامه صداقت ختامه خواندگار منظور انظار اشراق آثار گردیده محمدآقا را به افسر توجهات گوناگون سربلند گردانید (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۹۹).

چنان که پیداست از هنگام طرح پیشنهاد صلح تا نهایی شدن صلح نامه، نزدیک به دو سال مذاکرات و رفت و آمد ایلچیان ادامه یافت. آنچه بین شاه و سلطان مبادله شد، نامه هایی بود که به «صلح نامه» و بعدها به «عهدنامه» تعبیر شده است. در برخی نسخه ها، «سنورنامه» و «سنورنامه» گفته شده است (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۷۱؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۷۳).

مصالحه زهاب به عنوان نقطه عطف در تاریخ روابط ایران و عثمانی به شمار می آید. این پیمان که تا زمان برافتادن صفویان دوام آورد، به مدت هشتاد و چهار سال، پایه و اساس روابط مسالمت آمیز دو کشور بود. از طرفی، به عنوان مبنای انعقاد معاهدات دوره نادرشاه تا فتحعلی شاه بود، اما برای نخستین بار در اثنای مذاکرات ارزنه الروم «سندیت» و «اصالت» این پیمان محل بحث و مناقشه جدی شد.

### کنفرانس ارزنه الروم

عهدنامه اول ارزنه الروم در ۱۹ ذی القعدة ۱۲۳۸ منعقد شد. دو دولت متعهد شدند بعد از این، شمشیر خصومت غلاف کنند و از هرگونه اقدامی که منجر به کدورت شود یا برخلاف دوستی و یگانگی باشد، بپرهیزند (پیرنیا، ۱۳۲۶ق: ۱۹۶). مواد و مفاد عهدنامه تا پایان سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۵۰ق) کمابیش رعایت شد. از آغاز سلطنت محمدشاه تا سال ۱۲۵۸ قمری، به تدریج وقایعی روی داد که زمینه تیرگی روابط دو دولت را فراهم کرد (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۵۶/۲-۱۵۵؛ مشیرالدوله: ۲-۳).

محمدشاه بعد از قتل عام کربلا در ۱۲۵۸ از سوی نجیب‌پاشا که منجر به کشته‌شدن شمار زیادی از اتباع ایران شد، مصمم به تجهیز و بسیج سپاه شد، اما چون دولت عثمانی و دولت‌های روس و انگلیس تمایلی به وقوع جنگ نداشتند، نمایندگان دو دولت مزبور در تهران و اسلامبول برای یافتن راه‌حلی مسالمت‌آمیز، به‌منظور جلوگیری از وقوع جنگ، به تکاپو برخاستند. سرانجام به پیشنهاد آن‌ها مقرر شد نمایندگان ایران و عثمانی و دو دولت واسطه برای برگزاری مجلس گفت‌وگو در شهر ارضروم حضور یابند.

میرزا جعفرخان مشیرالدوله به‌عنوان نماینده ایران انتخاب شد، اما به‌دلیل «ناخوشی و انکسار مزاج» ناخواسته از این مأموریت بازماند (مشیرالدوله: ۶). به‌جای او، میرزا تقی‌خان وزیرنظام که منصب سرتیپی و مقام وزارت آذربایجان را در امور کشوری و لشکری داشت، انتخاب شد (آدمیت، ۲۵۳۵: ۷۰؛ اقبال، ۱۳۸۵: ۳۷). از طرف عثمانی، نوری افندی به‌عنوان نماینده انتخاب و راهی ارضروم شد، اما یک ماه بعد از ورود به آنجا، در ۲۹ محرم ۱۲۵۹ درگذشت (Aykun, 1995: 72) و به‌جای او سید محمد سعدالله انوری افندی انتخاب شد که از «اعظام رجال دولت علیّه و اعضای مجلس والای احکام عدلیّه» بود (Ibid, 76). از طرف دولت انگلیس، کلنل ویلیامز و از طرف روسیه، کلنل دینز به‌عنوان رئیس هیئت نمایندگی دو کشور انتخاب شدند (آدمیت، ۲۵۳۵: ۷۳).

نخستین جلسه رسمی مذاکرات با حضور نمایندگان واسطه در روز دوشنبه ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ (۱۵مه ۱۸۴۳) برگزار شد. در آخرین جلسه، ۱۶ جمادای‌الثانی ۱۲۶۳ (۱ ژوئن ۱۸۴۷) عهدنامه دوم ارزنه‌الروم به امضا رسید و کنفرانس در ساعت ۴ بعدازظهر، با شلیک ۲۰ ضربه توپ پایان یافت. کنفرانس به حساب سنوات قمری، چهار سال و دو ماه و یک روز به طول انجامید (آدمیت، ۲۵۳۵: ۷۶؛ ناطق، ۱۳۶۸: ۱۵۵).

کنفرانس ارزنه‌الروم به دو دوره متمایز تقسیم می‌شود: دوره نخست، شامل هجده مجلس مذاکره بود. مجلس اول در روز دوشنبه ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۹/۱۵مه ۱۸۴۳ با افتتاح کنفرانس آغاز شد و مجلس هجدهم در روز یکشنبه ۱۲ صفر ۱۲۶۰/۳ مارس ۱۸۴۴ برگزار شد. در جلسه پایانی که بسیار به درازا کشید، بیشتر انوری افندی سخن گفت. نماینده ایران تنها در آغاز و انجام این مجلس مطالبی ایراد کرد.

انوری افندی<sup>۱</sup> به احتمال قوی از پیش، درصدد بود تا بعد از ایراد مطالب خود، به‌صورت یک طرفه به مذاکرات پایان دهد و بدون موافقت نمایندگان سه دولت دیگر، از ادامه مذاکرات

۱. از این پس به‌جای «انوری افندی»، به اختصار «افندی».

کنار بکشد. او در این جلسه، بعد از پایان اظهاراتش، متن پیش‌نویس معاهده پیشنهادی خود را تقدیم نمایندگان سه دولت کرد. نمایندگان واسطه گفتند: ما از پذیرش آن معذوریم، و «میرزا تقی‌خان هم حتماً از پذیرفتن آن معذور خواهد بود» (امیر، مجلس هجدهم؛ افندی، مجلس هجدهم). با قطع مذاکرات از سوی افندی، هجده دور گفت‌وگوی رسمی چهارجانبه بدون نتیجه پایان یافت و کنفرانس دچار فترت شد. دور دوم کنفرانس، از اواسط ۱۲۶۱ تا اواسط ۱۲۶۳ قمری که معاهده امضا شد، ادامه یافت.

هریک از نمایندگان چهار دولت حاضر در کنفرانس ارزنه‌الروم، در طول چهار سال، گزارش روند مذاکرات را همراه با صورت‌مجلس برای دولت‌های خود فرستاده‌اند. مکاتبات نمایندگان روس و انگلیس، دینز و ویلیامز، با وزاری مختار کشورشان در تهران و استانبول و نیز با وزارت امور خارجه کشورشان، همچنین مکاتبات میان لندن و پترزبورگ، در زمره منابع مهم دولت‌های واسطه است که روند مذاکرات را به روایت آن‌ها به تصویر می‌کشد.

نماینده عثمانی، انوری افندی، علاوه بر گزارش‌هایی که به استانبول ارسال کرده، کتاب مستقلی با عنوان *سفارت‌نامه ایران از خود به‌جا گذاشته است*. این اثر، حاوی صورت‌مجلس، گزارش‌ها و مکاتبات وی در طول مذاکرات است. نماینده ایران، میرزا تقی‌خان، نیز با ارسال نامه‌ها، گزارش‌ها و صورت‌مجلس مذاکرات، شاه و صدر اعظم را به‌طور پیوسته در جریان مذاکرات گذاشته است. آنچه از گزارش‌های میرزا تقی‌خان باقی مانده مجموعه‌ای از هجده صورت‌مجلس مذاکرات و ده‌ها نامه و گزارشی است که بیشتر آن‌ها در میان مجموعه‌های اسناد آرشیو وزارت امور خارجه موجود است (اسناد وزارت امور خارجه، سواد مکاتبات، شماره‌های ۲، ۷، ۱۰، ۱۸؛ صالحی، ۱۳۷۷).

اسناد و گزارش‌های نمایندگان ایران و عثمانی تصویر دقیقی از روند مذاکرات چهارجانبه به‌ویژه مواضع، ادعاها، اختلاف‌ها و پیشنهادها دو طرف در اختیار می‌گذارد. همچنین، از خلال اسناد و گزارش‌ها می‌توان به مواضع نمایندگان روس و انگلیس در اثنای مذاکرات پی برد. نمایندگان ایران و عثمانی با نیت آگاه‌سازی دولت‌های خود از جریان جزئیات مذاکرات و موضوعات مهم گفت‌وگوها، نهایت تلاش را کرده‌اند تا متن مذاکرات را به‌صورت دقیق ثبت و ضبط کنند، به‌گونه‌ای که نکته مهمی از قلم نیفتد. در واقع، می‌توان با اندکی مسامحه گفت متن صورت‌مجلس نماینده هر طرف، منعکس‌کننده متن صورت‌مجلس طرف دیگر است. باین حال، نمی‌توان گفت متن و محتوای صورت‌مجلس هر یک از طرفین، عین صورت‌مجلس طرف دیگر است. گاه دیده می‌شود تنها خلاصه مطالب و مواضع اصلی طرف مقابل ثبت و ضبط شده است. نوع و روش دفاع نمایندگان دو دولت از مواضع و ادعاهای خود، نکته مهم

دیگری است که در تحلیل روند مذاکرات باید به آن توجه کرد (صالحی، ۱۳۹۹: ۲۱-۱۹).

### مذاکرات ارزنه‌الروم: مجلس یکم تا سوم

در مجلس یکم (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۹)، بعد از گفت‌وگو درباره‌ اختیارنامه‌ها، افندی وارد موضوع دیگر شد و مسئله سلیمانیه را پیش کشید. گفت: قشون ایران سال قبل به سلیمانیه تجاوز کرده است، باید از عهده «تضمین» (جبران خسارت) و «ترضیه» (جلب رضایت) برآید (افندی، صورت‌مجلس اول<sup>۱</sup>). میرزا تقی‌خان<sup>۲</sup> پاسخ داد: از معاهده ارضروم (۱۲۳۸ق) به بعد، از سوی سرحداران دولت روم بارها به حدود و سنور ایران تجاوز و قتل نفوس و نهب و غارت شده و خسارات و خرابی زیادی به بلاد و امر عباد دولت علیّه ایران وارد شده و اولیای این دولت مکرر به وسائل رسائل حسنه، ترضیه خواسته‌اند؛ اما به دفع‌الوقت گذرانیده‌اند. امیر به بیان رشته تجاوزات فوق اکتفا نکرد، مهم‌ترین تجاوز و قتل‌عام عثمانی که ۱۲۵۳ در محمّره اتفاق افتاد را پیش کشید (امیر، صورت‌مجلس اول<sup>۳</sup>). افندی در پاسخ ادعا کرد: خسارات وارده به عثمانی بیش از خسارات وارده به ایران بوده است. بعد موضوع دیگری را پیش کشید و مدعی محمّره شد.

امیر گفت: «بی‌پرده بگو بینم در باب خاک، حرفی داری یا در باب رعیت؟ یا در کم‌وکیف مال‌ومنال؟ در هرکدام حرفی داری بگو تا من از برای جناب شما رفع ابهام بکنم.» افندی در پاسخ درباره‌ مأموریت صارم افندی و مذاکره با میرزا جعفرخان مشیرالدوله مطالبی گفت و مسئله سلیمانیه را پیش کشید. امیر گفت: «چه‌طور شد و از روی کدام عهدنامه محمّره ملک دولت علیّه روم شده و هم سلیمانیه؟». افندی پاسخ داد: «موافق عهدنامه سلطان مرادخان رابع». امیر گفت: «ابراز بفرمایید.» افندی گفت: «اگر تفحص شود پیدا می‌شود.» (امیر، صورت‌مجلس اول؛ افندی، صورت‌مجلس اول).

در مجلس نخست، افندی مدعی محمّره و سلیمانیه شد، و برای اثبات ادعای خود، برای نخستین‌بار پای عهدنامه زهاب و یا به تعبیر او «عهدنامه سلطان مرادخان رابع» را پیش کشید. در مجلس دوم و سوم، بیشتر وقت گفتگو صرف حدّ و حدود مأموریت و اختیارات نمایندگان

۱. صورت‌مجلس انوری افندی به نقل از سفارت‌نامه ایران است. برای کوتاه‌شدن ارجاعات، تنها شماره صورت‌مجلس ذکر می‌شود.

۲. از این پس به جای «میرزا تقی‌خان»، به اختصار «امیر»

۳. صورت‌مجلس میرزا تقی‌خان، به نقل از اسناد وزارت امور خارجه، کتابچه سواد مکاتبات (ش. ۱۸) است. برای کوتاه‌شدن ارجاعات، تنها شماره صورت‌مجلس ذکر می‌شود.

ایران و عثمانی شد. میرزا تقی خان مجلس مذاکره را به مثابه فرصتی برای طرح صریح دعاوی حقه دولت ایران می دانست. او درک درستی از مأموریت خود داشت. می دانست در میدان مذاکره می تواند حقانیت دعاوی دولت خود را ثابت کند. در مقابل، افندی با اصرار بر «مطالب ثلاثه»<sup>۱</sup>، تلاش می کرد دستور کار مورد نظر خود را غالب کند. امیر فقرات سه گانه نماینده عثمانی را در زمره فرعیات می دانست و بر «مطالب تسعه»<sup>۲</sup> که مسائل اساسی می شمرد، پافشاری می کرد. سرانجام، طرفین در مجلس سوم نتوانستند به دستور کار مشترکی برای ادامه مذاکره دست یابند. پس، تصمیم گرفتند مجلس دیگری برگزار نشود تا اینکه «احکام مجدد [از] اسلامبول و تهران» برسد.

تا برگزاری مجلس چهارم، پنج ماه و ده روز طول کشید. در این مدت دیدارهای غیررسمی و مکاتبات متعددی بین نمایندگان و پایتخت هایشان انجام گرفت. در سفارت نامه ایران، در حد فاصل مجلس سوم و چهارم، ده نامه و سند و در سفارت نامه امیر، هشت نامه و سند آمده است. هر دو سفارت نامه، ما را در جریان تحولات دوره وقفه پنج ماه و ده روز بین دو مجلس کنفرانس می گذارد.

در فاصله زمانی مزبور، تک تک این اسناد برای آگاهی از دوره وقفه مذاکرات میان دو مجلس حائز اهمیت است. این اسناد تکاپوی امیر و نیز اقدامات دولت ایران و نمایندگان واسطه را نشان می دهند. محض نمونه، امیر در نامه ای به حاجی میرزا آقاسی درباره یکی از دیدارهایش با نمایندگان واسطه در فاصله بین مجلس سوم و چهارم می نویسد: آن ها گفتند: انوری افندی اسناد و مدارکی برای ارائه در مجلس چهارم آماده کرده است. من گفتم: «نقشه و کتابی که در دولت عثمانیه جمع و طبع کرده اند، معتبر است یا نه؟ باز طفره زده جواب ندادند.» بعد اضافه می کند: «منظور همان کتاب جغرافیا بود. چون طفره زده کمترین هم بروز مطلب ندادم تا موقع اقتضا کند...»<sup>۳</sup> (امیر به حاجی، ۱۶ رجب ۱۲۵۹، اسناد مکمل، ج. ۵۵، ش. ۱۹).

۱. انوری افندی در نخستین جلسه مذاکرات تلاش کرد تا مسائل قابل طرح در مذاکرات را تنها به «مطالب ثلاثه» (سه فقره) محدود کند و تقلیل دهد: خسارت وارده به سلیمانیه، حدود طرفین و حقوق گمرکی (افندی، صورت مجلس اول).

۲. مطالب تسعه امیر در دستورالعملش آمده بود: تعیین سرحله دولتی، مسئله فراریان، خاصه شاهزادگان فراری، حق حاکمیت ایران بر محمره، مطالبه خسارت وارده از سوی میر رواندوز، خسارات وارده به اورامان و دیگر محال کردستان، خسارات وارده به محمره و کربلا، رد ایل و عشایر دولت ایران که به خاک عثمانی کوچانده اند، تعیین رسوم گمرک تجار ایران، رفع ایذا و اضرار به حجاج و زوار ایرانی.

۳. اولین بار، دو سال قبل از برگزاری کنفرانس ارزنه الروم، میرزا آقاسی در نامه ۲۵ محرم ۱۲۵۷ به وزیراعظم

### مجلس چهارم و پنجم: آغاز بحث و جدل دربارهٔ عهدنامهٔ زهاب

مجلس چهارم (۱۵ شوال ۱۲۵۹) که با موضوع سلیمانیه شروع شد، به عرصهٔ روایت تاریخ انجامید. در واقع، دو طرف دوباره همدیگر را محک زدند تا ببینند چقدر می‌توانند حرف خود را به کرسی بنشانند. هر کدام حرف خودشان را زدند. در پایان، باز امیر از افندی خواست به «حقوق ثابتۀ دولت علیۀ ایران» جواب دهد. افندی هم گفت: «باید اول اساس و مواد مرا جواب بدهید.» (امیر، مجلس چهارم؛ افندی، مجلس چهارم).

مجلس پنجم در ۲۰ شوال ۱۲۵۹ برگزار شد. افندی که در بحث تاریخ حریف امیر نشده بود، در این مجلس خواست با استناد به یکی از اسناد طرف مقابل، حرف خود را ثابت کند. نامه‌ای از میرزا آقاسی به وزیراعظم روم را رو کرد که در ۱۲۵۷ نوشته شده بود. امیر به خوبی از عهدهٔ پاسخ برآمد. بعد از پاسخ امیر، مأمورین واسطه گفتند: «مقصد و مطلب طرفین را از مکالمۀ سلیمانیه» فهمیدند، به همین دلیل خواستار کفایت مذاکرات دربارهٔ سلیمانیه و طرح موضوع دیگر شدند. امیر پذیرفت، اما افندی زیر بار نرفت (امیر، مجلس پنجم). پس، خواهش مأموران عملی نشد. مجلس گفت‌وگو باز حول مسئلهٔ سلیمانیه ادامه یافت. امیر که با دست پر در مجلس پنجم حضور یافته بود، فرصت را مناسب دید تا ادعاهای افندی را به چالش بکشد. برای اینکه مطابق رسم و مستند اظهار مطلب کند، گفت: موافق دستورالعملی که به من داده‌اند، در [نوزده] ذی‌القعدة ۱۲۳۸ بین دو دولت معاهده بسته شده است.<sup>۱</sup> در این معاهده، حدود دو دولت به عهدنامهٔ نادرشاه با سلطان محمود ارجاع شده است. این عهدنامه نیز به معاهدهٔ شاه صفی و سلطان مراد رابع ارجاع شده است؛ بنابراین، سرحدّ دو دولت به این معاهده برمی‌گردد.

این بار امیر برای اثبات ادعاهای خود پای معاهدهٔ زهاب را به میان کشید. در واقع نقطهٔ آغاز بحث و جدل‌های جدی پیرامون اصالتِ عهدنامهٔ زهاب از مجلس پنجم بود. جایی که طرفین برای اثبات ادعاهای ارضی خود می‌بایست به سندی اساسی استناد می‌کردند. این سند چیزی جز عهدنامهٔ زهاب نبود. درحالی‌که نمایندگان دو دولت در «سندیت» عهدنامهٔ مزبور اتفاق نظر داشتند، اما در «اصالت» متنی که باید به آن استناد کنند، بحث و جدل‌های فراوانی درگرفت.

---

عثمانی در موضوع «حدود و سنور دولتن» به کتاب جغرافیای کاتبی افندی (چلبی) یعنی «جهان‌نما» استناد کرده بود (نک. گزیدهٔ اسناد ایران و عثمانی، ۳۶۸/۱).

۱. منظور عهدنامهٔ اول ارزنه‌الروم است.



امیر ابتدا سندیت معاهده را پذیرفت و گفت: «سرحده دو دولت» به «معاهده [زهاب] برمی گردد». سپس اضافه کرد: «اصل این معاهده به دلیل انقلابات ایران از بین رفته و در دست نیست». امیر در همان آغاز بحث پیرامون معاهده زهاب به نکته‌ای بسیار اساسی اشاره کرد. نکته‌ای که باب بحث و جدل پیرامون معاهده زهاب را برای همیشه بازگذاشت، به گونه‌ای که تا صد سال بعد از او هم وقتی در کمیسیون‌های تحدید حدود دو کشور نمایندگان طرف عثمانی سخن از معاهده زهاب به میان می‌آوردند، نمایندگان ایران با تأکید بر اینکه «اصل» معاهده در دست نیست، می‌توانستند ادعاهای طرف مقابل را به چالش بکشند.

بگذریم، امیر بعد از اینکه گفت: «اصل معاهده از بین رفته است.» سوادى از آن را به نقل از دو متن جغرافیایی مهم عثمانی ارائه کرد: کتاب «جغرافیای کاتب افندی» یا همان جهان‌نمای کاتب چلبی و دیگر «کتاب جغرافیای مختصر» یا همان ترجمه اطلس.<sup>۱</sup>

امیر اضافه کرد: هر دو کتاب در «اسلامبول در وقت سلطان سلیم منطبع شده [و] در آن نیز بعضی از ممالک ایران که غصب شده معلوم» است. امیر چون موقع را مناسب دید، بخشی از متن عهدنامه را به نمایندگان حاضر نشان داد و گفت: دولت عثمانی در ایام انقلابات ایران فرصت را مغتنم شمرده و بخش‌هایی از خاک ممالک ایران را تصاحب کرده است. از جمله «آخسقه و وان و قارص و بایزد و توابع بلده خوی از قبیل غازی‌گل، اباق‌ای که مشهور به یزیدی‌خانه است و چهریق و الباق و کوی و حریر و شهرزور که عبارت از سلیمانیه است و قلعه چوالان و توابع آن‌ها تا پل خانقین و از خوزستان، پاره [ای] جاها که در سواحل بحرالعجم است.» (امیر، صورت مجلس پنجم).

افندی در واکنش به اظهارات امیر «بعد از تفکر و تأمل بسیار» گفت: «چون جناب وزیر، قارص و آخسقه و وان و غیرذلک را می‌خواهد، من هم تبریز را می‌خواهم.» امیر بدون تأمل، پاسخ محکمی داد: «اگر شما را عهدنامه معتبری و کتاب محکمی مثل همین کتاب هست، بیرون بیاورید، و آلا چنان‌که خود گفتید با حرف نمی‌شود.» (امیر: همان). مأموران واسطه که تحت تأثیر استدلال امیر قرار گرفته بودند، گفتند: «صورت همین عهدنامه را که در این کتاب جغرافیا خوانده شد، به ما هم التفات نمایند.»

امیر پاسخ داد: «بسیار خوب، نسخه نویسانده از برای دوستان خودم می‌فرستم.»<sup>۲</sup> سپس

۱. میرزا تقی‌خان در صورت مجالس خود، از این اثر، گاه به عنوان «ترجمه اطلس» و گاه با عنوان کتاب «جغرافیای مختصر» یاد کرده است.

۲. به نوشته ردهاوس، میرزا تقی‌خان فقره مورد اشاره در جهان‌نما را در ۱۷ نوامبر ۱۸۴۳ (۲۴ شوال ۱۲۵۹) به مأموران واسطه تقدیم کرده و توسط او به انگلیسی ترجمه و در اسناد انگلیس چاپ شده است (نک. اسکوفیلد،

مأمورین واسطه از انوری افندی پرسیدند: «شما صورت عهدنامه مرحوم شاه صفی و مرحوم سلطان مرادخان رابع را دارید؟» جناب افندی گفت: بلی، دارم (افندی، صورت مجلس پنجم). مأموران از افندی «صورت عهدنامه مرحوم شاه صفی و مرحوم سلطان مرادخان رابع را خواستند.» او گفت: «هست،<sup>۱</sup> زیاده جوابی نداد.» (امیر، صورت مجلس پنجم).

امیر دو روز بعد از پایان مجلس پنجم، طی نامه‌ای میرزا آقاسی را در جریان جزئیات مذاکرات گذاشت و نوشت: «مجلس خامس [...] قریب به پنج ساعت طول کشید.» این گزارش و نیز متن صورت مجلس پنجم، حاجی و شاه را سخت تحت تأثیر قرار داد، طوری که هر دو زبان به تحسین امیر گشودند (سواد مکاتبات: ش. ۲، برگ ۶۱b).

حاجی نوشت: «تحریرات آن فرزند با کتابچه صورت مجلس پنجم [...] واصل شد و همه را به نظر دقت از مطلع تا مقطع ملاحظه و مطالعه کرده، بعد به لحاظ اقدس همایون شاهنشاهی - روح العالمین فدا - رسانید و خدمات آن فرزند مقبول خاطر مهرمآثر ملوکانه افتاد و باعث ازدیاد مرحام و اشفاق مهر اشراق خدیوانه درباره آن فرزند شد. الحق آن فرزند در مجلس پنجم، بسیار بسیار خوب از عهده گفت‌وگو برآمده است. زیاد از حد از آن فرزند راضی و خشنود شدم. مرحبا، مرحبا، صد هزار آفرین! روی آن فرزند سفید! نمک شاهنشاه دین‌پناه به آن فرزند حلال باشد که به طور دل‌خواه، آن جناب در مجلس پنجم حقوق و حدود دولت علیّه ایران را ثابت کردی.» (سواد مکاتبات، ش. ۲، برگ ۶۱b).

#### مجلس ششم و هفتم: مناقشه بر سر «سواد» و «اصل» عهدنامه

افندی در فاصله یک هفته تا برگزاری مجلس ششم (۲۸ شوال ۱۲۵۹) تلاش خود را صرف یافتن کتاب جهان‌نما کرد. در آغاز مجلس گفت: «وزیر نظام در مجلس قبل به کتاب جهان‌نمای کاتب چلبی استناد کرد، من نسخه‌ای از این کتاب را در ارضروم یافتیم.» بعد اضافه

---

۱۹۸۹: ۱۵۲/۱). سواد این سند در اسناد انگلیس (Vol. 1843-44) هست. با این مشخصات: F.O. 78/2711-1790041 برای تصویر سند (نک. پیوست).

۱. ویلیامز در صورت مجلس پنجم می‌نویسد: انوری افندی وعده داد در پاسخ به ارائه عهدنامه از سوی میرزا تقی‌خان، او هم اقدام متقابل کند (نک. اسکوفیلد، ۱۹۸۹: ۱۴۳/۱) و لذا در ۱۷ نوامبر ۱۸۴۳ (۲۴ شوال ۱۲۵۹) قسمتی از عهدنامه مضبوط در تاریخ نعیم را به مأموران واسطه تقدیم کرد. این قسمت از سوی ردهاوس، به انگلیسی ترجمه شده و در اسکوفیلد (۱۹۸۹: ۱۵۳/۱) چاپ شده است. سواد آن با عنوان «صورت عقد مصالحه و شروط صلح ایلچی در تاریخ نعیم، صحیفه ۶۸۶ جلد اول» در اسناد انگلیس (Vol. 1, 1843-44) هست. با این مشخصات: F.O. 78/2711-1790043. برای تصویر سند (نک. اسناد پیوست)؛ همچنین، متن کامل عهدنامه تقدیمی انوری افندی از سوی ردهاوس به انگلیسی ترجمه شده و در اسکوفیلد (۱۶۰/۱-۶۲) چاپ شده است.

کرد: «متن عهدنامه‌ای که در آن آمده، غلط و ناقص است.» برای اثبات سخنش به موضوع و روش کار نویسنده اشاره کرد و گفت: از آنجا که «جهان‌نما» کتابی در موضوع جغرافیاست، وقایع تاریخی را بدون تحقیق همه‌جانبه و دقیق نوشته است. اگر بخواهید، در جلسه قرائت می‌کنم تا سهو و لغزش نویسنده در سبک و عبارت و ربط محقق و آشکار شود.» (امیر، مجلس ششم؛ افندی، مجلس ششم). پاسخ امیر روشن بود. گفت: معلوم است که افندی «اصل کتاب مزبور را که صورت عهدنامه در آن درج است، صحیح می‌دانند... و برای مصلحت خود عبارت [آن] را تأویل می‌کنند.

ظاهراً این بار افندی حواش جمع بود، متن عهدنامه را در جهان‌نمای کاتب چلبی دقیق خوانده و با تأویل و تفسیرهای امیر هم کم‌وبیش آشنا بود. مقابل او کم نیاورد. گفت: «از تأویلی که شما از لفظ طرفین می‌کنید، چنین برمی‌آید که دولت‌ها در محاربه و سپس مصالحه بین دولتین دخالتی نداشته‌اند و بین دو خطه عراق و آذربایجان رخ داده و تصمیم به تخریب قلعه‌ها بین دو شهر و خطه مشروط شده است.» (امیر، صورت مجلس ششم؛ افندی، صورت مجلس ششم). افندی با این جمله خواست بگوید بالاخره یک بار جواب امیر را درست و حسابی دادم!

نوری افندی در اصل به این نکته توجه نداشت که امیر در مواجهه با او که به عهدنامه سلطان مراد و شاه صفی (معاهده زهاب) استناد می‌کرد، «اصل» عهدنامه را از او مطالبه می‌کرد. اگر به تعبیر افندی، عهدنامه مندرج در جهان‌نما دارای «سهو [و] خطا» است، پس نمی‌توان به کلیت عهدنامه مندرج در کتاب مزبور اعتماد کرد. به‌هررو، افندی بعد از پایان سخنش، رو به مأموران کرد و «تصدیق خواست». امیر هم با اطمینان از موضعش گفت: «حضرات متوسطین منصفین در این باب، در آخر خواهند گفت که حق با کیست.» (امیر: همان). مأموران واسطه دیدند مذاکرات سلیمانیه همچنان ادامه پیدا می‌کند، برای پروتست از آن، گفتند: عهدنامه را برای سفیرایمان ارسال می‌کنیم، زیرا «تا زمانی که دولت‌هایمان به‌گناه و حقیقت این موضع و ماده وقوف پیدا نکنند، نمی‌توانیم این موضوع را حل و فصل کنیم.» (امیر: همان)

چون تصمیم بر ارسال عهدنامه به دولت‌های واسطه شد، امیر بنا به دغدغه‌ای که نسبت به مفاد و محتوای عهدنامه داشت، دوباره تأکید کرد و گفت: در سه مجلس، مطابق دستورالعمل از مرخص افندی «اصل» عهدنامه [زهاب] را درخواست کردم، اکنون مرخص افندی «صورت» (= سواد) عهدنامه را به من و شما دادند. آیا دوباره «اصل» عهدنامه را درخواست کنم یا نه همین «صورت» (= سواد) عهدنامه را قبول کنم؟» مأموران واسطه گفتند: ما باید «صورت» عهدنامه را قبول کنیم و آن را به سفارت‌خانه‌های دولت‌هایمان ارسال کنیم، شما نیز برای

۱۰۰ / مذاکرات ارزنه‌الروم و بروز نخستین بحث‌وجدل‌ها دربارهٔ اصالت و اعتبار عهدنامهٔ زهاب... / صالحی

عرض و ارائهٔ این عهدنامه به دولت‌تان «صورت» آن را بپذیرید.» (امیر، مجلس ششم؛ افندی، مجلس ششم).

مجلس هفتم در روز پنج‌شنبه ۱۴ ذی‌القعدة برگزار شد. بنابه تصمیم پایانی مجلس ششم، مقرر شده بود در این مجلس یکی دیگر از موضوعات مورد اختلاف طرح و گفت‌وگو شود، اما افندی در همان ابتدای جلسه، به تعبیر خودش «عندالملاقات»، دوباره سر وقت مسئلهٔ سلیمانیه رفت و خطاب به حضار گفت: در این جلسه برای اثبات وثاقت عهدنامهٔ سلطان مراد و شاه‌صفی، سه متن و منبع مهم ارائه می‌کنم: دستورالانشا، اثر رئیس‌الکتاب عبدالله افندی، تألیف ۱۰۵۳ قمری؛ تاریخ نعیم و [تاریخ] گلشن معارف اثر فرائضی‌زاده (افندی، مجلس هفتم).

افندی درخواست کرد عهدنامهٔ مضبوط در این آثار مقابله شود. مأموران موافقت کردند. امیر به صراحت گفت: «اگر تطبیق و مقابله موجب طول مجلس باشد که بهانه شود به عدم اقدام به جواب حقوق ثابتۀ دولت علیۀ ایران و مجلس به هم بخورد تطبیق لازم نیست.» (امیر، مجلس هفتم). پاسخ امیر درست بود. به موقع ورود کرد. با این کار، قرار مجلس را یادآور شد. مأموران وساطت کردند. قرار شد کار مقابله «زیاده از ده دقیقه» طول نکشد، اما بیش از نیمی از وقت جلسه به مقابله و تطبیق نسخه‌ها صرف شد. افندی بعد از مقابله، بر اصالت کتاب‌ها تأکید کرد. به‌ویژه بر این نکته انگشت گذاشت که تاریخ نعیم و [تاریخ] گلشن معارف چهار سال بعد از معاهدهٔ زهاب تألیف شده‌اند.

گفته‌های افندی از سوی امیر نقد شد، از دو جنبه: نخست اینکه کتاب‌های ابراز شده، از سوی «نوکر و رعیت دولت علیۀ عثمانیه برای خیرخواهی و مصلحت‌جویی و صرفۀ دولت خود نوشته و طبع» شده‌اند. به این دلیل، «امنای دولت علیۀ ایران به این‌ها متقاعد و ساکت» نخواهند شد. بعد اضافه کرد: «کتابی که من ابراز کردم، آن معتبرتر است؛ زیرا، «نه در ایران تصنیف و تنسیخ شده و نه طبع گشته است؛ بلکه در پایتخت دولت علیۀ عثمانیه به استحضار کسانی که در دیباچه قید شده و موافق اسامی که دارند باید از کبار و رجال دولت عثمانی باشند» طبع شده‌اند.

کتاب مزبور برای «امنای دولت ایران به مثل عهدنامهٔ معتبر، اعتبار» دارد. (امیر: همان). امیر با این سخن، پنبۀ کتاب‌های افندی را زد و به جهان‌نمای کاتب چلبی که قبلاً استناد کرده بود، دوباره استناد کرد؛<sup>۱</sup> به‌واقع، با کتاب خودشان جوابشان را داد.

۱. امیر به احتمال قوی به تأسی از حاجی میرزا آقاسی بر «صحت و اعتبار» عهدنامه مضبوط در جهان‌نمای کاتب

جنبه دیگر پاسخ امیر معطوف به نفی «اصالت» سواد عهدنامه‌های استنادشده افندی بود. زبده حرفش این بود: در سواد عهدنامه‌های مضبوط در سه کتاب یاد شده، تصریح شده که «این نامه [ای] است در جواب عهدنامه مرسوله» شاه صفی که همراه محمدقلی [بیگ] فرستاده شده است. از مضمون این عبارت پیداست که شاه صفی، اقدام به ارسال عهدنامه کرده است. به همین دلیل، باید «اصل» عهدنامه در «خزینة» دولت عثمانی باشد.<sup>۱</sup> اگر «خزینة» دولت علیة ایران به یغما نرفته بود،<sup>۲</sup> حتماً ابراز می‌کرد. مسئله دیگر اینکه: پیش از مبادله عهدنامه، وکلای دو دولت، ساروخان طالش و مصطفی پاشا، بنا به وکالت، شروطنامه‌ای میان خود مهور و به یکدیگر داده‌اند. همان «شروطنامه مهوره ساروخان اضافه بر عهدنامه مرسوله شاه صفی باید در نزد امنای دولت علیة عثمانیه موجود» باشد (امیر، مجلس هفتم).<sup>۳</sup>

شیوه‌ای که امیر در استدلال‌های خود در پیش‌گرفت، دقیقاً با روشی که امروزه از آن به «نقد متن» تعبیر می‌شود، هم‌خوانی دارد. چه در سنجش «روایات مندرج در اسناد مکتوب باید دو مسئله عمده را بررسی کرد: صحت متن و صحت انتساب [...] تا انتساب سند به مؤلف آن محقق نباشد از آن نمی‌توان به‌عنوان یک شهادت استفاده کرد»؛ بنابراین، «وقتی صحت انتساب اثری به مؤلف آن روشن نباشد، استناد به آن مایه گمراهی است (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۱۵۲-۱۵۱). امیر با تأکید بر لزوم ارائه اصل متن عهدنامه می‌خواست به انوری افندی بفهماند تا اصل متن ارسالی شاه صفی به سلطان مراد در دست نباشد، نمی‌توان «صحت متن» و «صحت انتساب» سوادهای او را پذیرفت. از دید امیر، اصالت و اعتبار عهدنامه استنادشده افندی، تنها در صورت ارائه «اصل» آن، مستند بود؛ در غیر این صورت فاقد وثاقت و اعتبار بود.

گفت‌وگوی نمایندگان ایران و عثمانی بر سر موضوعی که قبلاً چند بار طرح شده و به

---

چلبی پافشاری کرده است. چه، حاجی در فرمانی خطاب به سمینو به او می‌گوید: در تعیین سرحد دولتین، باید «موافق عهدنامه مقرر سلطان خلد مرابع، سلطان مراد رابع، و کتاب جغرافیایی که کاتب افندی... مطابق عهدنامه سلطان مرادخان رابع تألیف و انطباق داشته و به مهر و امضای آن دولت علیة رسیده که اولیای دولت علیة روم را در صحت و اعتبار آن سخنی نیست، مشخص و معین نمایند.» (اسناد وزارت خارجه، سواد مکاتبات، شماره ۶، سند ۰۰۵).

۱. دولتمردان ایران بر این باور بودند که «اصل» عهدنامه می‌باید در استانبول باشد. وزیر خارجه ایران در نامه ۳ رمضان ۱۲۵۴ به کمال افندی، ایلچی عثمانی، نوشته است: «اصل عهدنامه پادشاه علیین آرامگاه شاه صفی مغفور [در اصل به اشتباه: شاه عباس] را که البته در دفترخانه آن دولت ضبط است به سفیر مخصوص ما، میرزا جعفر [خان] نمایند که او صورتی از آن برداشته، ارسال دارد.» (نک. گزیده اسناد ایران و عثمانی، ۲۵۷/۱).

۲. اشاره امیر به اشغال اصفهان به دست افغان و به یغما رفتن اسناد و کتاب‌های خزائن صفویان است.

۳. افندی گفته‌های امیر را در مجلس هفتم بسیار دقیق ضبط کرده است.

جایی نرسیده بود، نمایندگان واسطه را کلافه کرد. گفتند: «در مجلس گذشته قرار این بود که دیگر از سلیمانیه حرف زده نشود، به مطلب دیگر ابتدا شود.» افندی تذکر نمایندگان واسطه را نادیده گرفت و دوباره از جنبه‌ای دیگر اصالت سواد عهدنامه‌های مورد استناد را پیش کشید و از امیر پرسید: اگر سواد عهدنامه‌های مضبوط در کتاب‌های مزبور فاقد اعتبار است، پس چرا عهدنامه منعقد در زمان نادرشاه و نیز عهدنامه اول [ارزنه‌الروم در] دوره فتحعلی‌شاه (۱۲۳۸ق)، براساس همین عهدنامه سلطان مراد با شاه‌صفی تنظیم است، چرا در آن زمان نگفتند عهدنامه مزبور اصالت ندارد و حالا در این پانزده سال چنین حرفی می‌زنند؟ (امیر، صورت‌مجلس هفتم؛ افندی، صورت‌مجلس هفتم).

امیر در پاسخ گفت: «جواب این مکالمات بسیار هست، اما اگر بگویم مجلس به طول می‌انجامد و مقصد اصلی از دست می‌رود، حالا که من موافق قرارداد مجلس سابق منتظر جواب حقوق ثابت هستم، اقدام» نمایم. پرسش‌های افندی تأمل‌برانگیز بود. از طرفی به نکته‌ای اشاره کرد. گفت: اگرچه به پایتخت عثمانی «از جانب اجنبی گزندی وارد نشده»، آشکار است که چندین بار «به سبب بروز احتراق در باب‌عالی، برخی اوراق (= اسناد) مهم سوخته است.» بعد حرفش را خلاصه کرد و گفت: «سواد عهدنامه‌ای که به شما دادم، بدون ذره‌ای شک و شبهه، همان عهدنامه‌ای است که میان سلطان مراد رابع و شاه‌صفی امضا و تصدیق شده است.» امیر گفت: «اگر بخواهم جواب بدهم به درازا می‌کشد.» (امیر، مجلس هفتم؛ افندی، مجلس هفتم).

امیر برای اینکه مسئله سلیمانیه بیش از این به درازا نکشد، ادامه نداد. پافشاری افندی بر اصالت عهدنامه بیره بود. زیرا اصالت «سواد» سند منوط به مقابله با «اصل» است تا برابری سواد با اصل ثابت شود. حرف اصلی امیر در دو مجلس اخیر همین بود. امیر از افندی می‌خواست برای اثبات ادعاهای خود «اصل» عهدنامه را ابراز کند، نه سواد آن را. موضع امیر اصولی بود. وزیر امور خارجه نیز بر آن صحه گذاشت. در بحث پیرامون محمره نوشت: «اگر می‌خواهند سرحد آنجا معلوم شود، «اصل» عهدنامه را که شاه‌صفی صفوی، انارالله، ممضی داشته، ابراز نمایند.» (سواد مکاتبات، ش. ۲: ۱۳۲).

#### مجلس دهم: ادامه بحث‌وجدل درباره معاهده زهاب

مجلس دهم<sup>۱</sup> در ۴ ذی‌الحجه ۱۲۵۹ برگزار شد. امیر در آغاز مجلس بار دیگر مسئله عهدنامه

۱. مجلس هشتم و نهم و بیشتر وقت مجلس دهم به موضوع محمره اختصاص یافته است.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۰۳

زهاب را پیش کشید و با استناد به آن، از قول امنای دولت خود گفت: سرحداران و پاشایان عثمانی در «روزهای فترت و انقلاب ایران» ارکان و شروط عهدنامه را نادیده گرفته و با حمله به قلمرو ایران، مناطق زیادی را به تصرف درآورده‌اند. از جمله:

«آخسقه و قارص و بایزید و وان و توابع بلده خوی مانند غازلی گل و محمودی و اباقای که مشهور به یزیدی‌خانه است و چهریق و الباق و کوی و حریر و شهرزور که سلیمانیه است و قلعه چولان و توابع آن‌ها تا پل خانقین عرب و عجم و از خوزستان این طرف شط‌العرب و سواحل بحرالعجم و سایرین که تفصیل آن‌ها کرات و مرات لساناً و مکاتبه به اولیای دولت علیه عثمانی اظهار و مرقوم شده است؛ بدون جهت و سبب که مخالفت عهود و موثیق عقلاً و شرعاً مطبوع نیست، عهد و میثاق را سهل انگاشته به تدریج این ولایات را ضبط کرده و متصرف شده‌اند.»  
امیر برای اثبات ادعای خود بار دیگر به دو متن مهم جغرافیایی که در اسلامبول به طبع رسیده، *جهان‌نما* و *جغرافیای مختصر*<sup>۱</sup>، استناد کرد و گفت: «حدود و سنور دولتین اسلام» در این دو کتاب که به «امضای دولتی هم رسیده است و همان مطابق است با عهدنامه سلطان مرادخان رابع [...] مفصلاً و مشروحاً نوشته شده و من همین مقاله حدود آن کتاب را در مجلس خامس ابراز و اظهار نموده سه طغرا سواد آن را به جناب مأمور مرخص عثمانی و مأمورین متوسطین هر سه داده‌ام و همگی را معلوم شده است.»

امیر در ادامه، سند تازه‌ای، «خریطة کتاب جغرافیای مختصر»، را نشان داد. مأموران واسطه گفتند: «این صفحه را به ما هم بدهید.» امیر پاسخ گفت: «نزد من مهندس نیست که صورت (= تصویر) آن را تواند بکشد.» مأموران متوسطین گفتند: «در نزد کلنل دینز، مأمور متوسط دولت فخمیه روسیه، مهندس هست. اگر اذن و اجازت می‌دهید او بیاید در منزل شما سه نسخه بردارد، این بنده درگاه قبول کرد.»<sup>۲</sup> (امیر، صورت مجلس دهم).<sup>۳</sup>

افندی در پاسخ امیر به دو مطلب اشاره کرد: یکی اینکه در مجلس خامس هنگام ارائه متن عهدنامه زهاب از *جهان‌نما*، بر «سهو و سقطات» آن کتاب صحه گذاشتم، دیگر آنکه: «مناطقی

۱. از این اثر به نام «ترجمه اطلس» نیز یاد شده است.

۲. نقشه اشاره شده توسط مهندس مأمور واسطه ترسیم شده و در اسناد انگلیس (اسکوفیلد: ۱۸۷/۱) به صورت سیاه‌وسفید چاپ شده است. با این توضیح:

Copy of part of a Map (not reproduced) in an Atlas printed at Constantinople, communicated by the Persian Plenipotentiary at the Tenth Conference of Erzeroum.

اصل نقشه به صورت رنگی در اسناد انگلیس (Vol. 1, 1843-44) هست. با این مشخصات:

F.O. 78/2711-P1790161

۳. افندی در صورت مجلس دهم به این عبارت اشاره نکرده است.

که شما ادعا می‌کنید، بدون شک و تردید مطابق عهدنامه، ملک حقیقی دولت علیّه [عثمانی] است.» وی برای اثبات سخنش گفت: «اگر جهان‌نما در نزد شما معتبر است، در همین کتاب، اورامان را جزو ممالک دولت علیّه نوشته، حال آنکه در تصرف ایران است.»

امیر در رد اظهارات افندی به‌ویژه عبارت پایانی او، استدلال درستی کرد: «هرگونه کتاب که در دولت عثمانی تصنیف و طبع شده باشد، بدیهی است که سند دولت مشارالیها نخواهد بود؛ چراکه مصنف و طباع هر دو، ملاحظه نفع دولت متبوع خود را بالضروره می‌کنند، اما هرچه دولتی که مدعی است، در این‌گونه کتب ممضای دولت مشارالیها، سند برای مدعی خود پیدا [کند] و به دست آورد، لامحاله بسیار مناط و معتبر خواهد بود، چنانکه معلوم می‌شود؛ چون همان سند یعنی عهدیه (= عهدنامه) را جای انکار نبوده است، به‌ناچار از غایت وضوح ثبت و ضبط کرده است. علی‌هذا، همان صورت عهدیه کتاب جهان‌نما را که در اسلامبول طبع شده است را صحیح می‌دانم» (امیر: همان؛ افندی: همان)، اما آن نواحی که «ملک صریح و صحیح دولت علیّه ایران است، و مصنف کتاب مزبور محض ملاحظه نفع دولت خود آن‌طور نوشته و جناب افندی برای خود دلیل اتخاذ فرمودند» مناط اعتبار نیست (امیر: همان).<sup>۱</sup>

مجلس دهم با قول افندی برای ارائه برخی «اوراق و خریطه» پایان یافت. در مجلس سیزدهم (۱۳ ذی‌الحجه) افندی سراغ دو کتاب استنادشده امیر رفت و از او پرسید: در دوسه مجلس اخیر، شما بیان می‌کنید که «مقدمه جهان‌نما به امضا و تأیید پادشاه وقت [عثمانی] رسیده است، این گفته شما در کجای کتاب مزبور مسطور است؟» و درباره کتاب دیگر پرسید: «اگر این ترجمه اطلس<sup>۲</sup> مناط و معتبر است، چرا در مکالمه محمره ابراز و ارائه نشد؟»

افندی با این پرسش‌ها خواست نقطه قوت استدلال امیر را زیر سؤال ببرد. امیر با تسلط پاسخ او را داد: «در باب جهان‌نما، لفظ امضای دولتی گفته‌ام و در باب ترجمه اطلس، مهر دولتی افاده کرده‌ام که عبارت از طغرا باشد.» سپس افزود: در جواب جناب شما که گفتید: «ترجمه اطلس را چرا در مکالمه محمره ابراز نکردم»، این است که: هر مأمور، اطاعت امر دولت متبوع خود را لازم و واجب می‌شمارد و امنای دولت علیّه ایران، دستورالعملی که به من مرقوم داشته‌اند، من هم محض امتثال امر اطاعت کرده‌ام (امیر، صورت مجلس یازدهم).

در ادامه مجلس دوازدهم نمایندگان واسطه درخواست کردند مذاکره درباره مسئله حدود پایان یابد و به موضوعات دیگر پرداخته شود. با موافقت نمایندگان طرفین از مجلس سیزدهم

۱. افندی مطالب امیر را کم‌وبیش ضبط کرده است (افندی، صورت مجلس دهم).

۲. منظور همان کتاب جغرافیای مختصر است.



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۰۵

تا هیجدهم (آخرین مجلس) موضوعات مختلف دیگر به بحث و گفت‌وگو گذاشته شد. تنها در مجلس هجدهم نماینده عثمانی یک بار دیگر برای ادعاهای ارضی دربارهٔ محمره، سلیمانیه و زهاب پای عهدنامهٔ سلطان مراد رابع با شاه‌صفی را پیش کشید و حرف‌های قبلی را تکرار کرد و بعد از اینکه حرف‌هایش را گفت، علی‌رغم مخالفت نمایندگان سه دولت، به‌صورت یک طرفه به مذاکرات پایان داد (افندی، صورت‌مجلس هجده).

### نتیجه‌گیری

روابط ایران و عثمانی در طول سده‌های متمادی همراه با جنگ‌و‌صلح بود. میان دو دولت، عهدنامه‌های متعددی منعقد شد. بعد از معاهدهٔ زهاب، هشتاد و چهار سال روابط مسالمت‌آمیز برقرار شد. از برافتادن صفویان تا برآمدن قاجاران، روابط بر مدار جنگ‌و‌صلح ادامه یافت. معاهدهٔ گردان بر مبنای معاهدهٔ زهاب منعقد شد. در دورهٔ فتحعلی‌شاه، بعد از پایان عملیات نظامی تنبیهی ایران، نمایندگان دو طرف در ارضروم وارد مذاکره شدند و در پایان مذاکرات، معاهدهٔ اول ارضروم (۱۹ ذی‌القعدة ۱۲۳۸) به امضا رسید. در دورهٔ محمدشاه، به‌سبب تجاوز سپاه عثمانی به محمره (۱۲۵۳ق) و تعدیات دیگر، به‌ویژه قتل عام کربلا در ۱۲۵۸ق، روابط دو کشور رو به وخامت گذاشت تا جایی که دو کشور در آستانهٔ جنگ قرار گرفتند. اما با وساطت نمایندگان روس و انگلیس مقرر شد، نمایندگان چهار دولت در مجلسی در ارزنة‌الروم حضور یابند و با گفت‌وگو و مذاکره به اختلافات پایان دهند. نخستین مجلس کنفرانس ارزنة‌الروم در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ برگزار شد. مذاکرات چهار سال و دو ماه و یک روز ادامه یافت. در هجده دور مذاکرات بیشتر مسائل مورد اختلاف طرح و گفت‌وگو شد. بیشترین اختلاف دربارهٔ مسائل مربوط به حدود بود. چند مجلس به مذاکره دربارهٔ ادعاهای ارضی اختصاص یافت. نمایندگان ایران و عثمانی هر یک به روش‌های مختلف درصدد اثبات ادعاهای خود بودند. از جمله استناد به منابع تاریخی و جغرافیایی. نخستین بار در مجلس پنجم میرزا تقی‌خان با استناد به متن عهدنامهٔ زهاب در کتاب جهان‌نمای کاتب چلبی به دفاع از دعاوی خود پرداخت و نمایندهٔ عثمانی را در موضع ضعف قرار داد. انوری افندی بعد از مجلس پنجم به تکاپو پرداخت تا منابعی برای رد دعاوی میرزا تقی‌خان بیابد. او در مجلس هفتم سه کتاب دستورالانشاء، تاریخ نعیمه و تاریخ گلشنِ معارف را ارائه کرد و گفت: متن عهدنامهٔ مندرج در این آثار معتبر است و متن مندرج در جهان‌نمای کاتب چلبی دارای «سهو سقطاط» است. ارائهٔ دو تحریر مختلف از متن عهدنامه از سوی نمایندگان طرفین منجر به بروز بحث و جدل‌های فراوان دربارهٔ اصالت عهدنامهٔ زهاب شد. اصرار هریک از طرفین بر اصالت متنی که ارائه کرده بودند، به نوعی تا

مجلس دهم کنفرانس ادامه یافت. انوری افندی کوشید اصالت سواد معاهده مندرج در کتاب‌های مذکور را اثبات کند؛ در مقابل میرزا تقی‌خان ضمن تأکید بر اصالت متن مندرج در جهان‌نمای کاتب چلبی، از نماینده عثمانی خواست «اصل» معاهده را که می‌باید در خزانه عثمانی موجود باشد، ارائه کند. وی با اشاره به اینکه پایتخت عثمانی برخلاف پایتخت صفویان، اشغال نشده است، معتقد بود اصل عهدنامه ارسالی شاه‌صفی به سلطان مراد باید در خزانه سلاطین عثمانی در استانبول موجود باشد. از دید او «سواد» عهدنامه تنها زمانی معتبر است که با «اصل» مقابله و برابر شده باشد و تا زمانی که اصل عهدنامه ارائه نشود، سوادهای ارائه‌شده از سوی نماینده عثمانی فاقد اعتبار است. بدین ترتیب در مجلس ششم و هفتم مناقشه‌ای بر سر اصل و سواد عهدنامه میان نمایندگان طرفین درگرفت که تا یک سده بعد به موضوع مناقشه‌برانگیز میان نمایندگان ایران و عثمانی در کمیسیون‌ها تحدید حدود تبدیل شد.<sup>۱</sup>

---

۱. از لطف و همکاری دو فرهیخته گرامی سپاسگزارم. استاد کاوه بیات، اسناد منتشر نشده انگلیس را در اختیارم گذاشتند و دکتر جمشید نوروزی جُستار حاضر را پیش از انتشار، مطالعه کردند و نکاتی را یادآور شدند.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۰۷

## منابع

### کتاب‌ها و مقالات

- آتش، صبری (۱۴۰۲) «عهدنامه زهاب: افسانه‌ای بنیادین یا سندی اساسی»، ترجمه نصرالله صالحی، *ایران ورجاوند*، (۱-۲۶)، ۳۹-۵.
- آدمیت، فریدون (۲۵۳۵) *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی.
- اصفهان‌ی، محمدمعصوم بن خواجگی (۱۳۶۸) *خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفی صفوی)*، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.
- اقبال، عباس (۱۳۸۵) *میرزا تقی خان امیرکبیر*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: توس.
- انوری افندی، سید سعدالله (۱۴۰۲) *سفارت‌نامه ایران: اسناد، مکاتبات و صورت‌مجلس مذاکرات ارزنه-الروم ۱۲۵۹-۱۲۶۳ هجری قمری*، تصحیح، ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه، توضیحات و پیوست-ها: نصرالله صالحی، صفيه خدیو، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- پورگشتال، هامر (۱۳۶۷) *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به تصحیح جمشید کیان‌فر، تهران: زرین.
- پیرنیا، حسین (مؤتمن‌الملک) (۱۳۲۶ق) *مجموعه معاهدات دولت علیه ایران با دول خارجه*، تهران: مطبعة فاروس.
- تفرشی، ابوالمفاخر (۱۳۸۸) *تاریخ شاه‌صفی (تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۵۲ق)*، به تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- روزنامه سفر سلطان مراد چهارم به ایران و تبریز (۱۰۴۵-۱۰۴۴)*، به تصحیح یونس زیرک، *منزل‌نامه بغداد (۱۰۴۹-۱۰۴۸)*، به تصحیح خلیل ساحلی اوغلو، ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه، توضیحات و پیوست‌ها: نصرالله صالحی، تهران: طهوری.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲) *تاریخ در ترازو (درباره تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری)*، تهران: امیرکبیر.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۶) «رویارویی ایران و عثمانی بر سر بغداد (۱۰۴۸-۱۰۴۹/۱۶۳۸-۱۶۳۹)»: علل و نتایج»، *مطالعات و تحقیقات تاریخی*، (۱۵)، ۹۹-۱۲۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) «لشکرکشی سلطان مراد چهارم به ایروان و تبریز: علل و نتایج (۱۰۴۵-۱۰۴۴ق)»، *تاریخ اسلام و ایران*، ۱۹(۱)، ۷۷-۱۰۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۹) «بررسی تطبیقی گزارش‌های نمایندگان ایران و عثمانی در مذاکرات ارزنه‌الروم (۱۲۶۳-۱۲۵۹)»، *مطالعات آسیای صغیر*، (۱۰)، ۲۶-۹.
- فریدون‌بیگ (۱۲۷۴ق) *منشآت السلاطین یا مجموعه منشآت فریدون‌بیگ*، استانبول: دارالطباعت العامره.
- گزیده *اسناد سیاسی ایران و عثمانی (۱۳۶۹)* واحد نشر اسناد، جلد ۱، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- گودرزی، بهروز (۱۴۰۰) *مرزهای غربی ایران صفوی*، تهران: نگارستان اندیشه.

۱۰۸ / مذاکرات ارزنه‌الروم و بروز نخستین بحث‌وجدل‌ها دربارهٔ اصالت و اعتبار عهدنامهٔ زهاب... / صالحی

ناطق، هما (۱۳۶۸) / ایران در راهیابی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴، پاریس: خاوران.  
واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۲) / ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم (۱۰۷۱-۱۰۳۸)،  
حدیقهٔ ششم و هفتم از روضهٔ هشتم خلد برین، به تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و  
مفاخر فرهنگی.  
وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر (۱۳۸۳) / تاریخ جهان‌آرای عباسی، به تصحیح سید سعید  
میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

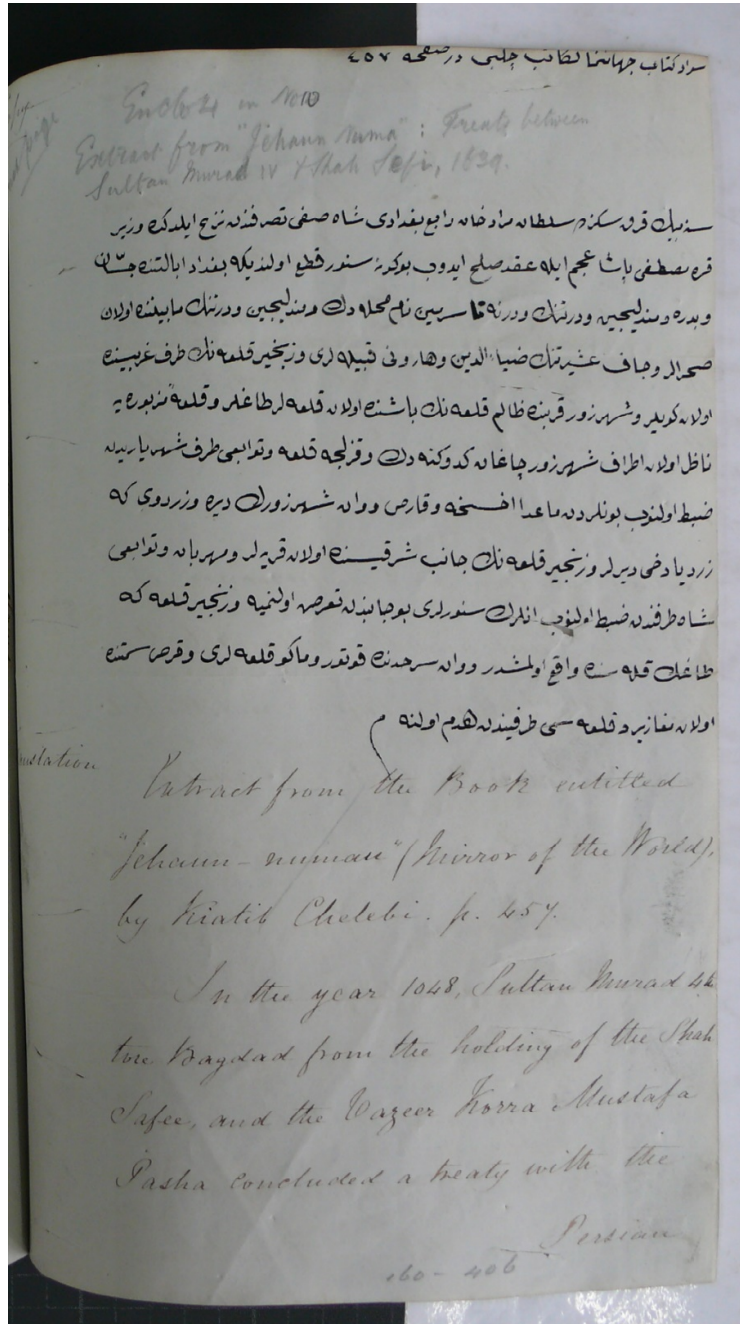
### اسناد و نسخه‌های خطی

اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، جلد ۵۵، شماره ۱۹.  
اسناد وزارت امور خارجه، کتابچهٔ سواد مکاتبات، شماره ۱۸.  
اسناد وزارت امور خارجه، کتابچهٔ سواد مکاتبات، شماره ۲.  
اسناد وزارت امور خارجه، کتابچهٔ سواد مکاتبات، شماره ۶.  
اسناد وزارت امور خارجه، کتابچهٔ سواد مکاتبات، شماره ۷.  
اسنادی از روند انعقاد عهدنامهٔ دوم ارزنه‌الروم (۱۲۶۴-۱۲۵۸)، (۱۳۷۷)، به کوشش نصرالله صالحی،  
تهران: وزارت امور خارجه.  
انوری‌زاده السید محمد سعدالله انوری افندی، سفارت‌نامهٔ ایران، اسلامبول، کتابخانهٔ سلیمانیه، خطی،  
شماره ۱۴۴۹.  
مشیرالدوله تبریزی، میرزا جعفرخان، رسالهٔ تحقیقات سرحدیه، کتابخانهٔ مجلس، خطی، شماره ۲۷۷۵.

Ateş, Sabri (2013), *the Ottoman-Iranian Borderlands-Making a Boundary, 1843-1914*, New York: Cambridge University Press.  
Aykun, İbrahim (1995), *Erzurum Konferansı (1843-1847) ve Osmanlı-İran Hudut Antlaşması, Atatürk Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Tarih Anabilim Dalı, Doktora Tezi, Erzurum.*  
Güngörürler, Selim (2020), "The belated consummation of the Ottoman-Safavid peace of Zuhab, 1639-1643", *Archivum Ottomanicum*, Edited by Barbara Kellner-Heinkele – Pal Fodor, No. 37, Harrassowitz, Verlag. Wiesbaden.  
Kılıç, Remzi (2001), *XVI. ve XVII. Yüzyıllarda Osmanlı-İran Siyasî Antlaşmaları*, İstanbul: Tez Yayınları.  
Schofield, Richard (ed.) (1989), *The Iran-Iraq Border (1840-1958), Negotiations Culminating in the Treaty of Erzeroum, 1840-1847*, Archive Editions, Vol. 1.  
TURKEY, ERZEROUM COMMISSION, Lt. COL: WILLIAMS & Mr. CURZON, *BOUNDARY BETWEEN TURKEY & PERSIA*, Vol. 1, 1843-44.

<p>صورت عقد مصالحه و شروط صلح ایلچی در تاریخ نعیم، صحیفه ۶۸۶ فی جلد اول<sup>۱</sup></p>	<p>سواد کتاب جهان‌نما لکاتب چلبی در صفحه ۲۴۵۷</p>
<p>بعض اراضی و قلاعک شاه طرفندن ضبط اولنمسنه التماس ایدوب سردار اعظم اصلاً قلاق طوتمیوب مساعدت کوسترمیوب مابینده عظیم قیل و قالدن صکره بو وجهله قرار ویردیله: بغداد ایالتندن جسان و بدره و مندلیجین و درنه و درتنک تا سرمیل نام محله دک مابینده اولان صحرالر و جاف عشیرتنک ضیالالدین و هارونی قبیله لری و زنجیرقلعه سنک طرف غربی سنده اولان کویلر و شهرزول قربنده ظالم قلعه سنک بالاسنده اولان طاغلرک قلعه مزبوره یه ناظر اولان اطرافی شهر زوله چیقان کدوکه دک و قزلجه قلعه و توابعی طرف شهریار یدله ضبط اولنوب بونلردن ماعدا اخسقه و قارص و وان و شهرزول و بغداد و بصره نک سائرلری داخلنده اولان قلاع و بقاع و نواحی و اراضی و جبال و تلال شاه جانبندن قطعاً دخل و تعرض اولنمیه و مندلیجیندن درتنکه وارنجه اولان قلاع و بیره و زردوی که زمرد مأوا دخی دیرلر و زنجیرقلعه سنک جانب شرقی سنده اولان قریه لر و قلعه لر و اورمان و توابعی اولان قریه لر و مهربان و توابعی شاه جانبندن مضبوط اولوب انلرک سنورلری داخلنده اولان یرلره طرف سلطنتدن مداخله النمیه و زنجیر قلعه سی که طاغک قله سنده واقع اولمشدر و وان سرحدنده اولان قوتور و ماکو و قارص جانبندن مغازبرد نام قلعه لر طرفیندن هدم اولنه، والسلام.</p>	<p>سنه بییک فرق سکز که سلطان مرادخان رابع بغدادی شاه صفی تصرفندن نزع ایلدکده وزیر قره مصطفی پاشا عجم ایله عقد صلح ایدوب بوکونه سنور قطع اولندیکه: بغداد ایالتنده جسان و بدره و مندلیجین و درتنک و درنه تا سرمین [سرمیل] نام محله دک و مندلیجین و درتنک مابیننده اولان صحرالر و جاف عشیرتنک ضیالالدین و هارونی قبیله لری و زنجیر قلعه نک طرف غربی سنده اولان کویلر و شهرزور قربنده ظالم قلعه نک باشنده اولان قلعه لر طاغلر و قلعه مزبوره یه ناظر اولان اطراف شهرزور چاغان کدوکنه دک و قزلجه قلعه و توابعی طرف شهریار یدله ضبط اولنوب بونلردن ماعدا اخسقه و قارص و وان شهر زورک دیره و زردوی که زردیا دخی دیرلر و زنجیر قلعه نک جانب شرقی سنده اولان قریه لر و مهربان و توابعی شاه طرفندن ضبط اولنوب انلرک سنورلری بو جانبندن تعرض اولنمیه و زنجیر قلعه که طاغک قله سنده واقع اولمشدر و وان سرحدنده قوتور و ماکو قلعه لری و قرص [قارص] سمتنده اولان مغازبرد قلعه سی طرفیندن هدم اولنه.</p>

1. TURKEY, ERZEROUM COMMISSION, Lt. COL: WILLIAMS & Mr. CURZON, BOUNDARY BETWEEN TURKEY & PERSIA, Vol. 1, 1843-44, 78/2711-P1790043  
 2. TURKEY, ERZEROUM COMMISSION, Lt. COL: WILLIAMS & Mr. CURZON, BOUNDARY BETWEEN TURKEY & PERSIA, Vol. 1, 1843-44, 78/2711-P1790041.



صورت عقد مصالحه و شروط صلح المصحح در تاریخ نیمه صحیفه ۶۸۶ فی جلد اول

بعضه اراضی و قلاع شاه طرفه ضبط و نسخه التماس لردوب سردار اعظم اصدا قولاده لردنجیب  
ساعت کوسه سید مابین عظیم قیل و فالانصکه بر وجهه قرار و پریدر بندایالسنه جساک و بدو  
و سنجیمه و درنه و در تنگ ناسرین نام محله ده مابین اولاد سجاول و جاف عشیرتک ضیا الدین  
و هاروی قیده لری و زنجیر قلعه سنک طرف غنیمت اولاد کوبید و شهر زول قرین طاق قلعه سنک  
بالاسن اولاد طاق قلعه نریدر ناظر اولاد اطراف شهر زوله پیفانه کدو که ده و قرین قلعه  
و تالابی طرف شهر باریدر ضبط اولاد نریدر ماعدن اسسکه و قاری و واده و شهر زول و بنداد  
و بعضه نلس سارلی داخله اولاد قلاع و بیاض و نواحی و اراضی و صیال و تلاله شاه جانبند قطعاً و  
و نرینه اولمیه و سنجیمه در تنگ و زنجیر اولاد قلاع و بیج و زرد و بیکه زرد ساواد فی دیرل و زنجیر  
قلعه سنک جانب شرقیه اولاد قیرل و قلعه لرد اورمانه و تالابی اولاد قیرل و مربربان و تالابی  
شاه جانبند مضبوط اولاد سارلی داخله اولاد برلج طرف سلطنته مدخله اولمیه و زنجیر  
قلعه سیکه طاق قلعه واقع اولاد و واده سرحد اولاد قوندر و مالکو و قاری جانبند مغایر  
نام قلعه لرد طرفینده هم اولاد و السلام

Excerpt from the "Annals" of Naemann  
Vol. 1. p. 686; being the "manner in which  
peace was concluded, and the Ambassador's  
'Conditions of peace.'  
He (the ambassador Tarookkhan) begged that certain lands and fortresses should be left in the possession of the Shah, but the Commander-in-Chief would not listen thereto, nor show any indulgence

162-406 after

### List of sources with English handwriting

- Adamiyat, Fereydu (2535), Amirkabir and Iran, Tehran: kwarazmī. [in Persian]
- Ateş, Sabri (1402), "Treaty of Zohab, 1639: Foundational Myth or Foundational Document?"  
Translated by Nasrollah Salehi, Iran Verjavand, Vol. 6, No.1-2, p. 5-39. [in Persian]
- Documents from the process of concluding the second treaty of Erzurum (1377), by Nasrollah Salehi, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. [in Persian]
- Enveri Zadeh El-Seyed Mohammad Saadullah Enveri Effendi, İran Sefāretnāmesi (Embassy of Iran), Istanbul, Sulaymaniyah Library, Manuscript, No. 1449. [in Ottoman Turkish]
- Enveri Zadeh El-Seyed Mohammad Saadullah Enveri Effendi (1402), Sefāratnām-e Iran (Embassy of Iran), Introduced, Annotated & Translated From Original Ottoman Turkish by Nasrollah Salehi and Safiye Khadiv, Tehran: Bonyād-e Moghofāt-e Afshar Press. [in Persian]
- Esfahani, Mohammad Masoum b. Khawajgi (1368), Kholasatol-siar (History of Shah Safi), Edited by Iraj Afshar, Tehran: 'Elmī va Farhangī Publications. [in Persian]
- Fereydu Bey (1274 AH), Monša'āt ul-Salātīn or Fereydu' Bey's collection of correspondence, Istanbul: Dār ul-ṭibā'at al-Āmīra. [in Persian]
- Gozīdeh-e Asnād-e Siyāsī-ye Iran va Osmani (Selection of Iranian and Ottoman Political Documents (1369), Vol. 1, Tehran: Ministry of Foreign Affairs. [in Persian]
- Godarzi, Behrouz (1400), Iran's Western Borders during the Safavid Period, Tehran: Negārestān-e Andīseh Press. [in Persian]
- Iqbal, Abbas (1385), Mīrzā Taqī k̄ān-e Amīrkabīr, by Iraj Afshar, Tehran: Tūs. [in Persian]
- Ministry of Foreign Affairs documents, Ketābč-e Savād-e Mokātebāt, No. 2. [in Persian]
- Ministry of Foreign Affairs documents, Ketābč-e Savād-e Mokātebāt, No. 6. [in Persian]
- Ministry of Foreign Affairs documents, Ketābč-e Savād-e Mokātebāt, No. 18. [in Persian]
- Ministry of Foreign Affairs documents, supplementary documents, Vol. 55, No 19. [in Persian]
- Mošīr ul-Dowlah Tabrīzī, Mīrzā ja'far k̄ān, Rīsāleh-e Tahqīqāt-e Sarḥaddīyah, Majlīs Library, Manuscript, No. 2775. [in Persian]
- Natīq, Homa (1368), Iran dar Rahyābī-ye Farhangī, 1834-1848, Paris: k̄āvarān. [in Persian]
- Pirniya, Hossein (Mo'tamīn ul-Molk) (1326 AH), Majmū'eh Mo'āhedāt-e Dowlat-e 'Elīyye Iran bā Doval-e k̄āreje (Iran's treaties with foreign countries), Tehran: Farous Publishing House. [in Persian]
- Porgheshtal, Hammer (1367), History of the Ottoman Empire, translated by Mirza Zaki Aliabadi, edited by Jamshid Kianfar, Tehran: Zarīn. [in Persian]
- Roūznāme-ye Safar-e Soltān Morād IV be Iravan va Tabriz (The Journal of Sultan Murad IV's Campaigns of Yerevan and Tabriz) (1044-45 AH/1635 AD), Edition and Introduction by Yunus Zeyrek, [and] Manzelname-ye Baghdad (The Gazetteer of the Baghdad Invasion), (1048-49 AH/1638-39 AD) Edition and Introduction by Halil Sahillioğlu, Introduced, annotated, attachments and translated from original Ottoman Turkish Texts by Nasrollah Salehi, Tehran: Tahouīri Publishers, 1390. [in Persian]
- Salehi, Nasrollah (1388), "Sultan Murad IV's campaign to Yerevan and Tabriz: causes and results (1044-1045 A.H.)", Quarterly Journal of the History of Islam and Iran, Vol. 19, No.75, p.106-77. [in Persian]
- Salehi, Nasrollah (1399), "A comparative study of the reports of Iranian and Ottoman representatives in the negotiations of Erzurum (1259-1263 A.H.)", Quarterly Journal of Asia Minor Studies (Academy Special), vol. 10, 26-9. [in Persian]
- Salehi, Nasrollah (Spring 1386), "Iranian and Ottoman confrontation over Baghdad (1048-1049/1638-1639): causes and results", Historical Studies and Research Quarterly, Vol.



15. [in Persian]  
Tafreshi, Abu al-Mafakher (1388), *Tārīk-e šāh Safī* (History of Iran's Developments in 1038-1052 A.H.), edited by: Mohsen Bahramnejad, Tehran: *Mirāt-e Maktūb*. [in Persian]  
Vaḥīd Qazvīnī, Mīrzā Moḥammad Tāher (1383). *Tārīk-e jahān-Ārāy-e 'Abāsī*, edited by Seyed Saeed Mir Mohammad Sadegh, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [in Persian]  
Vale Qazvini Isfahani, Mohammad Yusuf (1382). Iran during the time of Reign of Shāh safī and šāh 'Abbās II (from 1628 until 1661 A.D) (6th and 7th Hadiqa of the 8th Rowzah) - *ḳold-e Barīn*, edited and Annotated by M. R. Nasiri, Tehran: Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries, Tehran. [in Persian]  
Zarin Koob, Abdul Hossein (1362), *Tārīk dar Tarāzū*, Tehran: Amīrkabīr Publications Institute. [in Persian]



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

**Erzeroum Conference: The First Debates and Controversies about the  
Authenticity and Validity of the Zohab treaty (1843-1847)<sup>1</sup>**

Nasrollah Salehi<sup>2</sup>

Received: 2023/06/25

Accepted: 2023/09/28

**Abstract**

Iran-Ottoman relations were very vicissitudinous during six centuries. The two states concluded various agreements to end the war and establish peace. Among the treaties, the two treaties of Zohab (1639/1049) and Erzeroum (1847/1263) are very important. Because it was the basis for settling disputes and concluding subsequent agreements. Until the conference of Erzeroum (1259-1263), no doubts were expressed about the “originality and validity” of the Zohab Treaty. Iranian and Ottoman representatives for the first time, in the fifth session and later in several other sessions of Erzeroum negotiations, while accepting the "authenticity" of the treaty, engaged in a serious debate about the "originality and validity" of the existing copies. In this research, the arguments of the representatives of the parties regarding the originality and validity of the Zohab treaty have been explained using the descriptive-analytical method and relying on unpublished documents. The findings of the research show that Mirza Taghi Khan, insisting on the necessity of presenting the "original" of the treaty by the Ottoman representative, did not accept the "copies" presented by him and for this reason, it has prevented him from proving her territorial claims in Erzeroum negotiations.

**Keywords:** Zohab Treaty, Erzeroum conference, Mirza Taghi Khan, Envri Effendi, Iran, Ottoman

---

1. DOI: 10.22051/hii.2023.44240.2818

2. Department of History, Farhangian University, Tehran, Iran. [n.salehi@cfu.ac.ir](mailto:n.salehi@cfu.ac.ir)  
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۳۷-۱۱۵

## نخستین اختلاس بانک ملی ایران: زمینه‌های بین‌المللی و پیامدهای سیاسی قضایی آن بر حکومت پهلوی<sup>۱</sup>

محمد مهدی فراغت<sup>۲</sup>

مرتضی دهقان نژاد<sup>۳</sup>

فریدون الهیاری<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۰۳

### چکیده

خواستۀ ملت ایران برای تأسیس بانک ملی به منظور کاهش نفوذ سیاسی و اقتصادی بانک‌های خارجی در دوره پهلوی اول جامۀ عمل پوشید. در تأسیس این مؤسسه متخصصان آلمانی نقش پررنگی داشتند، ولی اختلاس دکتر لیدن بلانت (ریاست بانک) به وجهه و عملکرد بانک آسیب رساند. این مقاله با تکیه بر اسناد و منابع تاریخی با روش تاریخی، چگونگی تأثیر سازوکار رویدادهای بین‌المللی بر اولین اختلاس بانک ملی ایران را بررسی و دستاوردهای قضایی و سیاسی آن را برای دولت پهلوی اول بیان می‌کند. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که مدت زمان کوتاهی بعد از تأسیس بانک ملی، جهان گرفتار بزرگ‌ترین بحران اقتصادی شد. این امر همراه با کاهش ارزش پول ملی ایران و سقوط لیره استرلینگ زمینه‌های اختلاس هیئت مدیره بانک را فراهم کرد. همچنین افزایش روابط بین‌المللی با تأسیس جامعه

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2021.32390.2292

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول):

m.m.faraghat@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران: m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران: f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

- داوری و پذیرش مقاله مرحوم دکتر الهیاری، پیش از فوت وی صورت گرفته است.

- این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «تحلیل و بررسی تاریخی تحول نظام پولی و مالی ایران در دوره پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۴ ش)» دانشگاه اصفهان در سال ۱۴۰۲ است.

ملل موجب تلاش ایران برای نشان‌دادن مشروعیت نظام قضایی نوین ایران پس از لغو کاپیتولاسیون نزد افکار عمومی دنیا شد. برگزاری دادگاه اختلاس دستاورد تبلیغاتی مناسبی در این زمینه برای دولت ایران فراهم کرد.

**کلیدواژه‌ها:** بانک ملی، لیندن بلانت، بحران اقتصادی دنیا، سیستم قضایی نوین ایران

#### مقدمه

تلاش برای تأسیس بانک ایرانی هم‌زمان با انقلاب مشروطه در میان سران انقلاب و مردم شکل گرفت، اما به‌واسطه کارشکنی روسیه و انگلستان و بعدها جنگ جهانی اول و اوضاع نابسامان اقتصادی و سیاسی کشور به بوتۀ فراموشی سپرده شد؛ ولی در دوره پهلوی اول یکی از آرزوهای ایرانیان، تأسیس بانک ملی تحقق یافت. برای مدیریت این مؤسسه از دکتر لیندن بلانت<sup>۱</sup> کارشناس آلمانی دعوت شد. بانک ملی با سرمایه‌ای ناچیز (بیست میلیون ریال که فقط ۸ میلیون ریال آن پرداخت شد) به وجود آمد و از روز ۱۷ شهریور ۱۳۰۷ شروع به کار کرد. بلانت در دوره ریاستش اقدامات بحث‌برانگیزی همچون استخدام بی‌رویه آلمانی‌ها، بی‌توجهی به هیئت نظار بانک، سوءرفتار با بانک شاهنشاهی، گسترش بانک با تأسیس شعب زیان‌ده در شهرستان‌ها، برقراری روابط فراقانونی با تیمورتاش (وزیر دربار)، انجام معاملات مشکوک و اقدام مخاطره‌آمیز تجارت خارجی برای تهیه ارز انجام داد.

مدت زمان کوتاهی پس از تأسیس بانک ملی، دنیا درگیر بحران بزرگ اقتصادی و تنزل فاحش ارزش لیره استرلینگ شد که یکی از پیامدهای آن، عدم فروش کالاهای صادراتی متعلق به بانک ملی و زیان‌دهی این مؤسسه شد. هیئت‌مدیره بانک برای مثبت نشان‌دادن بیلان (ترازنامه) سالیانه اقدام به داده‌سازی کرد. هیئت نظار بانک در بازرسی‌های خود متوجه تخلفات متعدد بلانت و همکاران آلمانی وی شدند و پرونده قضایی علیه آن‌ها به گردش درآوردند.

در علم حقوق اختلاس به معنای تعدیات کارمندان دولت است که در رابطه با انجام وظیفه دولتی خود نسبت به اموال و وجوه عمومی و بیت‌المال صورت می‌گیرد و به عبارت دیگر اختلاس نوع خاصی از خیانت در امانت محسوب می‌شود. براساس مواد ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۷ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ تمامی اتهامات بلانت و همکارانش جزء موارد اختلاس محسوب می‌شد. این اختلاس به دلایل افراد مهم درگیر این ماجرا (رئیس بانک و وزیر دربار)، حجم زیاد زیان مالی از سوءمدیریت (مبلغی فراتر از سرمایه پرداختی اولیه بانک) و زمان وقوع

---

1. Lindenblatt

آن (هم‌زمانی با بحران جهانی و نوپایی مؤسسه بانک ملی) مهم‌ترین پرونده اختلاس بانک ملی است که با کمک دولت توانست از ورطه ورشکستگی نجات یابد.

همچنین پرونده قضایی این جریان، چالش مهمی برای نشان‌دادن مشروعیت نظام قضایی جدید ایران نزد افکار عمومی کشورهای غربی بود. درباره پیشینه پژوهش تنها مقاله قاسملو با عنوان بازخوانی پرونده محاکمه دکتر لیندن بلات، اولین رئیس بانک ملی ایران تنها به ذکر روند جلسات دادگاه می‌پردازد، اما می‌توان گفت با وجود اطلاعات پراکنده، تحقیق مستقلاً که علل و عوامل این پرونده با پیامدهای قضایی آن را به‌طور کامل بررسی کند، انجام نشده است. این مقاله درصدد است با استفاده از روش تحقیق تاریخی با استفاده از اسناد، نشریات و کتاب‌های تاریخی به تبیین موضوع بپردازد.

#### وضعیت آلمان و حضور کارشناسان آلمانی در ایران

پس از خاتمه جنگ جهانی اول جمهوری وایمار از (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م) در آلمان تشکیل شد و درحالی‌که آلمان با پذیرش پیمان ورسای و پرداخت غرامت جنگی در وضعیت بد اقتصادی به سر می‌برد تورم اسکناس (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م) این وضعیت را بدتر کرد. چاپ بی‌رویه اسکناس موجب بالارفتن قیمت‌ها و کاهش ارزش مارک در مقایسه با پول سایر کشورها شد و این جریان به شکل شگفت‌انگیزی ادامه یافت. در پایان سال (۱۹۲۳م) در مجموع ۴/۹۷×۱۰<sup>۳۰</sup> مارک<sup>۱</sup> در گردش بود و نرخ تورم سالانه به ۱۸۲ میلیارد درصد رسید (فرگوسن، ۱۳۹۶: ۱۳۱). در (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م) آمریکایی‌ها برای تضمین پرداخت غرامات آلمان تدابیری اندیشیدند و طرح داوز<sup>۲</sup> را پیشنهاد کردند.

به موجب این طرح قوای فرانسه ناحیه روهر آلمان را ترک می‌کردند غرامات تعیین‌شده کاهش می‌یافت و تسهیلاتی برای آلمان فراهم می‌شد تا از دولت‌های خارجی وام دریافت کند (پالمر، ۱۳۸۶: ۱۳۵۴/۲)، اما این طرح، سیاست انقباضی بر آلمان تحمیل کرد که نتیجه آن بیکاری زیاد و استقراض هنگفت خارجی بود.

تأمین منابع مالی این استقراض تنها توسط آمریکا عرضه می‌شد. در (۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م) به‌سبب آغاز بحران اقتصادی، اعتبارات آمریکا به آلمان قطع شد (تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۲۱). در این زمان پرداخت غرامت جنگی به دولت‌های متفق بر مشکلات اقتصادی آلمان می‌افزود. هوور<sup>۳</sup>

۱. برابر با ۹۷/۴ نانیلیون (کویتیلیون) مارک = ۹۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ مارک

2. Dawes Plan  
3. Hoover

رئیس‌جمهور آمریکا پیشنهاد داد برای کلیه دیون دولتی آلمان یک سال مهلت پرداخت در نظر گرفته شود (والترز، ۱۳۷۲: ۲۶۱)، زیرا اگر برای بازپرداخت غرامات پافشاری می‌شد، آلمان با ورشکستگی کامل مواجه می‌شد.

دولت آلمان برای تهیه ارز خارجی، کاهش بیکاری و نفوذ اقتصادی، سیاست استخدام کارشناسان آلمانی در کشورهای دیگر را در پیش گرفت. بلانت پس از ریاست بانک ملی در استخدام افراد آلمانی با حقوق و مزایای بالا در رده‌های مدیریت بانک تمام تلاش خود را به کار برد. به‌طور مثال فوگل با حقوق ماهیانه ۵۰۰۰ تومان استخدام شد (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۷). درحالی‌که حقوق ماهیانه وکلای مجلس ۳۰۰ تومان، وزرا ۷۰۰ تومان، پاسبان ۹ تومان، رفتگر ۶ تومان و حقوق متوسط مستخدمان دولت ۳۲ تومان بود (متین دفتری، ۱۳۷۱: ۱۶۵). در کمتر از سه سال تعداد آلمانی‌های شاغل در بانک ملی به هفتاد نفر رسید؛ درحالی‌که کل کارمندان بانک ۷۰۸ نفر بودند. پرداخت حقوق بالای این کارکنان که بیشتر به‌صورت ارز پرداخت می‌شد برای مؤسسه نوپای بانک ملی بسیار سنگین بود (تاریخچه سی ساله ... ۱۳۳۸: ۱۴۱).

همچنین بلانت در گسترش نفوذ اقتصادی آلمانی‌ها ولو به زیان منافع ملی ایران نیز اقدام می‌کرد. به‌طور مثال در سال ۱۳۱۰ زمانی که تمامی امور بیمه ایران در اختیار مؤسسات بیمه خارجی بود دکتر آقایان<sup>۱</sup> برای جلوگیری از خروج ارز و ایجاد اشتغال برای تعدادی از افراد ایرانی به فکر ایجاد اولین شرکت بیمه ایرانی افتاد. وی برای تهیه سرمایه از طریق بانک ملی با بلانت وارد مذاکره شد، ولی نتیجه این مذاکره به سرقت‌بردن ایده و کنار گذاشتن آقایان و دعوت از شرکت لیانس اوند اشتوتگارت آلمانی به ایران بود که با کمک بانک ملی توانست اکثر امور بیمه را نزد خود تمرکز دهد و این شرکت آلمانی در سال ۱۳۱۵ هم‌سو با سندیکای بیمه‌گران در مخالفت با تشکیل شرکت بیمه ایران از پذیرش بیمه اتکایی شرکت بیمه ایران خودداری کرد (شیبانی، ۱۳۵۶: ۲۵۶-۲۵۰).

زمانی که پرونده اختلاس بلانت مطرح شد، جوانان فارغ‌التحصیل دانشگاهی جویای کار که با غبطه به موقعیت شغلی و مزایای بالای کارشناسان آلمانی می‌نگریستند بر این باور بودند که توانایی‌شان در مدیریت بانک ملی از توانایی مدیران آلمانی آن بیشتر است (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۹۳: ۹/۱۵۳)؛ همچنین رضاشاه نیز معتقد بود که هیچ خارجی بیشتر از پنج هزار پوند در سال نمی‌ارزد (همان: ۹/۱۴۲۴) و با جایگزینی ایرانی‌ها باید از هزینه‌ها کاست.

---

۱. الکساندر آقایان استاد حقوق جزاء، وکیل دادگستری، نماینده ارمنه جنوب در مجلس و همکار داور در تنظیم قوانین حقوقی و تأسیس شرکت‌های تجاری مانند شرکت سهامی بیمه بود.

با محکومیت بلانت به سرعت و کمتر از دو سال ایرانیان جایگزین آلمانی‌ها در بانک ملی شدند (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۶۰). سفیر آلمان رسوایی بلانت را برگ سیاهی در تاریخ روابط آلمان با ایران می‌داند که هر آلمانی شاغل در خاورمیانه از این ماجرا زیان دید (همان: ۲۵۸)

### بحران بزرگ اقتصادی و تأثیر آن بر اقتصاد ایران

آتش بحران اقتصادی از بورس نیویورک شراره کشید. در عرض یک ماه قیمت سهام ۴۰ درصد کاهش یافت. در ظرف چهار سال نیمی از پیشرفتی که در آمریکا حاصل شده بود یک‌باره ناپدید شد و متوسط سطح زندگی به بیست سال پیش برگشت (هایلبرور، ۱۳۹۲: ۲۹۰). در ژانویه (۱۹۳۱م/ بهمن ۱۳۰۹) رکود به اوج رسید. بازار سهام با کاهش ۷۰ درصدی و تولید صنعتی به میزان یک‌سوم زمان بیش از جنگ جهانی اول رسید (استوارت، ۱۳۶۸: ۷۴). بحران به سرعت به بازارهای جهان گسترش یافت و از دایره مالی به حوزه صنایع سرایت کرد. روزه‌روز بر تعداد بیکاران در کشورهای صنعتی افزوده می‌شد و ورشکستگی‌های پیاپی در مؤسسات مالی دنیا اتفاق می‌افتاد. کاهش تجارت جهانی از یک‌سو باعث کاهش قیمت مواد اولیه و کشاورزی شد و از سوی دیگر بسیاری از کشورها، اندیشه‌های اقتصاد کلاسیک را رها کردند و به مداخله در امور اقتصادی پرداختند.

ناسیونالیسم اقتصادی برخاسته از ناسیونالیسم سیاسی موجب شد بسیاری از کشورها با انگیزه خوداتکایی اقتصادی برنامه‌های کاهش واردات، ایجاد تعرفه‌های گمرکی سخت‌گیرانه برای حفظ تعادل میان صادرات و واردات، حذف تجارت آزاد، ساخت صنایع مصرفی و غذایی و کنترل ارزهای خارجی شروع کنند و براساس ناسیونالیسم افراطی با یکدیگر به مبارزه اقتصادی بپردازند (گالبرایت، ۱۳۸۰: ۱۳۷). به‌طور مثال در زمان تصویب لایحه قانون معاملات خارجی در مجلس شورای ملی ۳۶ کشور پیش از ایران سیاست کنترل اسعار داشتند (ابتهج، ۱۳۷۱: ۴۹)

بحران اقتصادی در اواخر سال ۱۳۰۸ به تدریج گریبان‌گیر ایران شد و در گزارش‌های رسمی دولتی (ساکما، ۲۴۰۱۰۵۵: ۴-۱۳)، مجله تجارت (۱۳۱۰: ۲)، مجله اطاق تجارت (۱۳۱۱: ۲) می‌توان مشاهده کرد. افزایش موانع و تعرفه‌های گمرکی همانند اقدام انگلستان در کنار گذاشتن سنت قدیمی خود در حمایت از بازرگانی آزاد و بدون عوارض گمرکی (نهر، ۱۳۷۷: ۱۶۹۱/۳) و اقدام آمریکا در افزایش تعرفه گمرکی فرش (نوری اسفندیاری، ۱۳۹۱: ۶۶۴) موجب کاهش فروش کالاهای صادراتی ایران در بازارهای جهانی شد و آن بخش از کشاورزی که موجودیتش به بازارهای جهانی وابسته بود در بحران فرورفت.

۱۲۰ / نخستین اختلاس بانک ملی ایران: زمینه‌های بین‌المللی و پیامدهای سیاسی قضایی آن... / فراغت و...

همچنین کاهش ارزش ریال ناشی از بحران جهانی موجب افت شدید ارزش محصولات صادراتی ایران در بازارهای جهانی شد (فوران، ۱۳۸۹: ۳۶۹)، زیرا کاهش بهای نقره که از زمان قاجار آغاز شده بود در این دوره به اوج خود رسید. قیمت هر انس نقره از ۲۰ پانس به ۱۲ پانس کاهش یافت (کاهش ۴۰ درصدی) در این زمان پایه پول ایران بر نقره بود و این امر باعث تنزل شدید ارزش پول ایران در برابر ارزهای خارجی متکی بر پایه طلا شد.

قیمت قران در سال ۱۳۰۸ به ازای هر لیره استرلینگ معادل ۵۸ و در سال ۱۳۱۰ با وجود سقوط ارزش لیره استرلینگ به ۱۱۲ رسید (عیسوی، ۱۳۶۱: ۵۹۶). این کاهش ارزش اگرچه می‌توانست موجب افزایش میزان صادرات ایران شود، رکود بازار جهانی صدور کالا، امکان جبران کاهش ارزش پول نقره از طرف افزایش صادرات را نمی‌داد. برای حل بحران مشکل کاهش ارزش پول ستاد مدیریت بحران در وزارت دربار تشکیل شد و از فعالان اقتصادی نظرخواهی شد (اسنادی از ارز و ...، ۱۳۸۰، اسناد ۳ تا ۹۷: ۸۲-۹) سرانجام قانون تفتیش اسعار در اسفند ۱۳۰۸ به تصویب رسید.

مخالفان این قانون این اقدام را کاری عقیم و ناکار می‌دانستند که موجب بحران خزانه عمومی (عصر جدید، ۱۳۰۹: ۱)، ترقی اجناس خارجی و کسر عایدات گمرکی (اطلاعات، ۱۳۰۹: ۱) و توسعه ورود کالاهای قاچاق از مرزها می‌شد (سوداگر، ۱۳۵۷: ۲۹۲). دارندگان ارز به بازار سیاه و خرید و فروش غیر قانونی روی آوردند و قاچاق ارز رواج یافت (حبل‌المتین، ۱۳۰۹: ۱۴-۱۵). تداوم بحران و پیامدهای مشکل‌آفرین اجرای این قانون دولت را بار دیگر به چاره‌اندیشی وادار ساخت. تیمورتاش نظارت و کنترل صادرات و واردات را راه‌حل مؤثری برای جلوگیری از کاهش ارزش پول می‌دانست. اقدام شوروی در دولتی‌کردن تجارت خارجی توجیه‌پذیری چنین اقدامی را آسان کرده بود (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۳۸)؛ بدین ترتیب در نخستین سالگرد تصویب قانون تفتیش اسعار (۶ اسفند ۱۳۰۹) مجلس شورای ملی قانون انحصار تجارت خارجی را تصویب کرد (طاهر احمدی، ۱۳۸۴: ۱۱۷).

این قانون بسیار چالش برانگیز بود و سمعی (کفیل وزارت اقتصاد ملی) به دلیل مخالفت با این قانون و عدم توجه دولت به پیشنهادش در خرداد ۱۳۱۰ از مقام خود کناره‌گیری کرد (اسنادی از ارز و ...، ۱۳۸۰: ۱۴۰). دولت با اجرای قوانین به صورت آزمایش و خطا درصد دستیابی به اهداف سه‌گانه کسب درآمد، توسعه کشاورزی تجاری و توسعه صنایع بود (غلامی، ۱۳۹۰: ۵۲-۵۱). قانون انحصار تجارت خارجی هرچند در کوتاه‌مدت در بعضی مناطق موجب رکود تجارت و خروج تجار خارجی (ساکما ۲۴۰/۳۷۱۸۷) یا تنگدستی اهالی محلی (ساکما ۲۴۰/۶۴۱۹) شد، یکی از سیاست‌های مقابله‌ای موفق هیئت حاکمه برای خروج از



بحران جهانی بود (شجاعی و شعبانی، ۱۳۹۰: ۶۵).

زیان‌های بحران اقتصادی جهان شامل حال بانک ملی هم شد. بلانت که فردی خودرأی و مستبد بود و به نظرات شورای نظارت بانک اعتقاد نداشت تصمیم می‌گیرد که برای تهیه ارز خارجی همانند یک تاجر برای بانک ملی اقدام کند. وی که آشنایی با بازار جهانی و تجربه مخاطرات تجارت نداشت در زمستان ۱۳۰۸ بدون توجه به آغاز بحران اقتصاد جهانی با سرمایه بانک ملی برای اولین بار اقدام به تجارت خارجی می‌کند. به همین منظور مقدار زیادی کالای صادراتی که اکثر آن‌ها فرش بود با قیمت لیره ۶۰ ریالی تهیه و آن‌ها را صادر می‌کند، اما به دلیل آغاز بحران اقتصادی موفق به فروش اکثر این کالاها نمی‌شود و سرمایه بانک در انبارهای استانبول و لندن راکد می‌ماند (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۱). بانک ملی به جای کسب درآمد ارزی مجبور به پرداخت هزینه‌های نگهداری و انبارداری، استهلاک، فاسدشدن کالاهای کشاورزی و از همه مهم‌تر راکد ماندن سرمایه بانک ملی شد.

در این زمان تراز بانک ملی به دلیل این اقدامات مخاطره‌آمیزی همچون توسعه شبکه بانکی با تأسیس شعب زیان‌ده منفی بود و خطر ورشکستگی بانک ملی را تهدید می‌کرد. هیئت‌مدیره بانک برای پنهان‌ماندن اشتباهات خود با داده‌سازی و حساب‌آفرینی بیلان سال ۱۳۰۹ را مثبت نشان دادند و در تهیه بیلان برخلاف روال معمول ارزش اموال فروش نرفته را به جای ارزش ریالی آن براساس لیره استرلینگ و معادل ۹۰ ریال (به جای ۶۰ ریال) محسوب کردند و با این اقدام سعی در مثبت نشان‌دادن بیلان داشتند. تهیه بیلان جعلی در دادگاه مهم‌ترین بند اتهامی بلانت و همکاران آلمانی وی بود (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۲).

#### کاهش ارزش لیره استرلینگ و سوءاستفاده تیمورتاش از بانک ملی

در دهه سی قرن بیستم منفی بودن موازنه پرداخت‌های بریتانیا، لیره (پوند) استرلینگ را به ضعیف‌ترین پول کلیدی دنیا تبدیل کرد (تایبتون ۱۳۷۵: ۲۶۷). در اواسط بحران اقتصادی هنگامی که اقتصاد آلمان در شرف ورشکستگی بود توافقی صورت گرفت تا بازپس‌گیری اعتبارات خارجی از آلمان متوقف شود. در نتیجه این تصمیم ذخایر کشورهای کوچک‌تر اروپایی کاهش یافت و آن‌ها به نوبه خود به منظور افزایش دادن ذخایر طلای خود به فروش لیره استرلینگ پرداختند. به علاوه گزارش‌های کمیته‌های پارلمانی درباره کاهش ذخایر طلای انگلیس و کسر بودجه اعتماد به لیره را از بین برد (تایبتون، ۱۳۷۵: ۲۹۲) سرانجام در (۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱م/اول مهر ۱۳۱۰ش) انگلستان برای جلوگیری از خروج طلا از کشورش لیره استرلینگ را از پایه طلا جدا کرد (تفضلی، ۱۳۷۲: ۳۶۳).

پوند (لیره) به صورت پولی بی‌ثبات درآمد که قیمتش به سرعت سقوط کرد. تنها دو ماه پس از خروج بریتانیا از سیستم طلا ۳۰ درصد ارزش پوند سقوط کرد. سقوط ارزش پوند، پول بسیاری از کشورها را متزلزل کرد، زیرا این کشورها اسکناس‌های پوند را به جای طلا و معادل با طلا پذیرفته بودند و نگهداری می‌کردند. همچنین بلافاصله بعد از بریتانیا ۲۵ کشور دیگر سیستم استاندارد طلا را رها کردند (تایتون، ۱۳۷۵: ۲۹۲). هنگامی که لیره از پایه طلا خارج شد دولت ایران بسیار متضرر شد، زیرا اکثر سپرده‌های ایران در خارج از کشور، حتی بانک‌های غیرانگلیسی به لیره بود. بعد از این واقعه در مهرماه ۱۳۱۰ فرانک مبنای معاملات (اطاق تجارت، ۱۳۱۰: ۲۷) و در ۱۹ تیر ۱۳۱۱ دلار آمریکا مبنای مبادلات ارزی ایران شد (اطاق تجارت، ۱۳۱۱: ۱۵).

هنگامی که در شهریور ۱۳۱۰ تیمورتاش برای بدرقه ولیعهد و مذاکره با مدیران شرکت نفت به اروپا رفته بود، مقدار معتدبه‌ی پوند برای مصارف شخصی از بانک ملی خرید. در هنگام بازگشت وی قیمت لیره سقوط کرده بود. وی مابه‌التفاوت نرخ لیره را از بانک ملی براساس معامله‌ی صوری باز پس گرفت. بلانت دستور داد مقداری لیره به قیمت ۸۰ ریال به تیمورتاش بپردازند و در همان تاریخ لیره‌ها را به قیمت ۱۷ ریال از وی خریداری کنند. زیان بانک برابر با ۱۷۰۰ لیره معادل ۶۰۶۶۴ ریال بود. این معامله به دلیل دو نرخ بودن لیره (اسکناس و طلا)، سوءاستفاده از قدرت توسط تیمورتاش و بلانت صورت گرفت (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۸ و ۲).

در هیئت دولت با ورود افراد جدیدی چون تقی‌زاده (وزیر مالیه) و فروغی (وزیر امور خارجه) بادهای مخالف تیمورتاش شروع به وزیدن کرده بود. این افراد برخلاف پیشینیان خود زیرنفوذ تیمورتاش نبودند و در هنگام حضور تیمورتاش در اروپا فرصت مناسب برای مخالفانش فراهم شد. از یک سو در غیاب وی، رضاشاه که بدبینی شدیدی نسبت به تیمورتاش داشت و احساس خطر برای جانشینی پسرش می‌کرد (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۵۶-۲۵۵) متوجه شد بدون حضور تیمورتاش چرخ‌های مملکت به خوبی به حرکت خود ادامه می‌دهد و از سوی دیگر مخالفان از طریق تقی‌زاده بازرسی از بانک ملی، نهاد مالی نزدیک به تیمورتاش را مطرح کردند.

حسینقلی نواب رئیس هیئت نظارت بانک<sup>۱</sup> مسئول بازرسی از بانک شد. وی علاوه بر

۱. اعضاء هیئت نظارت بانک نواب، رضاقلی هدایت، ابراهیم حکیمی، علی سهیلی و کلاویه بودند (عاقلی، ۱۳۷۱:

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۲۳

شهره بودن در امانت‌داری دارای گذرنامه انگلیسی و روابط صمیمانه و خانوادگی با انگلیسی‌ها بود و به جریان‌افتادن پرونده بازرسی بانک جهت ضربه‌زدن به تیمورتاش توسط نواب، دست پنهان انگلیس در این قضیه را به خاطرها خطور می‌داد (محبوبی، ۱۳۵۶: ۱۱۷/۲). نواب که پیش از بازرسی، به‌عنوان عضو هیئت نظار، بیلان ۱۳۰۹ بانک را تأیید و امضا کرده بود (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۲) طی چند ماه به هر حسابی تا کوچک‌ترین ارقام محرمانه دبیرخانه رسیدگی کرد (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۵۴).

در پایان نواب متوجه شد در کنار سوءاستفاده‌های تیمورتاش و بلانت از نفوذ و قدرت خود<sup>۱</sup> مانند پرداخت اعتبارات بدون محل یا در برابر وثیقه‌های بی‌ارزش به تیمورتاش و دوستانش حجم زیادی داده‌سازی و حساب‌آفرینی در تهیه بیلان بانک انجام شده است و این پرونده فراتر از جنبه تسویه حساب‌های شخصی است. سوءمدیریت، اختلاس و اقدامات مخاطره‌آمیز هیئت رئیسه آلمانی بانک موجب شده بود بانک ملی در آستانه ورشکستگی قرار گیرد.

در گزارش نواب چند اتهام مربوط به تیمورتاش بود که براساس آن جلسه محاکمه اول تیمورتاش تشکیل شد. در ۲۶ اسفند دادگاه جرم تیمورتاش را کلاهبرداری تشخیص داد و وی را به دو سال حبس تأدیبی و پرداخت ۱۷۱۲ لیره و پرداخت ۳۸۵/۹۲۰ ریال به مدعی خصوصی (بانک ملی) محکوم کرد (ساکما، ۲۴۰۰۲۷۳۰۲) در دادگاه اختلاس بانک زمانی که تیمورتاش در زندان به سر می‌برد و امکان دفاع از خود نداشت حکومت با استفاده از فضای تبلیغاتی ایجادشده با اتهام پنج فقره ارتباط غیر قانونی تیمورتاش با بلانت و سوءاستفاده مالی، سعی در سیاه‌نمایی چهره‌اش نزد افکار عمومی داخلی و خارجی و توجیه محکومیت قبلی وی داشت.

#### تقابل انگلیسی‌ها و بانک شاهنشاهی با تیمورتاش و بانک ملی

بزرگ‌ترین چالش برای تأسیس بانک ملی در ایران رقابت دو بانک شاهنشاهی و استقراضی بود. این دو بانک تلاش کردند کسب پول را برای تأسیس این بانک دشوار و نایاب کنند؛ زیرا می‌دانستند با تأسیس بانک ملی دیر یا زود کسب‌وکار خود را از دست داده و مجبور به کناره‌گیری به نفع این بانک خواهند بود (براون، ۱۳۷۶: ۱۲۸). با خارج شدن بانک استقراضی از صحنه رقابت مالی کشور<sup>۲</sup>، بانک شاهنشاهی، تنها قدرت پولی کشور محسوب می‌شد.

۱. وکیل‌الملک به سفارش تیمورتاش مبالغی از بانک ملی قرض گرفته بود (عاقلی، فراز و فرود تیمورتاش، ۱۳۸۳:

۲)

۲. پس از تشکیل دولت بلشویکی در روسیه براساس فصل نهم قرارداد مودت ایران و شوروی ۱۹۲۱ میلادی بانک

در ابتدای سلطنت رضاشاه در مسئله کاهش ارزش قران بانک شاهنشاهی به سوءاستفاده از شرایط موجود پرداخت و به واسطه معافیت قانونی نقره از گمرک، برای روپیه هم‌وزن و هم‌عیار ۲ قرانی نقره ایران، معادل ۳ قران و ۳ عباسی قائل شد (قلم آزاد، ۱۳۰۸: ۲). پس از تأسیس بانک ملی، دکتر بلانت با مساعدت تیمورتاش از هر فرصتی برای متزلزل کردن جایگاه بانک شاهنشاهی و تقویت بانک ملی استفاده کرد.

با افتتاح شعب بانک ملی در شهرستان‌ها، بانک شاهنشاهی مجبور به تعطیلی دائم شعب این بانک در شهرهای قزوین، بیرجند و مسجدسلیمان شد (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۹۳: ۱۰۹/۹). در مسئله کمبود ارز زمانی که مسئولان این بانک پیشنهاد بانک ملی ایران را مبنی بر تعیین نرخ مبادله ارز با همکاری دو بانک رد کردند، بلانت از این فرصت استفاده کرد و افکار عمومی را علیه آن تحریک کرد و دشمنی‌های بریتانیا و خودداری شرکت نفت انگلیس و بانک شاهنشاهی در همکاری با بانک ملی را عامل مهم در ناکامی خود دانست (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۹۳: ۷۶۹/۹).

در ادامه، مجلس با تصویب قانون برآوات یا نرخ اسعار، تعیین نرخ ارز را بر عهده بانک ملی و ریاست کمیسیون تفتیش اسعار را به رئیس بانک ملی محول نمود و برای همیشه بانک شاهنشاهی کنترل قیمت ارز را از دست داد (اتاق تجارت، ۱۳۰۸: ۳۲). در خرداد ۱۳۰۹ امتیاز نشر اسکناس از بانک شاهنشاهی به بانک ملی واگذار شد. براساس قانون انحصار تجارت خارجی بانک ملی تنها مرجع ذی‌صلاح و نماینده رسمی دولت برای خرید ارز از صادرکنندگان شد که این امر مورد اعتراض شدید سفیر انگلیس واقع شد (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۹۳: ۳۶۰/۹). بانک ملی توانست طی سه سال نیمی از سپرده‌های داخلی را جذب کند (گزارش سالیانه بانک ملی، سالنامه پارس، ۱۳۱۱: ۱۵۷).

همان‌گونه که بانک شاهنشاهی نگران توسعه بانک ملی بود، دولت بریتانیا نیز نگران اقدامات تیمورتاش بود. از یک‌سو تیمورتاش در سیاست خارجی سعی در ایجاد نوعی توازن سیاسی میان انگلستان، دولت بلشویکی شوروی و جمهوری وایمار آلمان بود. برقراری روابط حسنه با شوروی و مذاکره با شرکت‌های آلمانی و تشویق آنان به سرمایه‌گذاری در ایران به‌شدت باعث برافروختن آتش سوءظن انگلیسی‌ها شد. از سوی دیگر مواضع سرسختانه تیمورتاش در مسائلی مانند نفت، مناقشه بر سر مالکیت جزایر خلیج فارس و سایر منافع ملی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۲۵

ایران باعث شد که مذاکرات پنج ساله دولت انگلیس با وی بدون هیچ نتیجه‌ای به پایان برسد. وزارت خارجه انگلیس وجود تیمورتاش را مانع کسب امتیازات و امضا تفاهم‌نامه‌ای به نفع دولت خود می‌دانست و سقوط تیمورتاش در وزارت امور خارجه بریتانیا با آمیزه‌ای از رضایت و تشویق روبه‌رو شد (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۱۶-۳۱۵).

با سقوط تیمورتاش و محاکمه بلانت فرصت مناسبی برای بانک شاهنشاهی جهت ضربه‌زدن به بانک ملی و بازگرداندن جایگاه پیشین این بانک به وجود آمد، ولی مطبوعات انگلیسی و بانک شاهنشاهی در قبال قضیه اختلاس بانک ملی موضع سکوت در پیش گرفتند که این امر موجب تعجب و امتنان سفیر آلمان در ایران (بلوشر) شد: «آنها (انگلیسی‌ها) اصلاً از اینکه این ماجرا را در روزنامه‌ها و مجلات بزرگ جلوه دهند و در جهت منافع خود از آن استفاده کنند خودداری کردند و این بزرگواری چیزی است که هرگز از خاطر آلمانی‌ها محو نخواهد شد.»<sup>۱</sup> (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۵۸)

هدایت، رئیس دولت وقت در خاطرات خود می‌نویسد: «سفیر آلمان را دیدم که از رئیس بانک شاهنشاهی امتنان داشت» (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۹۰)، ولی با مطالعه سیر وقایع متوجه می‌شویم که در اردیبهشت ۱۳۱۲ هم‌زمان با تعقیب جزایی بلانت (۱۴ اردیبهشت) قرارداد جدید نفتی (۱۱ اردیبهشت) امضا شد و از تنش‌ها میان ایران و انگلیس کاسته شد.

انگلیسی‌ها نمی‌خواستند با برجسته‌کردن مسئله رسوایی بانک ملی افکار عمومی را تحریک کنند و مصلحت را در سکوت دیدند و بانک شاهنشاهی در آرامش با استفاده از این موقعیت توانست بخش زیادی از فعالیت‌های گذشته خود را احیا کند (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۹۳: ۷۱۲/۹).

### تلاش‌های پهلوی اول برای کسب اعتبار بین‌المللی پیش از پرونده اختلاس بانک ملی

از اواخر قرن نوزدهم توجه به افکار عمومی دنیا، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، ایجاد نهادهای دموکراتیک و شناسایی دولت‌ها از سوی کشورهای دیگر نقشی پررنگ در عرصه جهانی یافت. ایران که از دخالت دولت‌های بزرگ در رنج بود، به دنبال ایجاد فرصت‌هایی برای کسب اعتبار بین‌المللی بود. لغو کاپیتولاسیون، عضویت در جامعه ملل و تشکیل سیستم قضایی

---

۱. با انتخاب هیتلر به صدر اعظمی آلمان (ژانویه ۱۹۳۳م/ بهمن ۱۳۱۱ش) در انگلستان مردم احساسات ضدآلمانی پیدا کردند. در این زمان آلمان هیتلری در اروپا تنها بود و هیتلر خواهان هواداری انگلیس برای تجدیدنظر در پیمان ورسای بود (نهر، ۱۳۷۷: ۳/۱۷۵۰-۱۷۴۹) و مخالف ایجاد و گسترش تنش در روابط اقتصادی و سیاسی با انگلستان بود.

نویسنده در این راستا صورت گرفت.

سیاست‌مداران ایرانی جامعه ملل را ابزار خارجی مناسبی برای دستیابی به این مهم می‌انگاشتند؛ زیرا جامعه ملل از همان ابتدا بر عدم توسل به جنگ، روابط مسالمت‌آمیز و احترام به استقلال و تمامیت ارضی کشورها تأکید می‌ورزید و سعی می‌کرد با تقبیح جنگ و نکوهش توسل به زور، شیوه‌های نوین برقراری روابط و حل اختلاف مبتنی بر احترام متقابل معمول کند. (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ۵۱/۱).

در آن زمان ایران به‌عنوان نخستین و تنها کشور مسلمان در جامعه ملل حضور داشت و توانست به‌عنوان عضو اصلی جامعه ملل پذیرفته شود و مقرر شد تا ایران به‌عنوان نماینده عالم اسلام در هیئت اجرائیه عضویت داشته باشد (موجانی، ۱۳۷۴: ۱۲۶۰). اهمیت قضاوت بین‌المللی و نقش جامعه ملل نزد ایرانی‌ها در قضیه تمديد امتیاز نفت هنگامی که رضاشاه از احاله مجدد موضوع به جامعه ملل هراسان بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۲۴۰) و کدمن (رئیس شرکت نفت) از این حربه برای درهم‌شکستن مقاومت رضاشاه استفاده کرد (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۴۱) مشخص می‌شود.

در بُعد داخلی اصلاح سیستم قضایی و لغو کاپیتولاسیون بهانه قدرت‌های خارجی برای دخالت در امور ایران را از بین می‌برد. رضاشاه که به انتقاد خارجی‌ها حساسیت داشت دریافت مادامی که ایران از یک نظام قضایی به موازات نظام‌های قضایی غربی برخوردار نباشد، لغو کاپیتولاسیون باعث تبلیغات منفی علیه ایران می‌شود. وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه، انعقاد عهدنامه مودت ۱۹۲۱ میلادی بین ایران و شوروی و لغو کاپیتولاسیون در ترکیه از مهم‌ترین عوامل بسترساز لغو کاپیتولاسیون در ایران بود.

به‌موجب حقوق بین‌الملل، براساس عهدنامه مودت شرط دول کامله الوداد لغو شد و استفاده کشورهای دیگر از کاپیتولاسیون خاتمه یافت (ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۱: ۴۱-۴۰). دولت ایران همگام با استقرار نظام قضایی نوین در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ کاپیتولاسیون را به‌صورت رسمی لغو کرد و اعلام کرد طرف‌های تجاری ایران عهدنامه گمرکی جدیدی با ایران منعقد کنند؛ در غیر این صورت حداکثر تعرفه گمرکی از کالاهای این کشورها اخذ خواهد شد (ساکما، ۱۳۷۰/۱۷: ۲۴۰: ۳۷).

انگلستان و آمریکا دو کشوری بودند که نگرانی آن‌ها در کاپیتولاسیون تأثیرگذار بود. دیدگاه آمریکایی‌ها درباره نظام قضایی جدید ایران در گزارش هیئت سیاسی چنین بیان شد: «شاید بی‌نهایت خطرناک باشد که از حق قضاوت کنسولی چشم‌پوشیم که در حال حاضر یگانه حامی شهروندان آمریکایی در برابر نظام قضایی جانب‌دارانه، مغرضانه، ناقص و در بسیاری

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۲۷

موارد فاسد است.» (کروینی، ۱۳۸۸: ۱۴۹-۱۴۸).

انگلستان نیز به شرط آنکه برخی مقررات مانند حبس مدنی و زدن شلاق نسبت به بیگانگان اجرا نشود و نیز با قبول این تعهد که در صورت بازداشت تبعه خارجی موضوع بلافاصله به اطلاع دولت متبوع او برسد، لغو کاپیتولاسیون را پذیرفت (زرگر، ۱۳۷۲: ۲۴۲).

### برگزاری دادگاه بلانت؛ چالشی برای مشروعیت نظام قضایی ایران

حکومت پهلوی پرونده اختلاس بانک ملی را نقطه عطف مهمی برای نشان دادن مشروعیت سیستم قضایی جدید ایران می‌دانست که با استفاده از تبلیغات رسانه‌ها چهره‌ای عدالت‌محور از آن در نزد افکار عمومی ترسیم کند و ترس دولت‌های غربی از لغو کاپیتولاسیون را از بین ببرد و بر همین اساس مشروح جلسات دادگاه با جزئیات در روزنامه اطلاعات در صفحات اول و دوم پوشش داده شد و مطبوعات خارجی توجه ویژه‌ای به جریان محاکمه نشان دادند و با ذکر جزئیات، آن را انتشار دادند و جلسه دادگاه نیز از جمعیت تماشاچی که تعداد زیادی از آن‌ها اتباع خارجی بودند پر شده بود (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۲).

پس از لغو کاپیتولاسیون بلانت دارای بالاترین مقام شغلی، فردی خارجی شاغل در ایران بود که محاکمه می‌شد. هم زمانی این واقعه با توقیف روزنامه‌های پیکار و نهضت در آلمان (اسماعیلی، ۱۳۷۷: ۱۷-۱۵) و محکومیت یک روزنامه‌نگار آلمانی در دادگاه بدوی آلمان به جرم توهین به رضاشاه بر حساسیت موضوع نیز افزود. مطبوعات این محکومیت را بدعتی در تاریخ جمهوری وایمار می‌دانستند که ضربه سختی به استقلال دستگاه قضایی آلمان وارد آورد (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۹۳: ۶۰۵/۹).

در هنگام برگزاری جلسه دفاع متهمان، دو مسئله مشروعیت دادگاه را به چالش کشاند. از یک سو وکلای متهمان ادعا می‌کردند که همکاران بلانت به‌عنوان شاهد به حضور قاضی تحقیق دعوت شده‌اند، نه متهم، مدعی‌العموم از نظر اخلاقی حق استناد به شهادت آن‌ها علیه خودشان را ندارد، ولی با اعلان رأی نهایی و تبرئه همکاران بلانت این موضوع به فراموشی سپرده شد. از سوی دیگر مظفر فیروز یکی از وکلای بلانت در دادگاه مطالبی گفت که مخالف خواسته دولت بود و نشان داد که دولت در این جریان نیز مقصر است (فرمانفرمایان، ۱۳۷۸: ۱۶۷).

وی در کتاب خاطراتش این محاکمه را با محاکمه مشهور دریفوس (افسر یهودی فرانسوی) مقایسه می‌کند و بلانت را بی‌گناه می‌داند (دهباشی، ۱۳۸۰: ۳۲). این پرونده نام فیروز را بلندآوازه کرد، ولی بعد از این پرونده به دستور رضاشاه از شغل وکالت محروم شد (فرمانفرمایان، ۱۳۷۳: ۱۲۲).

مهم‌ترین موارد کیفرخواست دادستان: ۱. معامله به نفع خود و زیان ۶ هزار لیره‌ای به بانک؛ ۲. پرداخت مابه‌التفاوت قیمت لیره به تیمورتاش برابر با ۱۷۰۰ لیره معادل ۶۰۶۶۴ ریال به زیان بانک؛ ۳. اخراج فاست و پرداخت ۴ هزار لیره غرامت به وی؛ ۴. تهیه بیلان تقلبی ۱۳۰۹ درحالی‌که فرش‌های بانک ملی در اروپا به فروش نرفته بود و قیمت آن کاهش یافته بود، مبلغ کلان ۹۳۰/۴۹۲/۴ ریال به ۵۱۷/۶۹۶/۲۷ ریال در صورت واقعی بیلان اضافه شده و چون به حساب نفع و ضرر وارد شده و بین صاحبان سهام تقسیم شده طبق فقرة ۳ ماده ۹۲ قانون تجارت جرم محسوب می‌شود؛ ۵. تهیه بیلان تقلبی مصداق جعل بوده و طبق ماده ۱۲۳ اساسنامه بانک مال‌التجاره باید به قیمت خرید در بیلان منظور شود و همکاران آلمانی وی نیز متهم هستند (قاسملو، ۱۳۹۱: ۵-۳).

در پایان رأی نهایی دادگاه با کیفرخواست دادستان هم‌خوانی نداشت. در جلسه دادگاه تهیه بیلان تقلبی ۱۳۰۹ مهم‌ترین مورد اتهامی بود و با توجه به خودکشی فوگل،<sup>۱</sup> که تهیه بیلان تقلبی زیر نظر وی انجام شده بود و همچنین تأیید و امضا این بیلان توسط هیئت نظار وقت وکلای متهمان توانستند موکلان خود را با وجود اقرار به جعلی بودن بیلان پیش مستنطق، تبرئه کنند (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۲). در اتهام مربوط به معاملات اسعار، آقایان (وکیل بلانت) تقصیر موکلش را اعتماد غیرقابل خدشه به فوگل می‌دانست و چون صدور چک‌ها توسط فوگل انجام شده بود (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۲) دادگاه نتوانست بلانت را در این مورد محکوم کند.

پست و جایگاه فوگل در بانک ملی (قائم مقام) و خودکشی وی به متهمان کمک کرد تا وی را مجرم اصلی معرفی کنند و خود را تبرئه کنند، بلانت در اتهام معامله غیرقانونی ارز با تیمورتاش همانند اکثر اتهام‌های دیگر تبرئه شد. روند دادگاه و دفاعیات وکلا بر سوءاستفاده از قدرت توسط تیمورتاش و فوگل تمرکز داشت و بلانت را مأمور اجرای اوامر تیمورتاش و قربانی اعتماد به فوگل معرفی کردند.

متهم دانستن تیمورتاش با خواسته دولت هماهنگی داشت و از فشار افکار عمومی در قضیه سقوط تیمورتاش بر حکومت پهلوی می‌کاست. مجرمیت بلانت تنها در دو مورد معامله به نفع خود محرز شد، ولی دادگاه نظر به اینکه بلانت شخصی تحصیل کرده است و لیاقت و قابلیت خود را در اداره و توسعه تشکیلات بانک ملی نشان داده است، مستحق تخفیف در مجازات دانست و تنها به ۱۸ ماه حبس تأدیبی و بازگردان مبالغ اختلاس، ۴۶ هزار ریال و

---

۱. در هنگام تحقیقات هیئت نظار، فوگل (قائم مقام بانک) نتوانست به سؤالات نواب جواب‌های قانع‌کننده‌ای بدهد و به صورت ناشناس از ایران فرار می‌کند و به سوریه می‌رود. در آنجا به جرم داشتن گذرنامه جعلی دستگیر می‌شود و به دلیل ترس از تعقیب قضایی در آنجا خودکشی می‌کند.



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۲۹

۶ هزار لیره محکوم شد (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۲).

با این حال، باور همگانی بر اختلاس مبالغی به مراتب بیشتر از آنچه در دادگاه اعلان شده بود قرار داشت و معتدل بودن احکام صادر شده شگفتی آفرین بود و موجب تعجب همگان شد (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۹۳: ۹/۹۹۹) در حالی که در ۱۲ مهر رأی نهایی صادر شد. ۳۰ مهر در مجمع عمومی بانک ملی، هیئت نظار مبلغ ۸/۷۳۷/۴۵۶ ریال را مربوط به زیان اقدامات ریاست سابق ارائه کرد.<sup>۱</sup> این مبلغ که از سرمایه اولیه پرداختی بانک (هشت میلیون ریال) بیشتر بود بانک ملی را تا آستانه ورشکستگی رساند.

دولت که به خواسته‌های قضایی و تبلیغاتی خود رسیده بود برای نجات بانک موافقت کرد این مبلغ به عنوان دیون دولت به حساب ویژه انتقال یابد و بانک ملی باید ۸۰ درصد از منافع خالص آینده خود را برای استهلاک این حساب اختصاص دهد. (اطاق تجارت، ۱۳۱۲: ۹) اقدام حمایتی دیگر دولت به امانت گذاشتن طلا و نقره خریداری شده دولت به ارزش بیش از دویست میلیون تومان برای ذخیره اسکناس در خزانه بانک ملی بود (اطاق تجارت، ۱۳۱۲: ۷). با تصویب قانون افزایش سرمایه بانک ملی به سیصد میلیون تومان برای تأمین این سرمایه این ذخایر طلا به بانک ملی واگذار شد (اطاق تجارت، ۱۳۱۴: ۲۳)

بانک ملی که به دنبال جبران گوشه‌ای از خسارات بود در فروردین ۱۳۱۳ از نقطه نظر حقوقی اقامه دعوی علیه وراثت فوگل به مبلغ هفتصد هزار ریال کرد (اطلاعات، ۱۳۱۲: ۴) و هنگامی که نتوانست به خواسته‌اش برسد با بلانت مصالحه کرد و قرار شد بلانت شصت و سه هزار تومان به بانک ملی بپردازد و بانک ملی از طرح هر ادعای دیگری نسبت به مدیر پیشین بانک چشم‌پوشد (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۵۷).

بی‌شک برنده نهایی این پرونده سیستم قضایی ایران بود. تلاش دولت ایران برای جلب نظر موافق دول غربی به اصلاحات قضایی موفقیت‌آمیز بود. متین دفتری (معاون عدلیه) پیش از آغاز محاکمه به وزیر عدلیه قول می‌دهد که محاکمه را طوری برگزار خواهیم کرد که مورد تحسین وزارت امور خارجه آلمان قرار بگیرد (متین دفتری، ۱۳۷۱: ۷۶). سفیر آلمان با تحسین نظام قضایی ایران جریان محاکمه را انسانی و عادلانه می‌خواند (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۵۷).

---

۱. مبلغ ۴/۴۹۲/۹۳۰ ریال زیان بیلان که در دادگاه ذکر شد و مبلغ ۴/۲۴۴/۵۲۶ ریال زیان بانک از سوءمدیریت، اختلاس و معاملات مشکوک بود.

### نتیجه‌گیری

حسرت ایرانیان برای تأسیس بانک ملی پس از چند دهه جامه عمل پوشید، این بانک با سرمایه ناچیز بیست میلیون ریال که تنها چهل درصد آن پرداخت شد با مدیریت دکتر لیندن بلانت آلمانی تأسیس شد و روزه‌روز بر دامنه فعالیت‌های اقتصادی خود افزود. مؤسسه نوپای بانک ملی با اقدامات مخاطره‌آمیز اقتصادی بلانت موقعیت شکننده‌ای داشت و یک چالش جدی می‌توانست به موجودیت بانک یا حداقل اعتبار آن خدشه وارد کند. این اتفاق با بحران بزرگ اقتصادی جهان به وجود آمد. بلانت که مبالغی عظیم از سرمایه محدود بانک به تجارت خارجی اختصاص داده بود با رکود بین‌المللی و کاهش شدید قیمت مواد اولیه و کشاورزی روبه‌رو شد. سرمایه بانک در انبارهای استانبول و لندن همراه با کاهش شدید ارزش راکد ماند. یکی از پیامدهای بحران جهانی کاهش ارزش لیره استرلینگ بود در این زمان تیمورتاش از رابطه شخصی خود با بلانت سوءاستفاده کرد و در معاملات غیرقانونی ارز به زیان بانک به سود شخصی رسید. در ادامه انگلیسی‌ها و بانک شاهنشاهی که از اقدامات تیمورتاش و حمایت همه‌جانبه و روابط فراقانونی با ریاست بانک ملی (بلانت) بیشترین ضربه را خورده بودند، به صورت غیرمستقیم جناح مخالف وزیر دربار را تقویت کردند و با کاهش قدرت تیمورتاش، هیئت نظار بانک با بازرسی‌های خود تخلفات هیئت‌مدیره را آشکار کرد و آنان را مورد تعقیب قضایی قرار داد. این پرونده دارای ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضایی بود. ضربه به تیمورتاش و کاهش نفوذ آلمان در ایران بُعد سیاسی و جایگزینی ایرانیان تحصیل‌کرده جویای کار به جای آلمانی‌ها در بانک بُعد اجتماعی این پرونده بود. افزایش موقتی فعالیت‌های اقتصادی بانک شاهنشاهی، اخراج کارشناسان آلمانی با دریافت حقوق بالای ارزی و سربلند بیرون آمدن بانک ملی با کمک دولت به‌رغم زیان‌های مالی از این چالش، مهم‌ترین پیامدهای اقتصادی این پرونده بود. بی‌شک برنده نهایی این پرونده نظام نوین قضایی ایران بود، زیرا در زمانی که کشورهای اروپایی پس از لغو کاپیتولاسیون با دیده تردید به توان و کارایی آن می‌نگریستند با محاکمه بلانت که دارای بالاترین مقام رسمی فرد خارجی شاغل در ایران بود دستگاه قضایی توانست از فرصت ایجادشده توسط توجه گسترده مطبوعات خارجی به این موضوع استفاده تبلیغاتی و سیاسی کند تا نظام قضایی ایران را عدالت‌محور و این محاکمه را انسانی و عادلانه و در نزد افکار عمومی جهان نشان دهد.

## منابع

### کتاب‌ها و مقالات

- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱) *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*، جلد ۱، به کوشش علیرضا عروضی، تهران: علمی.
- استوارت، مایکل (۱۳۶۸) *کینز و پس از کینز؛ مسائل اقتصادی سال‌های پس از جنگ*، ترجمه عبدالرحمن صمدیه، تهران: فردوس.
- اسماعیلی، علیرضا (۱۳۷۷) «اسنادی از توقیف روزنامه‌های پیکار و نهضت در برلین (۱۳۱۱-۱۳۰۹)»، *گنجینه اسناد*، (۲۹ و ۳۰)، ۳۸-۱۴.
- براون، ادوارد (۱۳۷۶) *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مه‌ری قزوینی، تهران: کویر.
- بلوشر، ویبرت (۱۳۶۳) *سفرنامه بلوشر*، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران: کویر.
- پالمر، روبرت روزل (۱۳۸۶) *تاریخ جهان نو*، جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: امیرکبیر.
- تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران* (۱۳۳۸) تهران: انتشارات بانک ملی.
- تایتون (۱۳۷۶) *تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپا*، جلد اول ۱۹۳۹-۱۸۹۰، ترجمه کریم پیرحیاتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تفضلی، فریدون (۱۳۷۲) *تاریخ عقاید اقتصادی؛ از افلاطون تا دوره معاصر*، تهران: نی.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۷۹) *زندگی طوفانی*، تهران: فردوسی.
- تنبروک، روبرت هرمان (۱۳۸۵) *تاریخ آلمان*، ترجمه محمد ظروفی، تهران: دانشگاه تهران.
- دهباشی، علی (۱۳۸۰) *زندگی سیاسی مظفر فیروز*، تهران: سخن.
- زرگر، علی اصغر (۱۳۷۲) *روابط ایران و انگلیس در زمان رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران: پروین و معین.
- سوداگر، محمدرضا (۱۳۵۷) *رشد روابط سرمایه‌داری در ایران (دوره انتقالی ۱۳۴۰-۱۳۰۴)*، تهران: گلشن.
- شجاعی دیوکلانی، سیدحسن؛ شعبانی، امامعلی (۱۳۹۰) «بحران اقتصادی ۱۹۲۹؛ پیامدها و واکنش‌ها در ایران»، *مطالعات تاریخی و فرهنگی: پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ*، (۸)، ۶۷-۴۷.
- شیبانی، احمدعلی (۱۳۵۲) *تاریخچه پیدایش و تحول بیمه*، تهران: مدرسه.
- شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۷) «قضیه تمدید امتیاز نفت جنوب»، *آینده*، (۲ و ۱)، ۲۵-۱۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸) *اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*، جلد ۱، چاپ ۲، تهران: کیهان.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۷۲) *حقوق بین‌الملل عمومی*، جلد ۷، تهران: گنج دانش.
- ظاهر احمدی، محمود (۱۳۸۴) *روابط ایران و شوروی در دوره رضاشاه*، تهران: وزارت امور خارجه.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۱) *تیمورتاش در صحنه سیاست ایران*، تهران: جاویدان.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹) *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.

۱۳۲ / نخستین اختلاس بانک ملی ایران: زمینه‌های بین‌المللی و پیامدهای سیاسی قضایی آن... / فراغت و...

غلامی، شهرام و دیگران (۱۳۹۰) «قانون انحصار تجارت خارجی ایران ۱۳۰۹: زمینه‌ها، اهداف و پیامدها»، *تاریخ اسلام و ایران*، ۲۱(۱۱)، دانشگاه الزهرا (س)، ۵۵-۲۵.

غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷) *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران: شمع.  
فرگوسن، نیل (۱۳۹۶) *برآمدن پول: تاریخ مالی جهان*، چاپ ۲، ترجمه شهلا طهماسبی و احمد محمدی، تهران: اختران.

فرمانفرمایان، منوچهر (۱۳۷۳) *از تهران تا کاراکاس؛ نفت و سیاست در ایران*، جلد ۱، تهران: تاریخ ایران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۸) *خون و نفت؛ خاطرات یک شاهزاده ایرانی*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

فوران، جان (۱۳۷۷) *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.  
قاسلمو، اکبر (۱۳۹۱) «بازخوانی پرونده محاکمه لیندن بلات اولین رئیس بانک ملی ایران»، *پیام بهارستان*، ۴(۶۵)، ۱۲۹-۱۰۸.

کروئین، استفانی (۱۳۸۸) *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین؛ دولت و جامعه در زمان رضاشاه*، ترجمه مرتضی ثابت‌فر، تهران: جامی

گالبرایت، جان کنت (۱۳۸۰) *سیری در اقتصاد معاصر*، ترجمه عباس و محسن قانع بصیری، تهران: فروزان.

متین‌دفتری، احمد (۱۳۷۱) *خاطرات یک نخست‌وزیر؛ دکتر احمد متین‌دفتری*، به‌کوشش باقر عاقلی، تهران: علمی.

محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۶) *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، جلد ۲، تهران: دانشگاه تهران.  
موجانی، سیدعلی (۱۳۷۴) «ایران از جامعه ملل تا سازمان ملل متحد»، *سیاست خارجی*، (۳)، ۱۳۵-۱۱۷.

میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۸۵) *جرایم علیه اموال و مالکیت*، چاپ ۴، تهران: میزان.  
نوازی، بهرام (۱۳۶۹) *عهدنامه مودت ایران و شوروی*، تهران: همراه.

نوری اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۹۱) *رضاشاه در گذر تاریخ*، تهران: البرز.  
نهر، جواهر لعل (۱۳۷۷) *نگاهی به تاریخ جهان*، جلد ۳، ترجمه محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر.

والترز، اف، بی (۱۳۷۲) *تاریخ جامعه ملل*، ترجمه فریدون زندفرد، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

هایزباوم، اریک (۱۳۸۲) *عصر نهایت‌ها*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آگه.  
هایلبروز، رابرت (۱۳۹۳) *بزرگان اقتصاد؛ زندگی، زمانه و عقاید فیلسوفان این جهانی*، ترجمه احمد

شها، تهران: فردوس.

هدایت، مخیرالسلطنه مهدی قلی (۱۳۴۴) *خاطرات و خطرات*، جلد ۲، تهران: زوار.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۳۳

یادداشت‌های سیاسی ایران (۱۳۹۳) جلد ۹، ترجمه افشار امیری، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

#### نشریه‌ها و روزنامه‌ها

- اطلاق تجارت (بهمن ۱۳۰۸) سال ۱، شماره ۵.  
\_\_\_\_\_ (مهر ۱۳۱۰) سال ۲، شماره ۲۴.  
\_\_\_\_\_ (مرداد ۱۳۱۱) سال ۳، شماره ۴۲،  
\_\_\_\_\_ (آبان ۱۳۱۳) سال ۵، شماره ۷۴.  
\_\_\_\_\_ (تیر ۱۳۱۴) سال ۶، شماره ۱۱۴ و ۱۱۳.  
\_\_\_\_\_ (آذر ۱۳۱۱) سال ۴، شماره ۵۲.  
اطلاعات (۱۰ مهر ۱۳۱۱) سال ۷، شماره ۱۷۱۹.  
\_\_\_\_\_ (آذر ۱۳۰۹) سال ۵، شماره ۱۱۹۴.  
\_\_\_\_\_ (۹ مهر ۱۳۱۲) سال ۸، شماره ۲۰۱۱.  
\_\_\_\_\_ (۱۱ مهر ۱۳۱۲) سال ۸، شماره ۲۰۱۳.  
\_\_\_\_\_ (۱۲ مهر ۱۳۱۲) سال ۸، شماره ۲۰۱۴.  
\_\_\_\_\_ (۱۹ مهر ۱۳۱۲) سال ۸، شماره ۲۰۲۰.  
\_\_\_\_\_ (۶ آبان ۱۳۱۲) سال ۸، شماره ۲۰۳۴.  
\_\_\_\_\_ (۱۰ آبان ۱۳۱۲) سال ۸، شماره ۲۰۳۸.  
\_\_\_\_\_ (۲۴ مهر ۱۳۱۲) سال ۸، شماره ۲۰۲۴.  
\_\_\_\_\_ (۲۶ فروردین ۱۳۱۲) سال ۸، شماره ۲۱۶۴.  
تجارت (اسفند ۱۳۱۰) دوره سوم، شماره ۲۹.  
حبل‌المتین (۲۹ مهر ۱۳۰۹) سال ۳۸، شماره ۴۰-۳۹.  
عصر جدید (مرداد ۱۳۰۹) شماره ۸۳، ۱.  
قلم‌آزاد (۱۳۰۸) شماره ۲.  
گزارش سالیانه بانک ملی، سالنامه پارس (۱۳۱۱).

#### اسناد آرشیوی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما):

۲۴۰۰۲۷۳۰۲؛ ۲۴۰۶۴۱۹؛ ۲۴۰۳۷۱۸۷؛ ۲۴۰/۱۷۰۱۷؛ ۲۴۰۰۱۰۱۵۵

#### اسناد چاپ شده

اسنادی از ارز و انحصار تجارت خارجی در دوره رضاشاه (۱۳۱۱-۱۳۰۵) (۱۳۸۰)، به کوشش احمد گل محمدی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

### List of Persian & Arabic Sources with English handwriting

#### Archival documents

- National Library and Documentation Organization of Iran (SAKMA): 240010155. [In Persian]
- National Library and Documentation Organization of Iran (SAKMA):17017/240. [In Persian]
- National Library and Documentation Organization of Iran (SAKMA):24037187. [In Persian]
- National Library and Documentation Organization of Iran (SAKMA):2406419. [In Persian]
- National Library and Documentation Organization of Iran (SAKMA):240027302[In Persian]

#### Printed documents

- Documents on currency and monopoly of foreign trade during the period of Reza Shah (1311-1305). (2001). (Ahmad Golmohammadi, Sorahigar), Tehran, Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Persian]

#### Books

- Aqeli, Baqir (1992). Teimurtash in Iran's political scene. Tehran: jāvidān. [In Persian]
- Blucher, Vibert. (1984). Bluesher's travelogue. (Kikau Jahandari, translator). Tehran: Kavār. [In Persian]
- Browne, Edward Granville. (1997). Iran's constitutional revolution. (Mehri Qazvini, translator). Tehran: Kavār. [In Persian]
- Cronin, Stephanie.( 2008). The making of modern Iran: state and society under Riza shah 1921 - 1941, 2003. (Morteza Thabetfar, translator). Tehran: jāmi. [In Persian]
- Dehbashi, Ali. (2001). The political life of Muzaffar Firoz. Tehran: Soḡan. [In Persian]
- Farmanfarmayan, Manouchehr. (1994). From Tehran to Caracas (oil and politics in Iran). (first edition). Tehran: History of Iran. [In Persian]
- Farmanfarmayan, Manouchehr. (1999). Blood and oil (memoirs of an Iranian prince). (Mahdi Haqiqat Khah, translator). Tehran: Phoenix. [In Persian]
- Ferguson, Niall. (2017). The ascent of money : a financial history of the world. (second edition). (Shahla Tahmasebi and Ahmad Mohammadi, translators). Tehran: Aḡtarān. [In Persian]
- Foran, John. (1998). Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution. (Ahmad Tadayon: translator). Tehran: Rasā. [In Persian]
- Galbraith, John Kenneth. (2001). A journey through economic time : a firsthand view. (Abbas and Mohsen Qana Basiri, translators). Tehran: Forūzān. [In Persian]
- Ghaninejad, Musa. (1998). Modernism and development in contemporary Iran. Tehran: šam' Publishing. [In Persian]
- Hedāyat, Mokber ul-Salṭaneh Mahdi Qolī. (1965). Memories and dangers. (c 2). Tehran: Zavār. [In Persian]
- Heilbronner, Robert L. (1984). Economists. The life, times and ideas of Ibn Jahani philosophers. (Ahmad Shaha, translator). Tehran: Ferdūs. [In Persian]
- Heisbaum, Erbek. (2003). The Age of Extremes: A History of the World, 1914-1991. (Hasan Mortazavi, translator). Tehran: Āgah. [In Persian]
- Ibtehaj, Abul Hassan. (1992). Memoirs of Abul Hasan Ibtahaj. (vol. 1). (Alireza Aruzi Kosheshgar). Tehran: 'Elmī. [In Persian]
- Issawi, Charles Philip (1990). The Economic history of Iran 1800 - 1914. (Yaqub Ajand, translator). Tehran: Gostareh. [In Persian]
- Mahboubi Ardakani, Hossein. (1977). History of new civilization institutions in Iran. (second edition). Tehran: University of Tehran. [In Persian]

- Mateen Daftari, Ahmed. (1992). *Memoirs of a Prime Minister (Dr. Ahmed Mateen Daftari)*. (Baqeraqli, editor). Tehran: Scientific. [In Persian]
- Mir Mohammad Sadeghi, Hossein. (2006). *Crimes against property and ownership*. (44<sup>th</sup> edition). Tehran: Mizān. [In Persian]
- Nazani, Bahram. (1990). *Treaty between Iran and the Soviet Union*. Tehran: Companion. [In Persian]
- Nehru, Jawaharlal. (1998). *Glimpses of World History*. (3<sup>th</sup> edition). (Mahmoud Tafazoli, translator). Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Nouri Esfandiari, Fathullah. (2012). *Reza Shah in the passage of history*. Tehran: Alborz. [In Persian]
- Palmer, Robert Roswell. (2007). *A history of the modern world*. (vol. 2). (Abolqasem Taheri, translator). Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Political notes of Iran. (2014). (Vol. 9). (Barrel edit). (Afshar Amiri, translator). Tehran: Islamic Revolution Documentation Center. [In Persian]
- Shaibani, Ahmad Ali. (1973). *The history of the origin and development of insurance*. Tehran: School. [In Persian]
- Sheikh ul-Islami, Javad. (1989). *Secret documents of the British Foreign Ministry about the 1919 agreement between Iran and England*. (vol. 1). (second edition). Tehran: Keihān. [In Persian]
- Sodagar, Mohammadreza. (1978). *The growth of capitalist relations in Iran (1304-1340)*. Tehran: Golšan. [In Persian]
- Stewart, Michael. (1989). *Keynes and After; Economic issues of the post-war years*. (Abd al-Rahman Samadiyeh, translator). Tehran: Ferdūs. [In Persian]
- Tafazoli, Fereydoun. (1993). *History of economic ideas; From Plato to the contemporary period*. Tehran: Ney. [In Persian]
- Taghizadeh, Seyyed Hasan. (2000). *A stormy life*. Tehran: Ferdūsī. [In Persian]
- Taher Ahmadi, Mahmoud. (2005). *Relations between Iran and the Soviet Union during the period of Reza Shah*. Tehran: Ministry of Foreign Affairs. [In Persian]
- Tenbrock, Robert - Hermann (2006). *Geschichte Deutschlands*. (Mohammed Zaravi, translator). Tehran: University of Tehran. [In Persian]
- Thirty-year history of National Bank of Iran. (1959). Tehran: Bank Melli Publications. [In Persian]
- Tipton, Frank B (1997) *An economic and social, history of Europe. The first volume, 1890-1939*. (Karim Pirhayati, translator). Tehran: Scientific and Cultural. [In Persian]
- Walters, F, B. (1993). *History of the community of nations*. (Fereidoun Zandfard, translator). Tehran: Islamic Revolution Publications and Education. [In Persian]
- Zargar, Ali Asghar. (1993). *Relations between Iran and England at the time of Reza Shah*. (Kaveh Bayat, translator). Tehran: Parvīn and Mo'īn. [In Persian]
- Ziyaei Bigdali, Mohammadreza. (1993). *General International Law*. (Vol. 7). Tehran: Ganj-e Dāneš. [In Persian]
- Article
- Ismaili, Alireza. (spring and summer 1998). "Documents of the Seizure of Pekār and Nehzāt Newspapers in Berlin (1309-1311)". A treasure trove of documents. 27 and 30. [In Persian]
- Shojaee Divkolaei, Seyyid Hasan; Shabani, Emam Ali. (2011). "1929 ECONOMIC CRISIS; CONSEQUENCES AND REACTIONS IN IRAN". *Historical and cultural studies: research paper of the Iranian History Association*. Q2, No. 8. [In Persian]
- Sheikh ul-Islami, Javad. (April and May 1988). "The case of extension of South Oil Concessions". *Ayande Magazine*. 51. No. 2-1. [In Persian]
- Gholami, Shahram et al. (2011). "Iran's Foreign Trade Monopoly Act of 1931: Backgrounds, Aims and Consequences". *history of Islam and Iran*. Q. 21. New period. No. 11. 95 in a

- row. Alzahra University. [In Persian]
- Ghaselmu, Akbar. (2012). "Rereading the trial case of Linden Blatt, the first head of the National Bank of Iran". *Payam Baharestan*, Q4, Spring 2011, No. 65. [In Persian]
- Mojani, Seyyed Ali. (Autumn 1995). "Iran from the League of Nations to the United Nations". *Foreign Policy Quarterly*, vol. 3. [In Persian]

#### Publications and newspapers

- ‘Aṣr-e jaḍīd, No. 83, August 18, 1930.
- Annual report of Bank Melli, Pars Yearbook, 1932.
- Eṭelā’āt, year 5, number 1194, 12 Azer 1930.
- Eṭelā’āt, year 7, number 1719, 10 Mehr 1932.
- Eṭelā’āt, year 8, number 2011, May 9, 1933.
- Eṭelā’āt, year 8, number 2013, 11 Mehr 1933.
- Eṭelā’āt, year 8, number 2014, 12 Mehr 1933.
- Eṭelā’āt, year 8, number 2020, May 19, 2012.
- Eṭelā’āt, year 8, number 2024, 24 Mehr 1933.
- Eṭelā’āt, year 8, number 2034, November 6, 1933.
- Eṭelā’āt, year 8, number 2038, November 10, 2012.
- Eṭelā’āt, year 8, number 2164, April 26, 1933.
- Habal ul-Matīn, 29 Mehr 1930, p. 38, p. 39-40.
- Oṭāq-e Tejārat, year 1, number 5, February 1929.
- Oṭāq-e Tejārat, year 2, number 24, Mehr 1931.
- Oṭāq-e Tejārat, year 3, number 42, August 1932
- Oṭāq-e Tejārat, year 4, number 52, 15 Azar 1932.
- Oṭāq-e Tejārat, year 5, number 74, November 2013.
- Oṭāq-e Tejārat, year 6, numbers 114 and 113, July 1935.
- Qlam-e Azād, number 2, 1929.
- Tejārat, third volume, number 29, March 1931.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



**The First Embezzlement of the National Bank of Iran: International Contexts  
and its Political-Judicial Consequences on the Pahlavi Government<sup>1</sup>**

Mohamad Mehdi Faraghat<sup>2</sup>  
Morteza Dehghaneghad<sup>3</sup>  
Fereydoon Allahyari<sup>4</sup>

Received: 2020/ 08/18  
Accepted: 2021/07/01

**Abstract**

In order to reduce the political and economic influence of foreign banks, the Iranian people's demand for the establishment of the National Bank of Iran was implemented in the first Pahlavi period. German experts played an important role in its establishment, but the embezzlement of Dr. Linden Blatt (president of the bank) damaged the reputation and performance of this bank. This article examines the impact of international events on the first and most important embezzlement of National Bank Iran. The main question of this study is how international events have affected the embezzlement of Iran National Bank. The methodology of this article is descriptive-analytical and relies on classical documents that compare and analyze the history of Iran and the world on the above topic.

Findings and results: The results of this study show that the world experienced the greatest economic crisis shortly after the establishment of the National Bank. Moreover, the devaluation of the Iranian national currency and the pound sterling at that time paved the way for the embezzlement of the bank by the board of directors. With the establishment of the League of Nations and the intensification of international relations, Iran also demonstrated the legitimacy of the new Iranian legal system, which became popular in the world after the abrogation of the capitulation. In this respect, the implementation of the embezzlement process was a good propaganda success for the Iranian government.

**Keywords.** National Bank, Lindenblatt, World Economic Crisis, New Iranian Sys

---

1. DOI: 10.22051/hii.2021.32390.2292

2. PhD Student, History of Iran, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author) [m.faraghat1356@gmail.com](mailto:m.faraghat1356@gmail.com)

3. Professor, History of Iran University of Isfahan, Isfahan, Iran. [m.dehghan@ltr.ui.ac.ir](mailto:m.dehghan@ltr.ui.ac.ir)

4. Professor, History of Iran University of Isfahan, Isfahan, Iran. [f.allahyari@lty.ui.ac.ir](mailto:f.allahyari@lty.ui.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۶۲-۱۳۹

## پژوهشی درباره «وزارت» خواجه نصیرالدین طوسی<sup>۱</sup>

یزدان فرخی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۶

### چکیده

جایگاه برجسته خواجه نصیرالدین طوسی در میان «اسماعیلیه» و نیز تقرب و نفوذ وی نزد «مغول‌ها» در ایران، این دیدگاه را پیش آورده که خواجه در این حکومت‌ها، به مقام «وزارت» منصوب شده است و رواج این دیدگاه تا آنجا پیش رفته که در میان شماری از پژوهشگران به عنوان گزاره‌ای قطعی انگاشته شده است؛ اما بررسی‌ها این دیدگاه را تأیید نمی‌کند؛ بنابراین پرسش این پژوهش آن است که مستندات گزاره تاریخی «وزیر» بودن خواجه نصیرالدین چیست. چنین می‌نماید که برای دیدگاه یادشده منابع و مستندات موثق و معتبری در دست نیست و آنچه گفته شده بر پایه منابعی در این زمینه است که نویسندگان آن‌ها آگاهی دقیقی نداشته یا از روی ملاحظاتی خاص خواجه را وزیر اسماعیلیه و مغول خوانده‌اند. این پژوهش به شیوه توصیفی تحلیلی و باهدف ارزیابی گزاره‌ای مطرح درباره زندگانی خواجه نصیرالدین، انجام شده و نشان می‌دهد که خواجه، افزون بر نفوذی که نزد فرمانروایان اسماعیلیه و سپس مغول داشت و نیز جدا از اینکه به‌طور مشخص برخی مناصب از جمله سرپرستی «اوقاف ممالک» ایلخانی را در دست داشت، هیچ‌گاه مسئولیت «وزارت» (به معنای فنی و تخصصی آن) را در دست نداشته است. هرچند این نکته را نمی‌توان از نظر دور داشت که به دلیل اینکه خواجه از مقربان ایلخانان بوده، فراتر از امور اوقاف در حکمرانی مغول در ایران تأثیر و نفوذ داشته است.

**کلیدواژه‌ها:** خواجه نصیرالدین طوسی، اسماعیلیه، ایلخانان مغول، دستگاه اداری، وزیر.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.42224.2723

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران: y\_farrokhi@pnu.ac.ir

### مقدمه

محمد پسر حسن، مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ تا ۶۷۲ق) از دانشمندان نام‌آور ایرانی سده‌های میانه است که نقش به‌سزایی در گسترش علوم در دوران پراشوب و تشویش برخاسته از چیرگی مغول‌ها بر ایران و جهان اسلام داشت. بیش از یک‌صد و پنجاه اثر از تصنیف، تألیف، شرح، تحریر، ترجمه و مانند آن در حوزه‌های مختلف علوم به او منسوب شده است (مدرس رضوی، ۱۳۴۸: ۲۲). جایگاه بلندمرتبه او در روزگار ایلخانان به اندازه‌ای بود که وی را «استاد البشر و سلطان الحکما» خوانده‌اند و گفته شده که مغول‌ها پیش از آنکه هلاکوخان (حک ۶۵۳ تا ۶۶۳ق) را به برانداختن اسماعیلیه مأمور کنند، از آوازه او آگاهی یافته و برای بهره‌مندی از حضور وی در مرکز امپراتوری مغول و راه‌اندازی رصدخانه‌ای برای منگکه‌خان (حک ۶۴۸ تا ۶۵۷ق) و پیشبرد مطالعاتی نجومی برنامه‌ریزی کرده بودند (همدانی، ۱۳۹۴: ۹۰۷/۲).

اما خواجه نصیرالدین هم قلعه اسماعیلیه و هم در اردوی ایلخانان صاحب‌نفوذ بود و جایگاه بلندمرتبه‌ای داشت و در روزگار کوتاهی پیش هلاکوخان چنان تقریبی یافت که گفته می‌شود درخصوص برانداختن خلیفه عباسی، از او نظرخواهی و مشورت شد (همان: ۹۰۷/۲)؛ گمان می‌رود که همین جایگاه وی باعث شده تا گفته شود که خواجه به دلیل اعتقادات شیعی خود آرزوی برانداختن خلافت عباسی را در سر داشته<sup>۱</sup> و از هنگام پیوستن به هلاکوخان بدین کار اهتمام داشت (تویسرکانی، ۱۳۳۶: ۲۱۱)، اما این دیدگاه امروزه، با عنایت به اسناد و دلایل تاریخی پذیرفتنی نیست (حائری، ۱۳۶۸: ۱۲۴-۱۰۷)؛ هرچند نمی‌توان منکر تقرب و نفوذ سخن خواجه نزد هلاکوخان، مؤسس سلسله ایلخانان مغول در ایران شد.

گویا بر سر همین تقرب و نفوذ در دستگاه حکومتی ایلخانان بود که موضوع «وزیر» بودن خواجه در آن حکومت پیش آورده شده است؛ به‌گونه‌ای که پژوهشگری در دهه سی خورشیدی، از مطرح بودن آن سخن گفته و ضمن توضیح درباره آن، چنین ابراز نظر می‌کند که وزیر بودن خواجه به معنای «وزارت رسمی بر حسب اصول دیوانی» مانند «وزارت عرض» یا «وزارت استیفا» نادرست، ولی به معنای «معتمد و مشار بودن» در دستگاه هلاکو درست است (تویسرکانی، ۱۳۳۶: ۲۱۶).<sup>۲</sup>

---

۱. یکی از شارحان متأخر آثار خواجه، بدون در نظر گرفتن اسناد و دلایل تاریخی، به این نتیجه پرسش‌برانگیز و سخن‌گزار رسیده که «هلاکو به تحریض خواجه طرح محاربه و مقابله با حاکم بغداد انداخت و خلیفه عباسی و اهل بغداد و سایر آل‌عمران را به انواع عذاب‌ها هلاک ساخت» (مفتی مرادآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

۲. هرچند برای پژوهشگر بااحتیاط و دقیقی چون عباس اقبال آشتیانی (۱۲۷۵ تا ۱۳۳۴ خورشیدی) موضوع

افزون بر آن در دهه پنجاه خورشیدی، این بار محمدتقی رضوی، ضمن طرح بحثی به نام «وزارت خواجه»، با توضیح اینکه خواجه از سوی هلاکوخان «اداره اوقاف ممالک» را بر عهده داشته، انتساب وی را به وزارت از نگاه برخی منابع چنین توجیه کرده و می‌گوید که به پنداشت ایشان «تصرف» خواجه در «امور اوقاف، عملی از اعمال وزارت و دخالت در امور دیوانی» بوده است (مدرس رضوی، ۱۳۵۴: ۸۲-۸۱) و بدین ترتیب مدرس رضوی تلویحاً دیدگاه آن‌ها را یکسره و به‌روشنی مردود اعلام نکرده و افزوده که خواجه «مانند وزرا در عمل دخل و خرج مملکتی دستی نداشته و تصرفی نمی‌نموده» است (همان: ۸۲)؛ بنابراین حاصل سخنان یادشده این است که دست‌کم «وزیربودن» خواجه، گزاره‌ای مطرح بوده، اما در عین حال نیازمند توضیح و رفع ابهام است.

از سه دهه گذشته تاکنون، شماری از پژوهشگران «وزیر» بودن خواجه در اردوی هلاکو را گزاره‌ای قطعی و مقبول انگاشته‌اند. از جمله آن‌ها به حمید دهباشی (-Dabashi, 1996a:527; Dabashi, 1996b: 231-45; 584)، فرهاد دفتری، (Daftari, 2005: 172)، جرج لین (مغول‌پژوه) (Lane, 2003: 224؛ Lane, 2018)، می‌توان اشاره کرد. پژوهشگری دیگر، نه‌تنها خواجه‌نصیرالدین را «وزیر» هلاکوخان دانسته، بلکه بر این باور است که در دوره اباق‌خان (حک ۶۶۳ تا ۶۸۰ق)، نیز همچنان «وزیر» بوده است (فرحات، ۱۳۸۹: ۴۳).

هرچند پژوهشگری در مقام انتقاد هم به درست انگاشتن این گزاره واکنش نشان داده و در ذیل مدخل «خواجه نصیرالدین طوسی» در دانشنامه ادب فارسی و با اشاره‌ای کوتاه، این گزاره را نادرست می‌داند، دلایل و استندهایی در این زمینه نیاورده است (معصومی همدانی، ۱۳۸۸: ۷۵). به‌هرروی در اثری که به‌تازگی درباره خواجه نصیرالدین زیرنظر همان پژوهشگر (با همکاری فرد دیگری)، گزینش و ترجمه شده، باز هم گزاره یادشده از زبان نویسندگان دیگری ترجمه شده و خواجه را «یک فیلسوف / وزیر» انگاشته‌اند (دفتری، ۱۳۹۱: ۵۷)، البته به آن سخن انتقادی نشده است و یا نویسنده‌ای در همان مجموعه در حق خواجه چنین نوشته است: «نصیرالدین طوسی، وزیر، رجل سیاسی» است (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۲۴۶) و این نشان می‌دهد پرونده «وزیربودن» خواجه همچنان گشوده و نیازمند پژوهشی مستقل، استناد و استدلال‌های بیشتری است.

همچنین شمار دیگری از پژوهشگران در آثارشان چنان نگرشی داشته‌اند (مدرسی، ۱۳۷۹: ۵۰؛ برجی، ۱۳۸۰: ۹۵؛ نصر، ۱۳۹۰: ۸۱-۷۹؛ کوثری، ۱۳۹۰: ۱۲؛ Rizvi, 2013: 570؛ کشاوری،

۱۳۹۸: ۴۴-۳۱؛ الویری، ۱۳۹۹: ۱۳۲). از آنجایی که وزیربودن خواجه همچنان مقبول شماری از پژوهشگران قرار دارد و نیز اینکه واژه «وزیر» دارای بار و معنای اداری ویژه‌ای است، به‌ناچار برای روشن شدن و یک‌سویه شدن موضوع، ضروری است که اسنادهای آن از جهت اعتبار و وثاقت بررسی شود؛ بنابراین نوشتار حاضر در تلاش است به این پرسش پاسخ دهد که پشتوانه استنادی گزاره وزیربودن خواجه نصیرالدین در دستگاه اداری، چیست و این اسنادها از چه میزان وثاقت و اعتباری برخوردار است؟

این نوشتار در پاسخ به این پرسش، چنین فرضیه‌ای در پیش گرفته است که این انگاره بدون اسناد تاریخی معتبر و موثق از منابع متقدم، پذیرفته شده و بنیاد دیدگاه پژوهشگران بر پایه منابع متأخر و نامعتبری بوده که آگاهی دقیقی از واقعیت زندگانی خواجه و نیز از واقعیت‌های دستگاه اداری و دیوانی اسماعیلیه و سپس مغول‌ها در ایران نداشته و در مواردی هم با رویکرد مغرضانه و از روی دشمنی با خواجه نصیرالدین، به چنین رهیافت تاریخی رهنمون شده‌اند.

در زمینه پیشینه پژوهش حاضر، افزون بر پژوهش‌های یادشده، پژوهش مستقلی که مسئله یادشده را از لحاظ اسنادها و وثاقت آن واکاوی کرده باشد و نیز تحقیقی که با توجه به ساختار دستگاه اداری مغول‌ها چنین گزاره‌ای را کاوش کرده باشد، در دست نیست و مواردی که پیش‌تر اشاره شد در حد اشاره و اجمال بدان پرداخته‌اند.

به‌هرروی از آنجایی که موضوع وزارت خواجه هم در دستگاه اداری مغول‌ها و هم در دستگاه حکمرانی اسماعیلیه مطرح شده، بنابراین ضروری است که پیش از پرداختن به روزگار مغول‌ها، نخست به جایگاه خواجه در روزگار اسماعیلیه اشاره شود تا مستندات مدعی یادشده روشن شود، اما پیش از آن نیز نخست درباره جایگاه وزارت، پیشینه و تعریف آن ذکر گفتاری ضروری است.

گفته می‌شود که واژه «وزیر» از واژه کهن ایرانی از ریشه پهلوی و اوستایی «وی چیر» یا «وی چیره» به معنای «فتوا دهنده یا مفتی» گرفته شده و سپس به زبان عربی درآمده است (پورداد و دارمستتر، ۱۳۹۴: ۳۲۸)؛ این واژه در قرآن و درباره هارون برادر حضرت موسی (ع) به‌کاررفته و بعدها گسترش یافته و به معنای «یاور» و «یاری‌دهنده» فرمانروا مصطلح شده است (Zaman, 2002:185).

مسعودی از منابع کهن ایرانی روایت می‌کند که در روزگار باستان «وزیر» با نام «بزرگ‌فر مذار» یا «بزرگ فرمدار» در میان پنج صاحب‌منصب بزرگ فرمانروایان باستانی در مرتبه دوم و پس از «موبد موبدان» ایستاده بود و پس از آن «اصبهد» یا «اسپهبد» و پس از آن «دبیربذ» و

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۴۳

«هوتخشه بذ» قرار داشته و آن را مأمور بزرگ‌تر یا «اکبر مأمور» نامیده‌اند (مسعودی، بی‌تا: ۹۱؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۷). از این رو جایگاه برجسته او در مقایسه با سرپرست نظامیان و هم‌تماز کار او با سرپرست دبیران از ویژگی‌های این جایگاه است و به تعبیری «ناظر بر همه امور کشور» بوده است (ملایری، ۱۳۸۲: ۱۲/۵) و گمان می‌رود این وضعیت دست‌کم تا ورود اسلام ادامه داشته است.

با چیرگی اعراب مسلمان دگرگونی چشمگیری روی داد؛ به گونه‌ای که تا سال‌ها مقام «وزارت» در تشکیلات حکومت اعراب مسلمان دیده نمی‌شود. مشهور است که «پایه وزارت در دولت بنی‌عباس» بنیان گذاشته شده و قوانین آن در زمان ایشان برقرار شد؛ به شیوه‌ای که گفته می‌شود پیش از ایشان «قاعدۀ معینی» برای آن مقام وجود نداشته است (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۰۶). بر این اساس، ابوسلمه خلال نخستین وزیر عباسیان و نخستین کسی است که در تاریخ ایران پس از اسلام در مقام «وزارت» شناخته شده است.

اما گویا حتی درباره این نخستین وزیر اتفاق نظر وجود ندارد؛ چنان‌که جهشیاری از وزارت «خالدبن برمک» از هنگام برپایی خلافت عباسی سخن می‌گوید (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۲۵). مطابق روایت اخیر وی نخستین کسی بود که ثبت دفاتر را معمول کرد. افزون‌بر آن گزارش جهشیاری نشان از آن دارد که در قرون نخستین اسلامی، مقام وزیر به پایه اقتدار و عظمتی که درباره مقام وزارت در دوره باستان گفته شد، نرسیده و در ضمن فراز و نشیب فراوانی را از سر گذرانده است.

باین حال جایگاه وزرایی چون خالد برمکی و خواجه نظام‌الملک از نظر موقعیت و اقتدار در دوره پس از اسلام استثنایی و کم‌نظیر بوده است. همچنین موقعیت وزیر با چیرگی حکومت‌های ترک که ماهیت قبیله‌ای و نظامی داشتند و به‌ویژه پس از سلجوقیان بر سرکار آمدند و طبعاً نگرش متفاوتی از موضوع قدرت داشتند، تضعیف شد و وزیر به مقام فرورترتبه‌تری در خدمت دستگاه نظامی حکومت تبدیل شد و این تضعیف در دوره خوارزمشاهیان و به‌ویژه در دوره مغول‌ها هم ادامه پیدا کرد.

در مجموع هنگامی که در تاریخ ایران پس از اسلام به واژه وزیر اشاره می‌شود، عمدتاً دو منظور مدنظر است: نخست صاحب‌منصب عالی‌رتبه‌ای که در رأس دیوان «اعلی» و به‌طور کلی تشکیلات اداری قرار داشت و شمار فراوانی از کاربدستان دیوانی زیردست او مشغول به رتق و فتق امور مالی (مانند استیفا)، مکاتبات، دیپلماسی (رسائل و انشا)، تشکیلات قضایی و اوقاف، نظارت بر امور دیوانیان (اشراف)، تشکیلات عرض لشکر و مانند آن بودند و گاهی هم کسانی زیردست او بودند که «وزیر» نامیده می‌شدند؛ مانند وزیری که در ولایات امور مالی را

انجام می‌دادند. دیگر اینکه این «وزیر» همچنین به صاحب‌منصبی در رأس در تشکیلات حاکمان ولایات، امرای بلندمرتبه و شاهزادگان گفته می‌شد. هرچند گونه نخست وزارت قدرت و نفوذ بسیار زیادی بر امور حکومتی داشت، در نهایت وی نه رئیس مستقل نهاد وزارت، بلکه خدمتگزار «شخص» فرمانروا یا سلطان بود که به دست او هم بر کار گمارده می‌شد و از این روی عضوی از «درگاه» هم محسوب می‌شد و در هنگام لشکرکشی‌ها هم همراه فرمانروا بود (Lambton, 2002: 192؛ Lambton, 1988: 28-29).

بنابراین چنان‌که گفته شد، جایگاه و مرتبه وزیر، با شرایط سیاسی، قدرت فرمانروا، نفوذ و توانمندی شخص وزیر، متفاوت بود و در فراز و نشیب قدرت او مؤثر بود. در این میان خواجه نظام‌الملک توسی نمونه‌ای در تاریخ اسلام و ایران است که در روزگار اوج قدرت سلجوقیان بزرگ، توانست نفوذی ارجمند و قدرتی فائقه برای «نهاد وزارت» و شخص وزیر دست‌وپا کند. بنیان‌گذاری نظامیه‌ها به‌عنوان تشکیلات آموزشی و فرهنگی وابسته خویش و ایجاد تشکیلاتی از نیروهای وفادار به‌عنوان غلامان تنها بخشی از اسباب و لوازم او برای اعمال و گسترش قدرت سیاسی و دیوانی او در برابر سلطان سلجوقی و دیگر رقبای سیاسی او محسوب می‌شد (برای نمونه: طباطبایی، ۱۳۸۸: ۸۱-۷۸).

سرانجام اینکه در تاریخ ایران اسلامی، همچنان که ماهیت حکومت‌ها از روزگار سلجوقیان ماهیت نظامی بیشتری پیدا می‌کرد، قدرت وزیر نیز رفته‌رفته دستخوش محدودیت‌هایی شد تا اینکه در روزگار چیرگی مغول‌ها، تحول فراوانی را از سر گذرانید. به تعبیری از آن هنگام به بعد «وزیر» دیگر بر تشکیلات دیوانی و امور مختلف آن اختیار تام و تمام نداشت و نظر به ماهیت نظامی حکومت مغول، وظایف محدودی و آن هم زیر نظر امرای مغول و در کنار کاربردستان ختایی و اویغوری وابسته به حکومت مغول ایفا می‌کرد (Lambton, 1988: 50).

از این‌رو هنگامی که پدر مؤلف کتاب *جهانگشای جوینی*، بهاء‌الدین جوینی به‌عنوان یکی از نخستین دیوان‌سالارانی که در خدمت مغولان به خراسان درآمد، مورد اعتماد حاکمان مغولی قرار گرفت و اختیارات زیادی در زمینه امور دیوانی به وی داده شد، لقب «وزیر» نداشت و در عوض «صاحب دیوان» خوانده می‌شد و «مجدالملک یزدی» در کنار او به‌عنوان «مشارک» در امر اختیارداری امور دیوانی قرار داشت (جوینی، ۱۳۸۵: ۳۷).

مقام اخیر در دوره موسوم به «حاکمان مغولی» و تا روی کار آمدن هلاکو و برپایی حکومت ایلخانی «الغ بیتکچی» نامیده می‌شد، بخشی از وظایف وزیر را بر دوش داشت و در دوره پس از آن نیز وزارت فراز و نشیب بسیار از نظر قدرت و اختیارات پیدا کرد و به‌طور کلی چنین می‌نماید که تا پایان حکومت مغول، وزیر با اختیارات روزگار پیش از مغول، بازیابی نشد



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۴۵

و همواره مشاهده می‌شود که دو مقام در کنار هم با نام‌های گوناگون وزیر، صاحب دیوان و نایب، بخش‌هایی از وظایف وزیر روزگار پیش از مغول را انجام می‌دادند (Aigle, 2008: 72-73؛ اشپولر، ۱۳۸۰: ۲۸۶-۲۸۳)؛ بنابراین در چنین شرایط اداری است که باید انتساب وزارت را به خواجه نصیرالدین، بررسی کرد.

### وزارت خواجه در میان اسماعیلیه

مستندات گزاره «وزارت» خواجه در میان اسماعیلیه، بیشتر به منابع و متون سده هشتم قمری و نیز منابع پس از آن متکی است؛ در این میان و به‌ویژه به دو کتاب *مسامره الاخبار* و *مسیاره الاخبار* و *إغاثه اللهفان فی مصاید الشیطان* استناد شده است (مدرس رضوی، ۱۳۵۴: ۸۱)، اما کتاب نخست در سال ۷۲۳ قمری نوشته شده و به تیمورتاش فرمانروای ابوسعید ایلخانی (حک ۷۱۶ تا ۷۳۶ق) در آسیای صغیر تقدیم شده است. در این اثر گفته شده که فتح قلعه‌های اسماعیلیه برای هلاکو بدین ترتیب به دست آمد: «به دلالت خواجه نصیر که وزیر مطلق صاحب دعوت ملاحظه بود و مکان او پیش ملاحظه به مثابتی بود که او را خواجه کائنات گفتندی، فتح آن قلاع میسر گشت» (آق‌سرای، ۱۳۶۲: ۴۷).

در سخن آق‌سرای خواجه نصیرالدین در میان اسماعیلیه «وزیر مطلق» بوده، یعنی اختیاراتی ویژه یا به سخنی دیگر جایگاهی حتی بالاتر از وزارت معمول، به دست آورده است و دیگر اینکه با راهنمایی وی بود که هلاکوخان توانست اسماعیلیه را وادار به تسلیم شدن کند. هنگامی که این گزارش با منابع متقدم سنجیده می‌شود، مطلبی در تأیید آن به دست نمی‌آید. برای نمونه نویسنده *جهانگشای جوینی* که در آن هنگام همراه با هلاکو بود و از نزدیک رویداد را مشاهده می‌کرد، سخنی درباره این جایگاه ارزنده خواجه ندارد (جوینی، ۱۳۸۲). همچنین افزون‌بر فاصله زمانی و مکانی نویسنده یادشده با آن رویداد، ناسازگاری‌هایی نیز در بافت گزارش او وجود دارد. آق‌سرای می‌نویسد که نصیرالدین از «اصفهان به قلاع الموت» افتاده بود (آق‌سرای، ۱۳۶۲: ۴۷)، اما روایت مشهور و متفق‌القول مورخان آن است که خواجه از «خراسان» به «قهستان» و از آنجا به «الموت» رفته است و هرچند در جزئیات تفاوت دیده می‌شود در خصوص اصل روایت یادشده اتفاق نظر وجود دارد (دفتری، ۱۳۹۱: ۶۴-۵۳).

سرانجام آق‌سرای درباره برنامه نظامی هلاکو می‌نویسد که وی از «خراسان قصد قلاع الموت» کرد (آق‌سرای، ۱۳۶۲: ۴۷) و پیش از این جمله، هیچ سخنی درباره اسماعیلیه در «قهستان» و «گردکوی» به میان نیاورده و به‌گونه‌ای روایت می‌کند که با آمدن هلاکوخان به الموت است که برای نخستین بار با اسماعیلیه رویاروی می‌شود؛ بنابراین ناستواری گزارش

متأخر آق‌سرایبی، از اعتبار سخن او نزد پژوهشگر تاریخ، می‌کاهد.

اما منبع مستند دیگر پژوهشگران درباره وزارت خواجه در میان اسماعیلیه، کتابی است با نام *إغاثه اللهفان فی مصاید الشیطان*، نوشته محمدبن قیّم جوزیه (۶۹۱ تا ۷۵۱ق) است. البته ناگفته پیداست که پیش از وی، باید از استاد ابن قیّم، یعنی احمدبن عبدالحلیم بن تیمیه (۶۶۱ تا ۷۲۸ق) یاد کرد که بی‌گمان در مقایسه با نویسنده پیش گفته، متقدم‌تر است. ابن تیمیه هم در قلمرو مملوک می‌زیست و فتوهای وی بر ضد حکومت ایلخانی در لشکرکشی غازان‌خان به دمشق، وی را بسیار مشهور کرده است (Aigle, 2007: 89-120).

وی برای نمونه در کتاب *الفتاوی الکبری* از خواجه نصیرالدین با عنوان «وزیر» در میان «قرامطه» (اسماعیلیه) در «الموت» یاد می‌کند و در همین جا است که بر خواجه نصیرالدین اتهام گزاف نقش داشتن وی در کشته‌شدن خلیفه به دست مغول را وارد می‌کند (ابن تیمیه، ۱۴۰۸: ۵۰۱/۳). ناگفته پیداست که لحن و سخن ابن تیمیه، در دشمنی با خواجه نصیرالدین است و گذشته از این دشمنی با خواجه، دشمنی با تشیع نیز در کلام وی مشهود است؛ افزون‌بر این دوری مکان و تأخر زمانی هم، خواننده را بر آن می‌دارد که گزارش وی را تنها با احتیاط بسیار به کار گیرد. گویی که قصد داشته به منظور نهادن مسئولیت بر انداختن خلافت عباسی بر دوش خواجه نصیرالدین، وی را در حکومت مغول بالاترین صاحب‌منصب اداری معرفی کند.

اما شاگرد او ابن قیّم جوزیه نیز همان سخنان و همان شیوه از کلام را تکرار کرده است. وی در کتاب *إغاثه اللهفان فی مصاید الشیطان* درباره اخلاق و الهیات نوشته است و همانند استادش در پی نوشتن تاریخ نبوده و در پی اثبات حقایق دینی از نگاه خود به شیوه آن روزگار در قلمرو مملوکان بوده است و روایت پیش گفته درباره وزارت خواجه را نیز در لفافه‌ای از بیزاری و تعصب دینی نسبت به تشیع و شخص خواجه نصیرالدین بیان داشته است؛ چنان‌که درباره خواجه نصیرالدین می‌نویسد: «یاری‌کننده شرک و کفر، ملحد و وزیر ملحدان، نصیر طوسی، وزیر هلاکو» (ابن قیّم جوزیه، ۱۴۳۲: ۱/۲، ۱۰۳۲)، بنابراین همچنان که درباره ابن تیمیه گفته شد گمان می‌رود وی با اشاره به وزارت خواجه، در زمینه نابودی دستگاه خلافت در تلاش بوده است، بار این مسئولیت را بر عهده نصیرالدین و به طریق اولی بر تشیع قرار دهد.

اما منبع دیگری در دست است که گویا از نظر پژوهشگران پیش گفته به دورمانده است؛ این منبع به وزارت خواجه در میان اسماعیلیه، اشاره کرده است. «پی‌نن رشید وو» در پیوست رساله دکترای تخصصی خود درباره برافتادن خلافت عباسی به دست مغول‌ها و حکمرانی ایشان در بغداد، گزیده‌ای از یک سفرنامه چینی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده که در واقع گزارش سفر «چانگ تی» فرستاده منکگه‌خان به اردوی هلاکوخان است.

در این گزارش کوتاه، تسلیم شدن رکن الدین خورشاه به هلاکو روایت شده است. در میان آن به شخصی که رکن الدین خورشاه را به تسلیم شدن وادار کرده، اشاره‌ای شده که از وی با عنوان «وزیر خواجه ناصر»<sup>۱</sup> یاد شده است. به گمان مترجم انگلیسی، وی می‌تواند همان «خواجه نصیرالدین طوسی» باشد، اما همین مترجم در همان توضیح، گفته خویس را به تردید کشانده و در همان حاشیه‌ای که اظهار نظر اخیر را آورده، اشتباه سفرنامه‌نویس را در تعیین محل استقرار خواجه و رکن الدین در «گرد کوه» و «میمون دژ» به درستی روشن کرده و آشکارا بر این باور است که نویسنده سفرنامه، واقعیت‌های تاریخی بسیاری را درهم آمیخته و درباره آن‌ها اشتباه کرده است (Wu, 1974: 323؛ وو، ۱۳۶۸: ۲۸۹، پانویس شماره ۴). افزون بر آن نویسنده باز هم در جای دیگر، درباره پدر رکن الدین خورشاه اشتباه فاحش دیگری مرتکب شده است. بدین ترتیب، بنیاد گزارش سفرنامه‌نویس نمی‌تواند مبنایی برای استنباط‌های دقیق تاریخی باشد. به‌ویژه آنکه منابع دیگر یاد شده فارسی و عربی در این زمینه سکوت کرده و منابع دیگر از جمله دو اثر پیش گفته نیز چنان‌که گفته شد، اعتبار آن‌ها دستخوش تردید است. اما از همه مهم‌تر رشیدالدین فضل‌الله است که در بخش تاریخ اسماعیلیه از جامع‌التواریخ، خواجه را به‌عنوان چهره‌ای برجسته در میان رجال پیرامون رکن الدین خورشاه معرفی می‌کند، البته هیچ‌گاه از وی به‌عنوان وزیر یاد نکرده یا دست‌کم اشاره‌ای که بدان دلالت کند، در میان نیاورده است (همدانی، ۱۳۸۱: ۱۵۳) در عوض به تصریح از وزارت شخصی به نام «شمس‌الدین گیلکی» سخن به میان می‌آورد (همان: ۱۵۱). این شمس‌الدین، به‌عنوان سرپرست هیئت مذاکره‌کننده با هلاکو خان به‌همراه ایلچیان مغول، به اردوی هلاکو خان گسیل شد و سپس به همکاری با مغول‌ها مشغول و مأمور شد تا دژ گردکوه را وادار به تسلیم کند (همدانی، ۱۳۹۴: ۹۸۷/۲)؛ خواندمیر نیز او را در زمره وزرای اسماعیلیه و خورشاه آورده است (خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲۲۹).

گذشته از اینکه رشیدالدین همواره در میان پژوهشگران به‌عنوان مورخی معتبر و موثق شناخته می‌شود، به دلیل اینکه پدر و جد او به‌همراه خواجه نصیرالدین در قلعه الموت حضور داشتند، اعتبار اطلاعات او در مقایسه با منابع دیگر، در این زمینه بیشتر است. موفق‌الدوله عالی و عمادالدوله پدر وی نیز در همان روزگار از جمله رجال بودند که به تعبیر خواجه رشیدالدین «به غیر اختیار» در آنجا حضور داشتند (همدانی، ۱۳۹۴: ۹۸۵/۲). بنابراین چنان‌که اشاره شد، برای وزارت خواجه در میان اسماعیلیه اسناد تاریخی معتبری در دست نیست و آنچه گزارش شده نیز براساس اصول روش پژوهش در تاریخ معتبر و موثق نیست.

### وزارت در روزگار ایلخانان مغول

حال باید دید که منظور از «وزارت» که پژوهشگران برای خواجه در تشکیلات حکومت هلاکو ذکر کرده‌اند، چه بوده است. هرچند که در آغاز ورود هلاکو به سرزمین‌های اسلامی یا به تعبیر جوینی «بلاد غریبی» و حتی تا مدت‌ها پس از آن، نمی‌توان ردپایی از بالاترین مقام اداری در تشکیلات او به طریق اولی «وزیر» پیدا کرد؛ با این حال گفته می‌شود که «سیف‌الدین بیتکچی» (متوفی ۶۶۱ق) از جمله، صاحب‌منصبان دیوانی برجسته‌ای است که در آغاز ورود هلاکو خان به ایران در خدمت او بوده و مطابق دیدگاهی، وی نخستین «وزیر» مغول و ایلخانان در ایران به شمار آمده است (اشپولر، ۱۳۸۰: ۲۸۶).<sup>۱</sup>

در میان برخی پژوهش‌ها وی را «آخرین دیوان‌سالار الوس جوچی در ایران» نامیده‌اند و پس از آشوبی که میان هلاکو و الوس جوچی به پا شد، سیف‌الدین برکنار و کشته شد؛ اما کشتن او در پیوند با تحولاتی دیده شده که منجر به تشکیل حکومت ایلخانی گردید (خسرویگی و فرخی، ۱۳۹۱: ۸۱-۶۱).

بی‌درنگ پس از این واقعه، هلاکو خان، شمس‌الدین جوینی را به «صاحب دیوانی ممالک» برکشید (همدانی، ۱۳۹۴: ۲/۹۳۰). گذشته از پیچیدگی‌هایی که از این پس در تشکیلات دیوانی روی داد، سخن خواجه نصیرالدین در مقدمه *اوصاف الاشراف*، در ذکر ثنای حامی آن کتاب، یعنی شمس‌الدین جوینی، به نوعی راهگشا است؛ وی شمس‌الدین را «ملک الوزرا فی العالمین، صاحب دیوان الممالک» نامیده است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۳: ۴).

این سخن دو نکته را نشان می‌دهد: نخست اینکه خواجه تفاوت میان «صاحب دیوان» و «وزیر» را رعایت نمی‌کرده یا بدان اهمیتی نمی‌داده و از آن مهم‌تر اینکه خواجه نیز به وزارت و صاحب‌دیوانی شمس‌الدین به تصریح اشاره داشته است و لاجرم اذعان داشته که خود وزیر نبوده است، از سوی دیگر مشهور است که شمس‌الدین در دوره اباقا و احمد تکودار هم همان جایگاه را حفظ کرده و بلکه بر قدرت و شوکت خویش افزوده است تا آنکه در روزگار ارغون‌خان از کار برافتاده و جان خود را بر سر قدرت نهاد (Lane, 2009: 63-68). از سوی دیگر وزارت‌نامه‌هایی که در دوره ایلخانی و پس از آن نوشته شده نیز نخستین وزیر ایرانی روزگار هلاکو خان را شمس‌الدین جوینی دانسته و در آن‌ها سخنی از وزارت کسی مگر

---

۱. دیدگاه اشپولر مستند به *جامع‌التواریخ* است و هرچند جایگاه سیف‌الدین در اثر یادشده در ضمن رویدادهای مختلف بسیار برجسته توصیف شده، رشیدالدین که خود معنای وزیر را به‌دقت و درستی می‌دانسته، هیچ‌گاه لقب یا لفظ «وزیر» را برای سیف‌الدین به کار نبرده است (همدانی، ۱۳۹۴: ۲/۸۹۳ و ۸۷۷).

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۴۹

شمس‌الدین نشده است و در هیچ‌یک دیده نشده که خواجه نصیر صاحب‌منصبی منسوب بدان جایگاه باشد (کرمانی، ۱۳۶۴: ۱۰۵-۱۰۱؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۸۱-۲۷۸؛ خواند میر، ۱۳۵۵: ۲۹۴-۲۶۷). حال با ذکر این سخنان و دلایل آشکار، باید دید به چه استناد و استدلالی خواجه وزیر دانسته شده است.

### وزارت خواجه در میان ایلخانان

همان‌گونه که اشاره شده منابع متقدم و نزدیک به رویداد مانند جهانگشای جوینی و نیز در منبع معتبر مانند تاریخ مبارک غازانی (همدانی، ۱۳۹۴)، تاریخ و صاف (وصاف، ۱۳۳۸) و حتی الحوادث الجامعه (ابن فوطی، ۱۳۸۱) که نویسنده خود در خدمت خواجه نصیرالدین طوسی بوده<sup>۱</sup> از «وزارت» خواجه در میان ایلخانان سخنی به میان نیامده است.

از کهن‌ترین منابعی که از «وزیر» بودن خواجه در میان مغول‌ها و در اردوی هلاکوخان سخن به میان آورده است، محمدبن‌علی بن طباطبا مشهور به «ابن طقطقی» (۶۶۰ تا ۷۰۹ق) و در کتاب تاریخ فخری<sup>۲</sup> است که به تصریح نویسنده در سال ۷۰۱ق و در شهر موصل نوشته شده است. وی در بیان وزارت واپسین وزیر خلافت عباسی یعنی ابن‌علقمی، نامی هم از خواجه نصیر به میان می‌آورد و ضمن اشاره به پشتیبانی خواجه از ابن‌علقمی نزد هلاکوخان، وی را با لقب «الوزیر السعید نصیرالدین محمد الطوسی» معرفی می‌کند (ابن طقطقی، ۱۳۱۷: ۳۰۳؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۴۵۳).

بنابراین ابن طقطقی که پس از پنج دهه از رویداد یادشده کتاب خود را نوشته، از خواجه با لقب «وزیر» یاد کرده است. آیا این لقب از سوی ابن طقطقی صرفاً یک لقب تشریفاتی و برای بزرگداشت جایگاه او نزد مغول‌ها و مخاطبان وی بود یا اینکه خواجه در عمل تمامی فعالیت‌های «وزیر» را در اردوی مغول‌ها بر دوش داشت؟

چنین می‌نماید که اگر چنین لقبی از نظر اداری دقیق و به‌جا در حق خواجه نصیرالدین، به کار رفته بود، دست‌کم می‌باید هندوشاه نخجوانی در تجارب السلف (نوشته‌شده به سال ۷۲۴ق)، از آن یاد کرده باشد یا از خواجه با همان لقبی یاد می‌کرد که ابن طقطقی به کار برده است. نخجوانی چند دهه پس از ابن طقطقی کتاب وی را به فارسی ترجمه کرده و آن را به اتابک لرستان، نصرت‌الدین احمد (حک ۶۹۶ تا ۷۳۳ق) تقدیم کرده است. این ترجمه به معنای

۱. در این زمینه بنگرید به مدخل «ابن فوطی» در دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی (رحیم‌لو، ۱۳۷۰: ۴۲۷-۴۲۲).

۲. نام اصلی و کامل آن «الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة» است.

امروزی ترجمه وفادار به متن نیست و از این رو مواردی را نخجوانی افزوده یا کاسته است (Bosworth, 2003: 181)؛ بنابراین، اگر چیزی را حذف کرده یا افزوده است، نظر و دیدگاه خود را درباره آن موضوع بیان کرده است.

هرچه هست هندوشاه در نوشتار خود نه تنها هیچ گاه از لفظ «وزیر» برای خواجه بهره نبرد<sup>۱</sup>، بلکه به هنگام اشاره به نام او تنها چنین آورده: «خواجه افضل العالم نصیرالدین طوسی قدس الله روحه» (نخجوانی، ۱۳۱۸: ۳۵۹)؛ بنابراین می توان گفت نخجوانی کاربرد لقب «وزیر» را درباره خواجه نصیرالدین دقیق و درست ندانسته و از این رو آن را حذف کرده است. این استنباط از متن *تجارب السلف* هنگامی استوارتر می شود که به پایگاه اجتماعی و اداری نخجوانی هم نگاهی افکنده شود.

گفته می شود که برادر نخجوانی «سیف الدوله امیر محمود» از سوی بهالدین جوینی، حکومت کاشان را در دست داشته و هندوشاه نیز نیابت برادرش را در همان شهر بر عهده داشته است (عودی، ۱۳۹۵: ۸۰۲). فرزند هندوشاه، محمد نیز منشی دستگاه ایلیخانان صاحب منصب بود و کتابی هم در راهنمای دبیران در نگارش نامه های اداری نوشته (Morgan, 1994: 113-114) و به طور کلی خاندان ایشان در کارهای اداری پُرسابقه بودند، بنابراین با عنایت به آشنایی ایشان با واژگان و اصطلاحات اداری، اظهار نظر نخجوانی در این زمینه دقت نظر بیشتری در مقایسه با ابن طقطقی داشته است.

با این همه به نظر می رسد که اظهار نظر ابن طقطقی در این زمینه نیازمند بررسی و پژوهش بیشتری است<sup>۲</sup>؛ هر چند در وهله نخست گمان می رود به کاربردن واژه وزیر برای خواجه نصیرالدین، برای بزرگداشت خواجه بوده، این گمان که موضوع دشمنی میان پدر ابن طقطقی صاحب *تاریخ الفخری*، با عظاملک و شمس الدین جوینی وزیر در این موضوع خود را نشان داده باشد، نیازمند تأمل و بررسی بیشتر است. دشمنی میان ایشان منجر به کشته شدن تاج الدین پدر صاحب *تاریخ الفخری* شده و گفته می شود همین موضوع سرچشمه عداوت میان ابن طقطقی با خاندان جوینی شده است؛ چنان که ابن طقطقی در کتابش هر جا که سخنی از خاندان جوینی به میان می آید، در طعن و فروکاهیدن ایشان است (جوینی، ۱۳۸۵: مقدمه، ۵۲-۵۰)؛ از این رو گمان می رود ذکر لقب وزیر در راستای نادیده گرفتن وزارت شمس الدین یا حتی

۱. نخجوانی در همین روایت می گوید لقب «وزیر» را برای ابن علقمی به کار برده است که مطابق آن، وزیر، «خواجه» را نزد هلاکوخان، واسطه کرده است (نخجوانی، ۱۳۱۸: ۳۵۹).

۲. چنین می نماید که ضروری است تا در پژوهش مستقل دیگری نسخه های خطی *تاریخ الفخری* بررسی و سنجیده شود.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۵۱

شادی برای کوچک کردن شمس‌الدین باشد که در همان روزگار در رأس تشکیلات دیوانی قرار داشته است. باین همه چنان که گفته شد موضوع نیازمند پژوهش مستقل و تازه‌ای خواهد بود.

چند سده پس از آن، در سال ۷۶۸ق عمادالدین اسماعیل بن کنیر دمشقی (۷۰۱ تا ۷۷۴ق)، در اثر پرآوازه خود در قلمرو مملوکان وقایع برافتادن دستگاه خلافت به دست هلاکوخان را شرح داده و در این رویداد، نقش خواجه نصیرالدین و ابن‌علقی را در کشتن خلیفه عباسی پرننگ کرده و تصریح می‌کند که ایشان هلاکوخان را بر آن داشتند تا خلیفه عباسی را بکشد و نیز خواجه راهی را پیشنهاد کرد تا بدان طریق خون خلیفه بر زمین ریخته نشود. ابن‌کنیر در این گزارش، به روشنی می‌نویسد که هلاکوخان «خواجه نصیرالدین را به‌عنوان وزیرش برگزید تا در آن جایگاه به خدمت او بپردازد» (ابن‌کنیر، ۱۴۰۷: ۲۰۱/۱۳).

گذشته از اینکه ابن‌کنیر متأثر از اخبار پراکنده در قلمرو مملوک و نویسندگان پیش‌گفته در آن سرزمین بوده است، در بخش‌های بعدی کتاب خود نیز، درباره کارهای خواجه نصیرالدین به‌گونه‌ای گزارش می‌دهد که وی تنها مأمور راه‌اندازی و سرپرستی «رصدخانه مراغه» بوده است و در نهایت امر، امور اوقاف را در اختیار داشته تا درآمدهای آن را در زمینه‌های علمی و فرهنگی هزینه کند (ابن‌کنیر، ۱۴۰۷: ۲۱۵/۱۳).

بنابراین نویسنده، خود نیز، خواجه را در ضمن رویدادهای پس‌از آن، در کسوت وزارت توصیف نمی‌کند؛ از این رو افزون‌بر آنکه ابن‌کنیر منبعی متأخر و دور از قلمرو ایلخانان بوده است، در سخنان خود در وصف وزارت خواجه نیز همواره او را با القاب یک وزیر گزارش نکرده و شأن و موقعیت خواجه هم در متن، منطبق با جایگاه وزارت نیست.

این در حالی است که مورخ پیشکسوت وی در قلمرو مملوکان، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد ذهبی (۶۷۳ تا ۷۴۸ق) در کتاب *تاریخ اسلام* (نوشته‌شده در حدود سال‌های ۷۱۴ تا ۷۲۶ق) و در ضمن اشاره به هنگام درگذشت خواجه اشاره‌ای به جایگاه وی به‌عنوان وزیر نکرده است (ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۱۵/۵۰).

اما مهم‌تر از همه این موارد و همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، منابع معاصر دوره ایلخانی و نزدیک به رویداد خواجه را وزیر نمی‌دانند. برای نمونه ابن‌عبری (۶۲۳ تا ۶۸۵ق) از جمله کسانی بود که در قلمرو ایلخانان می‌زیست و با دستگاه ایلخانی آموشد داشت و از رویدادهای زمانه خود آگاه بود. وی حتی در کتاب خود می‌نویسد که «در خدمت خواجه نصیرالدین به رصدخانه مراغه» رفته است (ابن‌عبری، ۱۹۹۲: ۲۸۱؛ همو، ۱۳۷۷: ۳۸۵) و تا این اندازه به وی نزدیک بوده تا از احوال، مناصب و القاب وی آگاه باشد.

ابن عبری درباره درگذشت خواجه می‌نویسد: «خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف و صاحب رصد مراغه، رخت از جهان بریست. او حکیمی بلند جایگاه و در همه شاخه‌های حکمت چیره‌دست بود. در رصدخانه مراغه شماری از بزرگان و مهندسان نزد او بودند. همه اوقاف سرزمین‌های سراسر فرمانروایی مغول در دست او بود» (ابن‌عبری، ۱۹۹۲: ۲۸۶-۲۸۷؛ همو، ۱۳۷۷: ۳۹۳). چنان‌که ملاحظه می‌شود ابن‌عبری هم‌نشین و آشنای نزدیک خواجه در وصف بزرگی‌های او تنها به القابی چون «فیلسوف»، «حکیم» و مانند آن را به کار برده است. اگر خواجه تصدی «وزارت» دستگاه اداری هلاکو را بر عهده داشت، منطقی بود که دست‌کم در نوشته ابن‌عبری به آن جایگاه پرافتخار اشاره می‌شد.

ابن‌فوطی از معاصران خواجه و از جمله کسانی که با خواجه پیوند نزدیکی داشت، نیز درباره خواجه نصیرالدین به همین ترتیب سخن گفته و در رثا و ستایش او سخنی درباره وزارت ایشان به میان نیاورده است (ابن‌فوطی، ۱۳۸۱: ۲۲۷) و فرهنگ رجالی که فراهم آورده، لقب‌هایی مانند «مولانا نصیرالدین» و «مولانا السعید نصیرالدین» به کار برده است (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴: ۱۵۰/۳ و ۱۱۱ و ۱۰). همو در جایی از کتاب خود، خواجه نصیرالدین را به‌گونه‌ای توصیف می‌کند که در ذهن خواننده، جایگاه ویژه‌ی مقربان دستگاه ایلخانان به ذهن متبادر می‌شود.

وی در ذیل رویدادهای بغداد در سال ۶۷۲ق یعنی چند ماه پیش از مرگ خواجه، وی را در کسوت ملازمان جانشین هلاکوخان، یعنی اباقاخان (حک ۶۶۳ تا ۶۸۰ق) توصیف می‌کند: «در این سال سلطان اباقاخان به بغداد آمد. امرا و سپاهیان و خواجه نصیرالدین طوسی در خدمت او بودند» (ابن‌فوطی، ۱۳۸۱: ۲۲۴). در این گزارش سخن از به‌شکاررفتن اباقاخان، احسان به رعایا، کاهش مبلغ مالیات «تمغا» از فعالیت‌های بازرگانی در بغداد است و سرانجام گفته می‌شود که اباقاخان پس از مدتی بازگشت، اما «خواجه در بغداد بازماند تا در امور اوقاف و نان‌پاره فقها و مدرسان و صوفیان بنگرد» (همان). آنچه بر پایه این گزارش می‌توان گفت، آن است که خواجه از مقربان اردوی اباقاخان مغول بوده است و در گردش‌ها و دیدارهای او از شهر مهمی چون بغداد حضور داشته است.

همچنین جمال‌الدین حسن‌بن‌یوسف مشهور به علامه حلی (متوفی به سال ۷۲۶) که از شاگردان، خواجه نصیرالدین به شمار می‌رود و شرح وی بر *تجرید الاعتقاد* خواجه نصیرالدین از منابع مشهور در حوزه کلام بسیار پرآوازه است، در مقدمه خویش بر آن اثر لقب «وزیر» با هرگونه لقبی که بتواند آن را دلالت کند در هنگام اشاره به نام او به کار نبرده است و می‌نویسد «مولانا الافضل العالم الاكمل نصیر الحق المله و الدین» (علامه حلی، ۱۹۸۸: ۳۹).



سرانجام در رساله مالیه‌ای که گویا زیر نظر خواجه نصیرالدین و به دست یکی از شاگردان او نگاشته شده است نیز بدون اینکه درباره خواجه و مرتبه او در مقام وزارت سخن به میان آید یا به القابی اشاره شود که بتوان از آن چنان مقامی را استنباط کرد، نوشته شده «مولانا، اعظم، استاد البشر، افضل المتقدمین و المتأخرین، نصیرالحق و الدین، حجت الاسلام و المسلمین، محمدبن محمد الطوسی، قدس الله روحه العزیز» (Minovi & Minorsky, 1940: 755-756) و ناگفته پیداست که آن شخصی که چنان عبارتی را نگاشته از شاگردان مکتب خواجه نصیرالدین بوده و مدتی پس از وفات ایشان، آن را نگاشته است و محتوای القاب یادشده، مضمون علمی و دینی دارد و نمی‌توان آن‌ها را به جایگاه اداری منسوب کرد.

### نتیجه‌گیری

دستاورد این پژوهش نشان می‌دهد که انگاره برخی از پژوهشگران تاریخ، درباره «وزیر» بودن خواجه نصیرالدین طوسی، در سنجش با اسناد و متون تاریخی معتبر و موثق، مناقشه‌برانگیز است و متون موثق و معتبر آن روزگار سخنی خلاف آن به میان آورده‌اند. از جمله مهم‌ترین منابع مربوط به تاریخ اسماعیلیه، از جهانگشای جوینی تا جامع التواریخ نه تنها سخن از وزارت خواجه به میان نیاورده و او را در کسوت صرفاً دانشمندی در میان اسماعیلیه معرفی کرده‌اند، بلکه به تصریح از شخص دیگری به‌عنوان وزیر خورشاه، آخرین داعی اسماعیلیه، یاد کرده‌اند. رشیدالدین فضل‌الله در میان مورخان این دسته از منابع، کسی است که جد و پدرش در کنار خواجه نصیرالدین در قلعه الموت حضور داشته‌اند و از طریق پدر خود از جایگاه خواجه آگاهی دقیقی داشته است؛ بنابراین سخنان نویسندگانی چون آق‌سرای، باوجود اشکال‌های دیگر که در گزارش او پیداست، در مقایسه با گزارش رشیدالدین اعتبار بسیار اندکی دارد. وضعیت مشابهی درباره منابع وابسته به مملوکان وجود دارد و افزون‌بر ناستواری در بطن گزارش ایشان، موضوع تعصب و دشمنی در کلام ایشان نیز هویداست. اگرچه درباره انگیزه‌ها و مبنای سخن آنان، نمی‌توان سخن قطعی و نهایی عرضه کرد، از کلام ایشان پیداست در تلاش بودند تا خواجه را مسئول نابودی دستگاه خلافت و چیرگی مغول‌ها بر جهان اسلام معرفی کنند و بدین ترتیب وزارت او راهی بوده تا مسئولیت این واقعه را بر دوش او بگذارند. اما درباره موضوع وزارت که در روزگار مغول پیچیدگی‌های فنی خود را دارد، اسناد بسیاری در دست است که خواجه نصیرالدین «وزیر»، «صاحب دیوان» یا «نایب» حکومت مغول در ایران نبوده و از جمله خود خواجه نیز «شمس‌الدین جوینی» را به‌عنوان «وزیر» و «صاحب دیوان» دانسته است. لذا گفته ابن طقطقی با توجه به اسناد تاریخی پیش گفته و عدم تأیید سخن

او در ترجمه هندوشاه نخجوانی، نمی‌تواند چندان معتبر و موثق باشد. به‌ویژه اینکه وی به‌دلیل دشمنی بسیاری که با خاندان جوینی داشته و انگیزه فروکاستن جایگاه وزارت ایشان را داشته است، از این رو باید درباره گزارش او تأمل و درنگ بیشتری کرد و حتی پژوهش مستقلی درباره آن صورت گیرد، اما براساس تعریفی که از جایگاه وزیر در دوره ایلخانان به دست داده شد و با توجه به اسناد تاریخی درباره وظایف و جایگاه اداری خواجه در دستگاه حکومتی مغول، نخست باید گفت خواجه پس از بیرون‌آمدن از الموت در جرگه «مقربان» اردوی ایلخانان مغول از هلاکو تا اباقا بوده که کلام وی در ایلخان نفوذ و اثر چشمگیری داشته است. دیگر اینکه از همان آغاز مأموریت ایجاد رصدخانه مراغه را بر عهده گرفته و در راستای همین موضوع و هم برای تأمین مالی این رصدخانه، «سرپرستی اوقاف ممالک ایلخانی» را به دست داشته است. اما با توجه به درآمدهای اوقاف و ذی‌نفعان درآمدهای آن و چنان‌که ابن‌فوطی گوشه‌ای از وظایف آن را گزارش کرده، گمان می‌رود شغل پرمشغله‌ای بوده است و این امر در کنار نوشتن رساله‌های متعدد علمی یا سرپرستی محققان و شاگردان زیر نظر وی، شگفت‌آور می‌نماید. اما در نهایت حدود اختیارات و نفوذ وی را نیز نمی‌توان به مقام «سرپرست اوقاف ممالک ایلخانی» محدود کرد و با توجه تقریبی که نزد ایلخانان داشت، می‌توان گفت مقام و جایگاه ممتازی در تشکیلات حکومتی ایلخانان داشت و شاید پس از ایلخانان و امرای بزرگ مغول، جایگاه بلندمرتبه و ممتازی داشته است، اما به‌معنای فنی و اداری واژگانی «وزیر» یا «صاحب دیوان» خواندن وی سخن استوار و معتبری نیست.

## منابع

- آق سراپی، محمود (۱۳۶۲) *تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار*، تهران: اساطیر.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۰۸) *الفتاوی الکبری لابن تیمیه*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عبری، ابوالفرج یوحنا مارغریغوریوس (۱۹۹۲) *تاریخ مختصر الدول*، انطون صالحانی الیسوعی، بیروت، دار الشرق.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷) *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۱۷ق) *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه*، قاهره: شرکه طبع الکتب العربیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۷) *تاریخ فخری: در آداب ملک داری و حکومت های اسلامی*، تهران: علمی فرهنگی.
- ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۸۱) *الحوادث الجامعه*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ابن قیوم جوزیه، ابی عبدالله محمد (۱۴۳۲) *اغاثة اللهفان فی مصاید الشیطان*، به تصحیح محمدعزیز شمس و مصطفی بن سعید ایتیم، جده: مجمع الفقه الاسلامی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۲) *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰) *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، تهران: نامک.
- الویری، محسن (۱۳۹۹) *تاریخ اجتماعی شیعیان: مفاهیم و کلیات*، قم و تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت و پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- برجی، یعقوب علی (۱۳۸۰) «سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه»، *اندیشه صادقی*، ۲ (۳ و ۴)، ۹۳-۱۱۲.
- پورداد، ابراهیم و دارمستتر، جیمز (۱۳۹۴) *اوستا: ویسپرد، خرداوستا، وندیادا؛ نامه زرتشت*، جلد ۴، تهران: نگاه.
- تویسرکانی، قاسم (۱۳۳۶) «کارهای سیاسی خواجه نصیرالدین و هدف وی»، در *یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی*، جلد ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۲۱۹-۲۰۴.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۳۴۸) *کتاب الوزرا و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بی نا.
- خسرویگی، هوشنگ؛ فرخی، یزدان (۱۳۹۱) «پژوهشی درباره سیف الدین بیتکچی دیوان سالار مسلمان دوره هلاکو (آخرین کارگزار الوس جوچی در ایران)»، *پژوهشنامه تاریخ اسلام*، ۲ (۸)، ۸۱-۶۱.
- خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۵۵) *دستورالوزرا*، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- دفتری، فرهاد (۱۳۹۱) «نصیرالدین طوسی و اسماعیلیان دوره الموت»، ترجمه فاطمه رحیمی، در *استاد بشر: پژوهش هایی در زندگی، روزگار، فلسفه و علم*، زیر نظر حسین معصومی همدانی و محمدجواد انواری، تهران: میراث مکتوب، ۶۴-۵۳.

- ذهبی، شمس‌الدین محمدبن احمد (۱۴۱۳) *تاریخ الاسلام*، به تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
- رحیم‌لو، یوسف (۱۳۷۰) «ابن فوطی»، در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۴، تهران: بنیاد دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۲۷-۴۲۲.
- صاییلی، آیدین (۱۳۳۶) «خواجه نصیر طوسی و رصدخانه مراغه»، در *یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی*، جلد ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۷۵-۵۹.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۸) «خواجه نظام‌الملک طوسی»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، جلد ۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۸۱-۷۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱) «خواجه نصیر طوسی و فهم «اغراض» حکمت عملی» یونانی»، در *استاد بشر: پژوهش‌هایی در زندگی، روزگار، فلسفه و علم*، زیر نظر حسین معصومی همدانی و محمدجواد انواری، تهران: میراث مکتوب، ۲۵۸-۲۳۷.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی نظام (۱۳۶۴) *آثار الوزرا*، به تصحیح میرجلال‌الدین ارموی، تهران: اطلاعات.
- علامه حلی، جمال‌الدین حسن (۱۹۸۸) *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- عودی، ستار (۱۳۹۵) «هندوشاه نخجوانی»، در *دانشنامه ادب فارسی*، جلد ۶، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۸۰۵-۸۰۱.
- فرحات، هانی نعمان (۱۳۸۹) *اندیشه‌های فلسفی و کلامی خواجه نصیرالدین طوسی*، ترجمه غلامرضا جمشیدنژاد اول، تهران: میراث مکتوب.
- قزوینی، محمد (۱۳۸۲) «مقدمه بر تاریخ جهانگشای جوینی»، در *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- کرمانی، ناصرالدین منشی (۱۳۶۴) *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار*، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی، تهران: اطلاعات.
- کشاوری، الهام (۱۳۹۸) «مطالعه تطبیقی حامیان هنری دوره‌های ایلخانی و تیموری»، *پژوهش در هنر و علوم انسانی*، (۲۳)، ۴۴-۳۳.
- کوثری، مسعود (۱۳۹۰) «هنر شیعی در ایران»، *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، (۱)۳، ۳۶-۷.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۲) *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران: توس.
- مدرس‌رضوی، محمدتقی (۱۳۴۸) *مقدمه بر تنسوخ نامه ایلخانی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۴) *احوال و آثار قدوه محققین و سلطان حکما و متکلمین استاد بشر و عقل*
- حادی عشر ابوجعفر محمدبن محمدبن حسن طوسی ملقب به نصیرالدین، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مدرس‌سی، محمد (۱۳۷۹) *سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی*، تهران: امیرکبیر.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۵۷

- مسعودی، ابوالحسن (بی تا) *التنبیه و الاشراف*، به تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، القاهرة: دار الصاوی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۵) *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی فرهنگی.
- مفتی مرادآبادی، محمدمسعدالله (۱۳۸۹) *معیارالاشعار و میزان الافکار فی شرح معیارالاشعار*، به تصحیح محمد فشارکی، تهران: میراث مکتوب.
- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر (۱۳۱۳) *تجارب السلف: در تواریخ خلفا و وزرای ایشان*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: فردین.
- نصر، سیدحسین (۱۳۹۰) «گفت و گو با سیدحسین نصر»، گزارش میراث، (۴۵)، ۷۹-۸۱.
- نصیرالدین طوسی، محمد (۱۳۷۳) *اوصاف الاشراف*، به تصحیح سیدمهدی شمس الدین، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲) «ذیل خواجه نصیر طوسی بر جهانگشای جوینی» در *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- وصاف، عبدالله بن فضل الله شیرازی (۱۳۳۸ق) *تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار*، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- وو، پی‌نن رشید (۱۳۶۸) *سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۸۱) *جامع التواریخ (تاریخ اسماعیلیان و فاطمیان)* به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس، تهران: میراث مکتوب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴) *جامع التواریخ (تاریخ مبارک غازی)*، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: میراث مکتوب.

- Aigle, Denise, 2007, "The Mongol Invasions of Bilād al-Shām by Ghāzān Khān and Ibn Taymiyah's Three 'Anti-Mongol' Fatwas", MSR XI, 2, p 89-120.
- Aigle, Denise, 2008, "Iran under Mongol domination: The effectiveness and failings of a dual administrative system", Bulletin d'études orientales, Numéro Supplément, LVII, pp. 65-77.
- Bosworth, C. Edmund, 2003, "HENDUŠĀH B. SANJAR", *Encyclopædia Iranica*, Vol. XII, Fasc. 2, pp. 181-182; available online at <https://www.iranicaonline.org/articles/hendusah-b-sanjar> (accessed on 22 March, 2012).
- Daftari, Farhad, 2005, *Ismailis in Medieval Muslim Societies*, New York & London: B.Tauris & Co Ltd.
- Hamid Dabashi, 1996a, "Khawājah Naṣir al-Dīn Ṭūsī: The Philosopher/Vizier and the Intellectual Climate of His Times," in Seyyed Hissein Nasr and Oliver Leaman, eds., *History of Islamic Philosophy*, 2 vols, London and New York, I, pp. 527-84.
- Hamid Dabashi, 1996b, "The Philosopher/Vizier Khawājah Naṣir al-Dīn al-Ṭūsī and the Isma'īlis," in Farhad Daftary, ed., *Medieval Isma'ili History and Thought*, Cambridge, pp. 231-45.
- Lambton, A.K.S, 1988, *Continuity and Change in Medieval Persia: Aspects of Administrative, Economic and Social History*, London: I. B. Tauris.
- Lambton, A.K.S, 2002, "Wazir: II, In Persia", *Encyclopedia Of Islam*, Leiden: Brill, Vol. XI, p. 192-194.
- Lane, George E, 2003, *Early Mongol rule in thirteenth-century Iran: a Persian renaissance*, New York: Taylor & Francis e-Library.
- Lane, George E, 2009, "JOVAYNI, 'ALĀ'-AL-DIN", *Encyclopædia Iranica*, XV/1, p. 63-68,

- online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/jovayni-ala-al-din> (accessed on 30 December 2012).
- Lane, George E, 2018, "TUSI, NAŞIR-AL-DIN," *Encyclopedia Iranica*, online edition, 2018, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/tusi-nasir-al-din-bio> (accessed on 19 April 2018).
- Minivi, M & Minorsky, V, 1940, "Naşir al-Dīn Tūsī on Finance", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, Vol. 10, No. 3, pp. 755-789.
- Morgan, David, 1994, "DASTŪR AL-KĀTEB FĪ TA'YĪN AL-MARĀTEB", *Encyclopedia Iranica*, Vol. VII, Fasc. 2, pp. 113-114, online edition, available at <https://www.iranicaonline.org/articles/dastur-al-kateb> (accessed on November 18, 2011).
- Rizvi, Sajjad, 2013, "al-Tusi, Nasir al-Din", in *The Princeton encyclopedia of Islamic political thought*, edited by Gerhard Bowering, associate editors Patricia Crone & et al, Princeton: Princeton university press, p 570-571.
- Wu, Pai-nan Rashid, 1974, *The Fall of Baghdad and the Mongol Rule in Al-Iraq, 1258-1335*, A dissertation submitted to the faculty of the University of Utah in partial fulfillment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, Department of History University of Utah.
- Zaman, M.Q, 2002, "WAZIR, Etymology ", *Encyclopedia of Islam*, Leiden: Brill, Vol. XI, p 185-188.

### List of Persian & Arabic Sources with English handwriting

- ‘Allāme Ḥelli, j(1988) *Kašf ul-Morād fī šarḥ-e tajrīd ul-E‘teqād*, Beirut: Mo’asesāt ul-‘Elmī lil-Maṭbū‘āt. [In Arabic]
- Alwiri, M(2020) *Social History of Shiites: Concepts and Generalities.*, Qom va Tehran: Pažuhešgāh-e Ḥowze va Dānešgāh. [In Persian]
- ‘Aqīlī, S(1985) *Ātār ul-wozarā*, edited by M. Ormavi, Tehran: Eṭelā‘āt. [In Persian]
- Agh Sarāei, M(1983) *Tārīḳ-e Salājiqa Yā Masamīrt ul-Aḳbār wa al-Masayerat ul-Akyār*, Tehrān: Asāṭīr.
- Borji, Y(2001), "Historical course of the theory of religious authority", *Andišey e šādeq*, Vol 2&3,p93-112.
- Daftari, F(2012) "Našīr- ul-Dīn-e Tūsī va dorey-e Alamūt", Trans. F. Raḥimi, *Pažuheš hāee dar zendegi, ruzegār, falsafe va elm*, H. Masumi va M. Anvari, Tehran: Mirāṭe maktub, p 53-64.
- Dahabi, Sh(1992) *History of Islam*, edited by Omar Abd-al-salām Todmari, Beirut: Dār ul- ketāb al-‘Arabī.
- Ebn ‘Ebrī, A(1992) *Tārīḳ-e Moḳtašar al-dowal*, edited by A.S. Al-yasow‘i, Beirut: Dār ul- šarq.
- Ebn ‘Ebrī, A(1998) *Tārīḳ-e Moḳtašar al-dowal*, trans. A. Āyati, Tehran: ‘Elmī-Farhangī.
- Ebn Fowātī, K(2002) *Al-Ḥawādīṭ ul-jāmī‘a*, , trans A. Āyati, Tehran: Anjoman- e Āṭār va Mafāḳer-e Farhangī.
- Ebn Qayem e joziya(2010) *Eḡāṭat ul-lahfān fī Mašāyed ul-šaytān*, edited by M. Mustafa, Jeddah: Majma‘ al-fīqh al-Islāmī.
- Ebn Taymīyya, A(1987) *Al-Fatāwī al-kobrā li-Ebn-e Taymīyya*, Beirut: Dār ul-kotob ul- ‘Elmīya.
- Ebn Teqtaqā, M(1988) *Al-faḳrī fī Ādāb ul-Solṭānīya wa al-dowal ul-Īslāmīya*, Tehran: ‘Elmī-Farhangī.
- Ebn Teqtaqā, M(1899) *Al-faḳrī fī Ādāb ul-Solṭānīya wa al-dowal ul-Īslāmīya*, Cairo: Šarīka ṭab‘ ul-kotob ul-‘Arabīya.
- Eqbal e Ashtiyani, Abbas(2001) *History of Mongol and early Timurid times*, Tehran: Nāmāk.
- Spuler, Bertold (2003) *Die Mongolen in Iran: politik, verwaltung und kultur der Ichanzeit 1220 - 1350*, Tehran: ‘Elmī-Farhangī.
- Farhat, Hani (2010) *Philosophical and Theological Thoughts of Khwaja Nasiruddin Tosi*, translated by Gholamreza Jamshidenjad, Tehran: Mirāṭe Maktūb.
- Hamedāni, R(2002) *jāme‘ ul-Tawārīḳ*, edited by M.T Daneshpazhuh va M. Modaresi, Tehran: Mirāṭe Maktūb.
- Hamedāni, R(2015) ) *jāme‘ ul-Tawārīḳ*, edited by M.Roshan va M. Musavi, Tehran: Mirāṭe Maktūb.
- Ḳāndmīr, Ğ(1976) *Dastūr ul-Wozarā*, edited by S. Nafisi, Tehran: Eqbāl.
- Kermāni, N(1985) *Nasā‘im ul-Ashār mīn laṭā‘im ul-Aḳbār*, edited by Mir Jalaledin Hosseini, Tehran, Eṭelā‘āt.
- Keshavari, E(2019) "A Comparative Study of the Most Widely Used Themes of Painting in Ilkhanid and Timurid Illustrated Manuscripts ", *Pažuheš dar honar va ‘Olum e Ensāni*, Esfand, vol. 23, p 31-44.
- Kosari, M(2011) "THE SHIITE ART IN IRAN ", *SOCIOLOGICAL JOURNAL OF ART AND LITERATURE*, year 3, no. 1, p 7-36.
- Khosrobeigi, H & Farrokhi. Y(2012) a research on Seifuddin Bitekchi, the Muslim dictator of the Holocaust period (the last agent of Elus Jochi in Iran), *Islamic History Research*

- Journal, 2nd year, 8th issue, winter, pp. 61-81.
- Mohammadi, Malayeri(2003) *Iran's history and culture during the transition from the Sassanid era to the Islamic era*, Tehran: Tūs.
- Mas'udī, A(n.d) *Al-Tanbih wa al-Ešrāf*, edited by *Abdolah Islmaeil*, Cairo: Dār ul-šāvi.
- Mas'udī, A(1986) *Al-Tanbih wa al-Ešrāf*, translated by *Abolqasem Payandeh*, Tehran: 'Elmī Farhangī.
- Mofī Moradabadi, M(2010) *Me'yār ul-Aš'ār wa Mīzān ul-Afkār fī šarḥ-e Me'yār ul-Aš'ār*, edited by M. Fesharaki, Tehran: Mīrāte Maktūb.
- Naḳjavānī, H(1934) *Tajārīb ul-Salaf: Dar Tavarīk-e kolafā va Vozarā-ye Išan*, edited by Abbas e Eqbal, Tehran: Fardīn.
- Nasr, S. H(2011) "Conversation with Seyed Hossein Nasr", *Heritage Report*, No. 45, Khordad and Tir, pp. 79-81.
- Našir ul-Dīn Tūsī, M(1994) *Ošāf ul-ašrāf*, edited by *S.M.shams al-Dini*, Tehran: Sāzmān-e čāp va Entesārāt-e Vezārat-e eršād e Islāmi.
- Našir ul-Dīn Tūsī, M(2003) "Deyl Našir- ul-Dīn Tūsī bar jahān Gošāye joveynī", dar *Tārīk e jahāngošā -ye joveynī* edited by M. Qazvini, Tehran: Donyāye ketāb.
- Oudī, S(2016) "Hendušāh-e Naḳjavānī", *Dānešnāme ye Zabān va Adab e Fārsī*, Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adab e Fārsī, vol.6, p801-805.
- Purdavowd, E & Darmesteter, James (2015) *Avestā*, Tehran: Negāh.
- Rahimlu, Y(1991) "Ebn e Fowati", the Great Islamic Encyclopedia, edited by *K.M.Bojnurdi*, Tehrān: Bonyāde Dāyeratol Ma'ārefe Bozorg e Islami, vol. 4, p.422-427.
- Sayyli, A(1957) "Kāje Našir-e Tūsī va Rašad kār-e ye Marāge", dar *Yādnāme ye Kāje Našir al-Dīn e Tūsī*, Tehran: University of Tehran, vol. 1, p 59-75.
- Tabatabaei, S(2009) "Kāje Našir ul-molk-e Tūsī ", *Dānešnāme ye Zabān va Adab-e Fārsī*, Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adāb-e Fārsī, vol. 3, p 78-81.
- Tabatabaei, S(2012) "Kāje Našir-e Tūsī va Fahm-e Aḡrāz-e Heḳmat-e 'Amalī-e yūnānī", dar *Ostād-e bašar: Pažuheš hā'ī dar Zendegī, Ruzegār, falsafe va elm*, edited by H. Masumi va M. Anvari, Tehran: Mīrāte Maktūb, p237-258.
- Towserkani, Q(1957) "Khwaja Nasiruddin's political works and his goal", in the memoirs of Khaja Nasiruddin Tusi, Tehran: University of Tehran, vol.1, pp. 204 to 219.
- Vaššāf, 'A(1959) *Tajzīyat ul-Amsār va Tajzīyat ul-A'šār*, Tehran: Ketābkāne-ye Ebn Sīnā.
- Wu, P.R(1989), *The fall of Baghdad and the rule of the Mongols in Iraq*, Mashhad: Āstān-e Qods-e Ražavī.

#### Source of English

- Aigle, Denise, 2007, "The Mongol Invasions of Bilād al-Shām by Ghāzān Khān and Ibn Taymīyah's Three 'Anti-Mongol' Fatwas", *MSR* XI. 2, p 89-120.
- Aigle, Denise, 2008, "Iran under Mongol domination: The effectiveness and failings of a dual administrative system", *Bulletin d'études orientales*, Numéro Supplément, LVII, pp. 65-77.
- Bosworth, C. Edmund, 2003, "HENDUŠĀH B. SANJAR", *Encyclopædia Iranica*, Vol. XII, Fasc. 2, pp. 181-182; available online at <https://www.iranicaonline.org/articles/hendusah-b-sanjar> (accessed on 22 March, 2012).
- Daftari, Farhad, 2005, *Ismailis in Medieval Muslim Societies*, New York & London: B.Tauris & Co Ltd.
- Hamid Dabashi, 1996a, "Khwājah Našir al-Dīn Ṭūsī: The Philosopher/Vizier and the Intellectual Climate of His Times," in Seyyed Hissein Nasr and Oliver Leaman, eds., *History of Islamic Philosophy*, 2 vols, London and New York, I, pp. 527-84.
- Hamid Dabashi, 1996b, "The Philosopher/Vizier Khwājah Našir al-Dīn al-Ṭūsī and the Isma'īlis," in Farhad Daftary, ed., *Medieval Isma'ili History and Thought*, Cambridge, pp. 231-45.



- Lambton, A.K.S,1988, *Continuity and Change in Medieval Persia: Aspects of Administrative, Economic and Social History*, London: I. B. Tauris.
- Lambton, A.K.S, 2002, "Wazir: II, In Persia", *Encyclopedia Of Islam*, Leiden: Brill, Vol. XI, p. 192-194.
- Lane, George E, 2003, *Early Mongol rule in thirteenth-century Iran: a Persian renaissance*, New York: Taylor & Francis e-Library.
- Lane, George E, 2009, "JOVAYNI, 'ALĀ'-AL-DIN", *Encyclopedia Iranica*, XV/1, p. 63-68, online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/jovayni-ala-al-din> (accessed on 30 December 2012).
- Lane, George E, 2018, "ṬUSI, NAṢIR-AL-DIN," *Encyclopedia Iranica*, online edition, 2018, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/tusi-nasir-al-din-bio> (accessed on 19 April 2018).
- Minivi, M & Minorsky, V, 1940, "Naṣīr al-Dīn Ṭūsī on Finance", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, Vol. 10, No. 3, pp. 755-789.
- Morgan, David, 1994, "DASTŪR AL-KĀTEB FĪ TA'YĪN AL-MARĀTEB", *Encyclopedia Iranica*, Vol. VII, Fasc. 2, pp. 113-114, online edition, available at <https://www.iranicaonline.org/articles/dastur-al-kateb> (accessed on November 18, 2011).
- Rizvi, Sajjad, 2013, "al-Tusi, Nasir al-Din", in *The Princeton encyclopedia of Islamic political thought*, edited by Gerhard Bowering, associate editors Patricia Crone & et al, Princeton: Princeton university press, p 570-571.
- Wu, Pai-nan Rashid, 1974, *The Fall of Baghdad and the Mongol Rule in Al-Iraq, 1258-1335*, A dissertation submitted to the faculty of the University of Utah in partial fulfillment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, Department of History University of Utah.
- Zaman, M.Q, 2002, "WAZIR, Etymology ", *Encyclopedia of Islam*, Leiden: Brill, Vol. XI, p 185-188.



## Was Khwaja Nasiruddin Tusi a minister?<sup>1</sup>

Yazdan Farrokhi<sup>2</sup>

Received: 2023/07/21

Accepted: 2023/09/28

### Abstract

The prominent position of Khwaja Nasir al-Din Tusi among the Ismailis and his proximity and influence with the Mongols in Iran have led to the view that Khwaja was appointed "minister" in these governments, and the prevalence of this view has gone so far that it has been regarded as a definite statement by a number of scholars; but the verifications do not confirm this view". It seems that there are no credible and reliable sources and documents for the said viewpoint and that what has been said is based on sources in this field that the authors did not know in detail, or that they referred to Khajah as an Ismaili and Mongol vizier for special considerations. This study was conducted in a descriptive and analytical method with the aim of evaluating a statement about the life of Khwaja Nasir al-Din, and it shows that Khwaja, apart from the influence he had with the Ismaili rulers and then with the Mongols, and apart from the fact that he held certain positions, including the leadership of the ilkhan "Awqaf Mamalik" in his hands, never held the responsibility of a "ministry" (in its technical and specialized sense). However, one cannot overlook the fact that Khwaja was a close relative of the Ilkhans and, apart from the foundations, also had influence on Mongol rule in Iran.

**Keywords:** Khwaja Nasir al-Din Tusi, Ismailia, Mongol Ilkhans, Administrative position, Vizier

---

1. DOI: 10.22051/hii.2023.42224.2723

2. Associate professor of History Department, Payame Noor University, Tehran, Iran:  
[y\\_farrokhi@pnu.ac.ir](mailto:y_farrokhi@pnu.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۸۵-۱۶۳

## واکاوی بازگشت احسان طبری از مارکسیسم: از پنداشت تا واقعیت<sup>۱</sup>

پروین قدسی‌زاد<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۰

### چکیده

احسان طبری از سرآمدان جنبش کمونیستی در ایران بود. او با دانش وسیعش در اعتباربخشی به حزب توده ایران و آموزش مارکسیسم به جوانان حزبی، در گستراندن قلمرو حزب به‌ویژه در میان روشنفکران و کارگران سهمی بزرگ داشت. ایمان و پایبندی‌اش به حزب و اصول مارکسیسم چنان مستحکم بود که گمانی از فروپاشی آن نمی‌رفت، اما فروپاشید و با تألیف آثاری نیز بر آن صحنه گذاشت. بازگشت از مارکسیسم و اعلام دین‌داری‌اش پرسش‌برانگیز بود. فردی که به‌عنوان نظریه‌پرداز و یکی از پایه‌های اصلی حزب قلمداد می‌شد، چگونه از باوری که نزدیک به نیم سده با آن زیسته و هویتش را شکل داده بود، به آسانی دست کشید؟ هدف این نوشتار بررسی واقعیت این تحول است که با نقبی بر خصوصیات اخلاقی و منش حزبی و سیاسی‌اش، بر پایه آثار و خاطرات هم‌حزبی‌هایش که طیفی از موافقان و مخالفانش بودند و نیز متن بازجویی‌هایش از ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴، پاسخی درخور به این پرسش می‌دهد. یافته این پژوهش حاکی از دین‌داری مصلحتی و پناه‌بردن به تقیه برای درامان‌ماندن و صیانت از ایمان و اندوخته‌های فکری‌اش بود که جز از این طریق مقصود حاصل نمی‌شد.

**کلیدواژه‌ها:** احسان طبری، حزب توده، مارکسیسم - لنینیسم، بازگشت از مارکسیسم.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.43584.2788

۲. استادیار گروه اسلام معاصر، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، تهران، ایران: p.qodsizad@rch.ac.ir

### مقدمه

احسان طبری نمونه‌ی تمام‌عیار اندیشه‌وری مارکسیست است که نزدیک به نیم سده تکاپوی سخت و صمیمانه بر بنیاد مارکسیسم-لنینیسم، پویشی هدفمند را در آفرینش جامعه‌ای جدید آغاز کرد تا آن را در نظام جهانی کمونیسم جای دهد. کوشش بی‌وقفه‌اش در همراهی با جنبش چپ که از جوانی با آن مانوس شد و شناساندن و گستراندن مارکسیسم به نسل جوان، او را به نام‌آور روشنفکری مارکسیسم بدل کرد. آموزش و ترویج آگاهانه‌ی آن و دفاع تمام‌عیار از جامعه‌ای که به پشتوانه‌ی سوسیالیسم شکل می‌گرفت، طبری را به‌عنوان دانشوری فاضل و مؤمن به اصول مارکسیسم معرفی کرد. رسالت اصلی‌اش اعتبار بخشیدن به اندیشه‌ی چپ و برکشیدن مارکسیسم بود تا جهان‌بینی مادی را در برابر جهان‌بینی الهی قرار دهد و به آن مرجعیت بخشد. کوشش او در چندین دهه‌ی متوالی چه در همراهی با فعالان کمونیست موسوم به پنجاه و سه نفر و چه در قالب حزب توده‌ی ایران به‌عنوان ایدئولوگ حزب، جایگاهی رفیع به او داد که نه فقط در ایران که در سرزمین‌های پیرامونی آن نیز نام‌آشنا و تأثیرگذار شد.

طبری دل‌بسته‌ی مارکسیسم بود و افق سیاسی ایران را در قالب آن تعریف می‌کرد. انقلاب که شد آن را مجرای برای نیل به آرمان‌های حزب یعنی برقراری نظام سوسیالیستی دانست و برای تحقق آن به همراهی با نظام اسلامی تن داد. در آثاری که پس از انقلاب تألیف کرد می‌توان این همراهی و همدلی را دید. به حزب شدیداً وفادار بود و بقای سیاسی‌اش را در گرو پایداری آن می‌دید، اما حزب فروپاشید و خود نیز زندانی شد. نوشته‌های او از آن پس حکایت دیگری داشت. اسلام بر مارکسیسم ارجحیت یافت و با اعلام دین‌داری بر گذشته‌ی سیاسی و آرا و عقایدش خط بطلان کشید. این گسست در نظر طیفی از هواخواهان و مخالفان مارکسیسم دو گانه‌ای را پدیدار کرد که مرز میان اعتقاد و باورمندی اصیل و باورهای مصلحتی و پوشالی را فرو ریخت و بر ابهام باورهایش در سال‌های پایانی زندگی‌اش افزود. این تحول فکری یک عضو عادی حزب نبود که به آسانی پذیرفته شود و باور عموم را در پی داشته باشد.

از همین روی با باور و ناباوری گروه‌های سیاسی و حزبی همراه شد و گمانه‌زنی‌های مختلفی در این باب صورت گرفت که عمدتاً بی‌پایه و دور از واقعیت بودند. برخی با پذیرش این گسست دلایلی را نیز برای آن آوردند و برخی دیگر اساساً چنین تحول فکری را رد کردند و از بُن آن را ساختگی و غیر واقعی دانستند. پرسشی بزرگ در میان است اگر طبری بر آن بود در اندیشه‌اش بازنگری کند و بر همه‌ی آنچه از دریچه‌ی مارکسیسم کاویده و به باور رسیده بود، خط بطلان بکشد، آیا فرصت کافی برای این تحول در سالیان طولانی مبارزه‌اش نداشت، چرا مانند برخی از هم‌فکرانش چون انور خامه‌ای و فریدون کشاورز که پیش از او متحول شده و

مسیر دیگری را رفته بودند، در آزادی عمل چنین نکرد؟

وقوع انقلاب و بازگشت وی به ایران فرصت دیگری نیز مهیا کرد. فضای انقلابی و آمیختگی آن با نشر ارزش‌های اسلامی، شرکت در مناظره‌ها و نشست‌هایی با اندیشمندان دینی و دسترسی به منابع و مضامین اسلامی، هر یک می‌توانست او را به بازنگری در عقایدش وادارد، اما در واقع آنچه رخ داد کوشش بی‌وقفه او در بازشناساندن مارکسیسم و القا سنخیت اسلام و مارکسیسم بود تا این مکتب فکری الحادی را در کنار جریان مذهبی بنشانند و آن را شریک انقلاب کنند. پیش‌فرض این نوشتار تقیه و دین‌داری مصلحتی برای حفظ بقا بوده است. خصوصیات اخلاقی و ناتوانی جسمی‌اش با توجه به موقعیتی که در آن قرار داشت، مانع از آن بود تا برای اثبات حقانیت مارکسیسم بجنگد و مصلحت را در آن دید تا تمکین کند و خواسته صاحبان جدید قدرت را بپذیرد و از مارکسیسم بگسلد. پایه اصلی این نوشتار، آثار طبری در پس از انقلاب اسلامی و پیش از بازداشت او (۱۳۶۲-۱۳۵۸) و متن بازجوی‌هایش در فاصله ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴ است و با اتکا به آن، که نه مدح هواخواهانش در آن جای دارد و نه عناد مخالفانش و صرفاً خود واقعی طبری است، تحول فکری‌اش سنجیده می‌شود و از کُنه آن واقعیت گسست مصلحتی وی از مارکسیسم و دین‌داری‌اش بررسی می‌شود. آثارش به‌ویژه پس از انقلاب (پیش از دستگیری) نیز ابعاد روشنی از چگونگی تفکر و دیدگاهش در فضای انقلابی نسبت به مارکسیسم و اسلام را آشکار می‌کند.

### پیشینه پژوهش

موقعیت سیاسی و حزبی طبری و مهم‌تر از آن چرخش او از مارکسیسم به اسلام، ظاهراً انگیزه کافی برای پژوهشگران ایجاد نکرد تا در این وادی کندوکاوی بکنند و به چرایی این چرخش بپردازند. شاید بی‌اعتنایی جامعه علمی به این موضوع از آن‌روست که تردیدی در توبه و رویکرد جدید طبری ندارند و مسلماً سؤالی نیز از آن میان بر نمی‌خیزد. اندک کسانی نیز که به این مقوله پرداخته‌اند، در وصف شخصیت سیاسی و حزبی طبری، نظری گذرا نیز به تحول فکری او کرده‌اند.<sup>۱</sup>

نخستین واکنش، اندکی پس از درگذشت طبری بود که موافقان و مخالفانش در مدح یا ذم او دست به قلم بردند و بگوومگوهای میان چند تن از جمله ناصر پورپیرار، عبدالله شهبازی و

---

۱. در سال‌های اخیر برخی از نشریه‌ها چون *اندیشه پویا* (۱۳۹۹: ۷۹-۷۰)، *قلم یاران* (۱۳۹۷: ۵۸-۳۷) به مناسبت‌هایی چون سالگرد تولد طبری، گزارش‌هایی جامع از ابعاد گوناگون از زندگی وی تهیه کردند که شامل مصاحبه با دوستان و اقوام طبری و نامه‌های او و نیز نقد آرا و دیدگاه‌هایش است.

مسعود بهنود درگرفت و در کیهان هوایی<sup>۱</sup> منتشر شد. بعدها نیز در کتابی با عنوان چند بگو مگو دربارهٔ حزب توده، طبری، کیانوری و... با چند مقاله دیگر (۱۳۷۴) انتشار یافت. بخشی کوتاه از گفته‌های آنان در باب تحول فکری طبری بود که سبب واقعی آن نیز روشن نشد. برخی آن را نفی کردند و برخی نیز به‌رغم پذیرش آن، دلیل متقنی ارائه نکردند. مطالب آنان بیشتر به تصفیه حساب‌های حزبی و شخصی می‌مانست تا بررسی عالمانه از شخصیتی تأثیرگذار در جنبش چپ ایران.

البته ناگفته نماند وجهی از تأملات طبری در عرصهٔ تاریخ‌نگاری و آرا و دیدگاه‌هایش، برخی از پژوهشگران را بر آن داشت تا به آن پردازند که تعدادشان نیز کم‌شمار است<sup>۲</sup> اما وجه دیگر این اندیشه‌ور که اهمیتش به مراتب بیشتر است، چرایی گسست او از مکتب مارکسیسم و پیوستنش به خیل دین‌داران بود که در زندان رخ داد. این وجه از زندگی طبری هرچند به گمانه‌زنی‌هایی دامن زد، جز چند یادداشت در فضای مجازی، اشاره‌هایی در خاطرات هم‌حزبی‌هایش و نیز روایت رسمی که در پیوست کتاب حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۱-۱۳۲۰) آمده، نمود دیگری نداشت که در بخش پایانی مقاله به تفصیل به آن‌ها پرداخته شد.

### زیست اجتماعی و سیاسی

طبری، زادهٔ ۱۲۹۵ در ساری بود. روحانی‌زاده‌ای که در خانوادهٔ مذهبی که رنگی از تجدد داشت، رشد و نمو کرد. تحصیلات ابتدایی‌اش را در ساری گذراند و در ده سالگی طعم تبعید را چشید. در پی تبعید پدرش به تهران که به بهانهٔ حمایت از امیر مؤید سوادکوهی، از مخالفان رضاشاه صورت گرفت، راهی تهران شد. در آنجا تحصیلات متوسطه‌اش را در لیسه فرانکو پرسیان (دبیرستان رازی بعدی) گذراند و زبان فرانسه را آموخت (طبری، ۱۳۵۸ ب: ۲۱۰-۲۰۷ و ۱۲۵ و ۱۰۴ و ۹۹ و ۴۴؛ همو، ۱۳۸۲: ۴۱).

مراحل آغازین آمیختگی فکری طبری با آرا و اندیشه‌های مارکسیسم در عنفوان جوانی بود. آشنایی با محفل تقی ارانی و مجلهٔ دنیا او را وارد وادی مارکسیسم کرد و مکتب مادی‌گرای ذهن طبری جوان را به بلوغ رساند. بخشی از جوانی‌اش در زندان و تبعید سپری

۱. برای نمونه (نک. شهبازی، ۱۳۶۹: ۱۵-۱۴؛ پورپیرار، ۱۳۶۹؛ همو، ۱۳۷۰).

۲. لطف‌آبادی و پورقنبر، ۱۳۹۵؛ قزلسفلی و نوریان دهکردی، ۱۳۸۹؛ کشاورز بیضایی، ۱۳۹۲؛ جمالی و نوریان دهکردی، ۱۳۸۶.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۶۷

شد. زندانی که در آن چپ‌گرایان برای انتقال افکارشان سخت تلاش می‌کردند. در آنجا بود که نگرش و بینش طبری جوان نسبت به مارکسیسم قوام یافت و زمینه‌های مناسب دیگر نیز در پی تحولات اوایل دهه ۱۳۲۰ فراهم شد (طبری، ۱۳۸۲: ۱۲۹ و ۵۷-۵۳؛ خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۱۳۱ و ۱۲۲ و ۷۹-۸۰).

با اعلام موجودیت حزب توده ایران کانونی برای گردهمایی چپ‌روان ایرانی فراهم شد. طبری پس از رهایی از بند در جمع مؤسسان حزب حضور یافت. در حزب رفتاری انقلابی پیشه کرد و برای تحول در سیاست‌های حزب به اصلاح‌طلبان پیوست، اما خلق‌و‌خوی او مانع از پایداری در رفتار انقلابی‌اش بود و با چرخشی معنادار به هیئت حاکمه حزب پیوست و از جریان غالب در حزب پیروی کرد. خصلتی که بارها در زندگی حزبی‌اش بروز و نمود یافت (ملکی، ۱۳۶۸، ۴۷؛ خامه‌ای: ۱۳۷۲: ۵۸۱ و ۳۲۲-۳۲۱ و ۳۱۷ و ۲۹۴-۲۹۳؛ کیانوری، ۱۳۷۱: ۱۷۶).

او در خدمت منافع و مقاصد حزب بود و ابایی از نادیده‌انگاشتن منافع ملی در این مسیر نداشت. همراهی‌اش با خواسته شوروی در اخذ امتیاز نفت شمال و شمال ایران را «حریم امنیت شوروی» خواندن، سنجشی بر ماهیت فکری‌اش بود. این اندیشه خطا مخالفانی را نیز در درون حزب برانگیخت. هرچند بعدها آن را ناشی از خیال‌بافی شدید و عمق ناآگاهی و پندار واهی‌اش از توان اقتصادی شوروی در توسعه و ترقی ایران تلقی کرد (طبری، ۱۳۲۳: ۱؛ همو، ۱۳۶۶: ۶۵).

طبری فراز و نشیب فراوانی در زندگی حزبی‌اش داشت که بخش اعظم آن در خارج از ایران و در کشورهای سوسیالیستی سپری شد. پیوندش با حزب در دوره مهاجرت ناگسستنی بود و به‌عنوان نظریه‌پرداز حزب پایه‌های فکری این تشکیلات را استوار کرد. اقامت هشت ساله‌اش در شوروی و بیست و دو ساله‌اش در آلمان شرقی، زمان کافی برای تکمیل آگاهی‌هایش از مارکسیسم بود. تحصیل در آکادمی علوم اجتماعی شوروی و آلمان شرقی و کسب مقام علمی «نامزد علوم فلسفی» در شوروی و مقام «دکتر هابیل در فلسفه» در آلمان شرقی که عالی‌ترین مدرک تخصصی در کشورهای سوسیالیستی بود، به او منزلتی شایسته داد (طبری، ۱۳۸۲: ۱۲۸-۱۲۷ و ۷۹؛ همو، ۱۳۶۳: ۵-۴).

با پیروزی انقلاب اسلامی، پس از حدود سی سال به ایران بازگشت و با آغاز فعالیت دگرباره حزب، تکاپوهای سیاسی و ایدئولوژیکی‌اش را در ایران از سر گرفت. در نخستین انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی (مجلس خبرگان)، در پی سیاست حزب که برای ورود به عرصه تصمیم‌گیری در ایران پس از انقلاب تقلا می‌کرد، نامزد حزب برای ورود به مجلس

شد و نزدیک به پنجاه هزار (۴۷۲۲۵) رأی آورد (کیهان، ۱۳۵۸: ۳).

انقلاب اسلامی بارقه امید در طبری پدید آورد. او در چارچوب مواضع حزب توده پس از انقلاب که در پی کسب جایگاهی در ساختار قدرت بود، تکاپوی نظری‌اش را آغاز کرد. حتی کوشید زمینه نظری برای سازش میان اسلام و مارکسیسم ارائه دهد.<sup>۱</sup> طبری نگران ناکامی انقلاب بود. او به وجه ضدامپریالیستی انقلاب بهای بیشتری داد و رویارویی با امپریالیسم را ماهیت انقلاب دانست و با لحنی مشفقانه از انحراف انقلاب به دیگر سو انداز داد. نظرش به انقلابیون ایران بود و با بررسی ناکامی جنبش‌های انقلابی اروپا که تکیه بر خلق نداشتند، این پیام را داد که انقلاب ایران نیز می‌تواند در گرداب شکست غوطه‌ور شود. او با استناد به آزادی احزاب در قانون اساسی و گفته‌های امام خمینی مبنی بر آزادی گروه‌های سیاسی که قیام مسلحانه نمی‌کنند، کوشید فعالیت حزب را رسمیت بخشد و با حمایت از «خط امام»، ادامه فعالیت حزب توده را تضمین کند (طبری، ۱۳۶۱ ج: ۲۳ و ۱۰-۶؛ همو: ۱۳۸۶، ۲/ ۲۷۸ و ۴۵؛ همو، ۱۳۵۸ الف: ۱۰۸-۱۰۷ و ۶۹-۴۸ و ۲۲-۲۳؛ همو: ۱۳۶۱ الف، ۷۵-۴۹ و ۱۰-۸).

طبری در کنار فعالیت حزبی‌اش، در مناظره‌های تلویزیونی به نمایندگی از حزب توده ایران شرکت کرد و آن را فرصتی مناسب برای ارائه دیدگاه‌هایش یافت تا در باب مسائلی چون اصول دیالکتیک، تکامل، تضاد و حرکت در برابر جهان‌بینی الهی و آرای اسلامی نظراتش را بیان کند، اما از ۱۳۶۰ حزب او را به انزوا برد و ارتباطاتش را محدود و مانع از شرکت او در نشست‌های حزب شد. دلایل حصر او در خانه‌ای در نیاوران، چه به دلیل حفاظت از او (فرهمندراد: ۱۳۹۷، ۴۵۸) و چه به سبب هم‌خوان نبودن دیدگاه‌هایش با چارچوب رسمی حزب (حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی: ۱۳۸۷، ۱۱۱۸)، حاکی از تفاوت آرای طبری با رهبری بود. باین‌همه به شخص کیانوری دبیر کل حزب وفادار بود و پس از آگاهی از دستگیری کیانوری، بدون او و هم‌حزبی‌هایش راهی برای خود متصور نبود.

در پی فروپاشی حزب توده و دستگیری سران آن، طبری در ۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ دستگیر و زندانی شد. به گفته هاشمی رفسنجانی (۱۳۸۵: ۹۹) در اردیبهشت ۱۳۶۳، امام خمینی با آزادی او موافقت کرد و قرار شد در خانه‌ای در شمال تهران اسکان یافته و زیر نظر باشد.<sup>۲</sup> در این

۱. حزب توده برای پایداری در دل جامعه مذهبی و سنتی ایران، از همان آغاز زیست و فعالیت سیاسی‌اش، هوشمندانه تضاد مارکسیسم با روح مذهب اسلام را نفی می‌کرد و بر سنخیت ایدئولوژی حزب با جریان دین‌داری و مذهب توده مردم تأکید می‌ورزید؛ برای آگاهی بیشتر (نک. محرم‌خانی و عنبرمو ۱۳۹۳: ۱۳۷-۱۳۵؛ همو، ۱۳۹۳: ۱۴۴-۱۴۰).

۲. طبری ظاهراً بلافاصله آزاد نشد. در اسناد بازجویی مربوط به مرداد ۱۳۶۳، گزارشی از دکتر احمد برکات است



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۶۹

میان گفته شد که طبری از مارکسیسم گسسته و دین‌دار شده و در نقد مارکسیسم و حزب توده آثاری نگاشته است. او از آن‌پس به همایش‌ها دعوت شد، مصاحبه‌های مطبوعاتی کرد و مابقی عمرش را به مطالعه و پژوهش گذراند و در ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸ در هفتاد و دو سالگی درگذشت (اعتمادزاده، ۱۳۷۰: ۱۱۶ و ۱۱۴ و ۱۱۰؛ خسرو شاهی، ۱۳۹۲: ۶۳؛ طبری، ۱۳۶۷: ۱۶).

### بازگشت از مارکسیسم

تحول فکری و تألیف آثاری در رد مارکسیسم در سال‌های پایانی زندگی، طبری را به چهره‌ی جنجالی بدل کرد. این تحول فکری امری قابل تأمل و باورناپذیر بود و نمی‌شد آن را به‌سادگی پذیرفت. گمانه‌زنی‌های گوناگونی صورت گرفت که دیرتر به آن خواهیم پرداخت. اینک رسالت جدید او به‌عنوان فردی نو دین و بازگشته از مارکسیسم، نقض کوشش‌های نظری پیشینش بود و فرصتی برای جبران آموزش‌هایی که به جوانان با هدف آفرینش جامعه‌ای جدید با معیارهای مارکسیستی داده و موجب بقا و باروری اندیشه‌ی حزب و جذب جوانان به آن شده بود. نظیر آنچه در آثارش مانند *آموزش فلسفه علمی یا بنیاد آموزش انقلابی و الفبای مبارزه*، *جهان‌بینی و فلسفه مارکسیسم - لنینسم* و احکام عملی آن را به زبان ساده برای جوانان تشریح کرده بود. با آنکه نظام فکری مارکسیسم دیگر جایی در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران انقلابی نداشت، از طبری به‌عنوان مناسب‌ترین فرد برای بی‌اعتبارکردن حزب توده، امحای اندیشه‌ی چپ و فروریختن اساس آن استفاده شد. حزب به‌عنوان زائده‌ی سیاست شوروی در ایران و نیز نحوه‌ی عملکردش در جنبش‌های ملی، پیش از آن نیز از اعتبار ساقط شده بود.

باین‌همه رسالت سنگین افشای ماهیت اصلی حزب به عهده‌ی طبری گذاشته شد. او برای نشر افکار جدید نیازمند فضایی آرام بود تا آثارش را در تضاد با آرای پیشینش تدوین کند؛ لذا از زندان به خانه‌ای امن انتقال یافت و از آن‌پس اهتمامش در مصاحبه‌ها، گفتارها و نوشتارهایش نقد مارکسیسم و حزب بود که در نشریاتی چون *اطلاعات* و *کیهان* به چاپ رسید تا جوانانی را که به سراب مارکسیسم سوق داده بود به «سمت نهج حق» هدایت کند (طبری، ۱۳۶۳: ۱۲). در آثارش چون *بازگشت از مارکسیسم، شناخت و سنجش مارکسیسم، و کژراهه* که در فاصله‌ی ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ (فاصله‌ی بازداشت تا پایان زندگی‌اش) نگاشت، در این مسیر گام برداشت. *کژراهه* مهم‌ترین اثرش در این زمینه که توبه‌نامه‌ی او نیز محسوب می‌شود، ابتدا در روزنامه‌ی

---

که طبری را در زندان توحید معاینه کرده و از سلامتی و رضایت‌بخش بودن حال عمومی وی خبر داده است (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۳، پرونده ۱۸۳۰۶، ۷۱).

اطلاعات به صورت کوتاه چاپ شد و به گفته خودش «برادران توصیه کردند این متن را تکمیل کنم» (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۴، پرونده ۱۸۳۰۶، ۱۰۴؛ طبری: ۱۳۶۳، ۱۲).

### گمانه‌زنی‌ها در تحول یک اندیشه

حضور طولانی در ساحت ایدئولوژیک مکتبی سیاسی در نزدیک به نیم سده، انسانی اندیشمند و صاحب نظر را به جامعه شناساند که خود مرجعی برای شناخت آن مکتب شد. طبری اندیشه‌وری بود که در مکتب مارکسیسم در ایران به مرجعیت رسید، اما به یک بار شنیده شد که طبری خدانشناس و دین‌دار شده است. باور این امر به آسانی میسر نبود و طبیعی بود که گمانه‌زنی‌هایی صورت گیرد و گرویدن طبری به دین در دلایلی ذکر شود که عمدتاً سست و بی‌پایه بودند.

هرچند این گمانه‌زنی‌ها اندک و پراکنده است، برای روشن شدن مطلب، آن‌ها را در دو دسته جدا بررسی می‌کنیم: نخست دیدگاهی که بر پذیرش تحول راستین طبری اصرار دارد و تردیدی در توبه او را نمی‌پذیرد؛ در دسته دوم، برخی بر این باورند که بازگشت طبری از مارکسیسم، نه در سیر طبیعی که در نتیجه استعمال دارو یا سندروم استکهلم<sup>۱</sup> و وابستگی عاطفی‌اش در زندان بوده است. برخی دیگر نیز اساساً چنین تحولی را باور ندارند. دیدگاه نخست رسمی‌ترین روایت است که تأثیر انقلاب اسلامی را دلیل اصلی تحول فکری طبری و مطالعه آثاری از ملاصدرای علامه طباطبایی و مرتضی مطهری در دوران بازداشتش را عامل بازگشت از مارکسیسم و روی‌آوری‌اش به اسلام دانسته است.<sup>۲</sup>

اگر بازنگری طبری در تفکر گذشته‌اش متأثر از انقلاب اسلامی بود، می‌بایست در چهار سالی (فاصله بازگشت به ایران تا بازداشت) رخ می‌داد که در فضای انقلابی قلم می‌زد، نه زمانی که اختیار قلم را از کف داد و نوشت آنچه باید می‌نوشت. همان‌گونه که در بازگشت از مارکسیسم «علاقه پرشور مردم... به انقلاب و جمهوری اسلامی و رهبر آن» را دلیل جست‌وجو و یافتن حقیقت دانسته است (۱۳۶۳: ۱۳). باورپذیر نبودن این امر از آن روست که او در این چهار سال شور و اشتیاق مردم را می‌دید، اما بیش از پیش می‌کوشید اسلام را با مارکسیسم آشتی دهد و حقانیت مارکسیسم را روشن نماید. برای سنجش این مسئله با کاویدن آثارش در این

#### 1. Stockholm Syndrome

۲. حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۸-۱۳۲۰)، تهران، ۱۳۸۷، در پیوست پایانی کتاب، میحتی با عنوان «تحول طبری: مرگ یک ایدئولوژی، اهمیت و جایگاه طبری» (۱۱۱۲-۱۱۴۰) آمده که روایت رسمی از این تحول را به دست می‌دهد.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۷۱

دوره، صحت و سقم تأثیر انقلاب اسلامی را در بازگشت وی از مارکسیسم در می‌یابیم. برخی مسائل *حاد انقلاب ایران* (چاپ ۱۳۵۸) از نخستین آثارش پس از بازگشت به ایران است که در آن با تأکید بر گوهر انقلابی و دوران‌ساز مارکسیسم-لنینیسم، وظیفه حزب توده را معرفی غنا و چندسویه‌گی آن به جامعه ایران می‌داند و معتقد است تنها «راهنمای عمل و اسلوب تفکر» مارکسیسم-لنینیسم است و «انقلاب بزرگ خلق» را دوره گذار به جامعه آرمانی‌شان تلقی می‌کند (۱۳۵۸ الف: ۱۰۵ و ۴۷ و ۳۴).

طبری در همین فضای انقلابی کوشید فهم نادرستی که در دوره پهلوی از بینش مارکسیسم-لنینیسم القا می‌شد، بزداید و نظریه‌پردازان انقلابی و روشنفکران را بر آن دارد که تعریفی جدید از این بینش ارائه دهند. در جلد دوم *نوشته‌های فلسفی و اجتماعی* که در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ تألیف شد و نیز در مقاله‌هایش در *مجله دنیا*، طبری بر محرک بودن «ایدئولوژی نوین اسلامی» در حدوث انقلاب اذعان دارد، اما برای او محتوای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انقلاب مهم است که باور دارد ایدئولوژی اسلام از اهمیت آن نکاسته و معتقد است اگر در رأس انقلاب پرولتاریا بود با سرعت بیشتری به سوی سوسیالیسم پیش می‌رفت (۱۳۸۶: ۲/ ۲۷۸-۲۶۰-۲۵۶؛ ۱۳۵۸ ج: ۱۱، ۹-۸).

روشن است انقلاب برای طبری امر مبارکی بود و آن را می‌ستود، اما نه از حیث شکل بروز آن که جنبشی اسلامی بود، بلکه از جنبه محتوای تاریخی‌اش برای او اهمیت داشت. تلقی‌اش از انقلاب، گذار به جامعه سوسیالیستی بود و جنبش مردم را در مسیر تحقق آن می‌دید و به دیدگاه نظریه‌پردازان شوروی که میان انقلاب‌های رهایی‌بخش و سوسیالیسم پیوندی عمیق قائل بودند، ایمان کامل داشت. او می‌دانست ایران در مرحله انقلاب سوسیالیستی نیست و در اندیشه آن بود تا ایران اسلامی را وارد مرحله گذار کند. او انقلاب را «طلیعه‌ای برای ورود ایران به مدار شوروی» می‌دانست (کریمی حکاک، ۱۳۹۹: ۷۷).

در *جستارهایی از تاریخ (۱۳۶۱)*، نیز از تحركات انقلابی جوامع و تشدید نبرد طبقاتی و پیروزی و شکست خلق‌های انقلابی نمونه‌های فراوانی آورده تا بر انقلابیون ایران تکلیف کند که به کارگران و بورژوازی خرد و متوسط هوادار انقلاب تکیه کنند تا به پیروزی برسند. طبری در این کتاب با گذشت چند سال از انقلاب، همچنان بر باورهای پیشین خود اصرار داشت و در نگاه تاریخی‌اش، بر پایداری فئودالیسم تا اوایل دوره قاجار و از آن‌پس شکل‌گیری دوره سرمایه‌داری اصرار ورزید. او گفته مارکس را که انقلاب لوکوموتیو تاریخ است، در سپهر سیاسی ایران معنا می‌کرد (۱۳۶۱ الف: ۷۵ و ۵۱-۵۰ و ۱۷)؛ در سرنوشت انقلاب در گرو نظام اجتماعی-اقتصادی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۱)، با برجسته‌کردن مزایا و ویژگی‌های نظام

سوسیالیستی در همین دوره انقلاب کوشید با گزینش گزاره‌هایی چون دولتی‌کردن اقتصاد همانند نظام اقتصادی جوامع سوسیالیستی و تبیین انقلاب ایران در مرحله گذار به این مرحله و پی‌ریزی بنیان‌های «جامعه نوین سوسیالیستی»، انقلاب را بدین سو سوق دهد (۱۳۶۱: ۳۲-۲۶ و ۱۴-۱۱).

این نمونه‌ها، گواهی روشن بر پایبندی طبری به مکتب مارکسیسم و نظام‌مندی آن در فضای ایران انقلابی است. بی‌شک درک او از انقلاب با توجه به سال‌ها تکاپوی سیاسی، بیش از دیگران بوده است، اما او همه ظرفیت‌های انقلاب را برای تحقق آرمان‌های سوسیالیستی‌اش می‌دید و نه تنها به جدایی از مارکسیسم نمی‌اندیشید که در پی اعتلا و نمایاندن گوهر انقلابی و دوران‌ساز آن بود. پس از بازداشت نیز در بازجویی‌هایش در فاصله ۱۳۶۴-۱۳۶۲ (از زمان بازداشت تا صدور حکم)، نمی‌توان از جدایی او از مارکسیسم نشانی یافت چه بسا با تعمق در گفته‌هایش در زندان، می‌توان به تعلق خاطر عمیقش به مارکسیسم نیز پی‌برد (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۴-۱۳۶۲، پرونده‌های ۱۸۳۰۶ و ۱۸۳۰۵).

وجه دیگر این روایت، تأثیر آرای اندیشمندان مسلمان چون علامه طباطبایی و مرتضی مطهری در تحول فکری‌اش بود. وقتی از طبری سخن می‌گوییم سخن از فردی است آگاه و اهل مطالعه و فکر و نظر. قاعدتاً در این چهار سال (۱۳۵۸ تا اوایل ۱۳۶۲) او به آثار این اندیشمندان دسترسی داشت و اگر در این دوره که از موهبت آزادی در فضای انقلاب بهره می‌برد متأثر از این آثار، حقانیت اسلام را درک کرده و ترک کیش و آیین می‌کرد، می‌شد از حقیقت بازاندیشی و بازنگری در آرا و افکارش سخن گفت.

در همین روایت رسمی، تفاوت ماهوی تحول طبری با دیگر مارکسیست‌ها در تراز «پدیده گورباچف» و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه واپسین سده بیستم بررسی شده که قیاسی است مع الفارق. فروپاشی نظام سیاسی و انحطاط ایدئولوژی حاکم بر آن را چگونه می‌توان با تحول فردی در بند مقایسه کرد؟ به‌راستی نمی‌توان اشتراک نظری و عملی برای آن یافت. نویسنده مدعی است طبری در سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۶۲ با اظهار شعف از ظهور گورباچف، تحولات عمیقی را در عرصه سیاسی نوید داد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را پیش‌بینی کرد (شهبازی، ۱۳۶۹: ۱۴). درحالی‌که طبری معتقد بود آمریکا «واپسین نفس‌هایش را می‌کشد» و تا سال ۱۹۹۰ شاهد طلیعه‌های جهان بدون امپریالیسم خواهیم بود (فرهمند راد، ۱۳۹۷: ۴۵۹).

گمانه دیگری که بر تحول طبری صحنه گذاشته از تحلیل روان‌شناختی مدد گرفته و روند

تحول را از منظری دیگر روایت کرده است. نظریه سندروم استکهلم<sup>۱</sup> که تحول طبری در قالب آن سنجیده شده، نامش را از واقعه گروگان‌گیری شش روزه در استکهلم سوئد در ۱۳۵۲/۱۹۷۳ اخذ کرده که میان گروگان‌ها و گروگان‌گیر حس هم‌دردی به وجود آمد و سبب شد گروگان‌گیر از آسیب‌زدن به گروگان‌ها خودداری ورزد. برای باورپذیری جدایی طبری از مارکسیسم، این نظریه با او تطبیق داده شد که بتوان پذیرش هویت جدید از سوی او را باور کرد و وابستگی‌های عاطفی او در دوره زندان را دال بر پشت‌کردن به گذشته‌اش دانست (هاتفی، ۱۳۹۶).

انطباق چنین نظریه‌ای با افراد عادی و در شرایط خاص قابل اعتنا است، اما درباره فردی که صاحب اندیشه و پیرو ایدئولوژی و مکتبی جهان‌گیر بود و فراتر از دیگران می‌اندیشید، گمانه‌ای تخیلی بیش نیست. اگر غلبه احساس در وی را نیز چون دیگران بپنداریم، باز از حیث سنی و پختگی، سیطره احساس و تغییر ماهیت فکری برای فردی چون طبری امری باورناپذیر است. حکومت احساسات از ویژگی‌های دوره جوانی است که به تدریج از حد آن کاسته شده و بر عقلانیت افزوده می‌شود؛ بنابراین طبری نیز در چنین مسیری، برخلاف تجربه اولش در زندان رضاشاهی که جوان بود، در تجربه دومش، در قامت مردی پخته و صاحب‌فکر و نظر بود و این بار در برابر گروهی از بازجویان جوان و بی‌تجربه قرار داشت که در پی استحاله و خلع هویتش بودند، لذا در این برهه نه فقط قادر به کنترل احساساتش بود، بلکه در ظاهر به خواسته آنان تن داد و همراهی کرد تا مصون بماند.

حتی اگر این وابستگی عاطفی رخ می‌داد میزان آن باید تا چه حدی می‌بود که او را از باورها و برساخته‌های ذهنی‌اش بگسلد و وادارد که بر ضد حزبش که عمرش را در آن سپری کرده، عصیان کند و مارکسیسم را در آثارش نفی کند؟ برای اینکه گفته‌ها صرفاً مبتنی بر استنباط‌های ذهنی نباشد، با استناد به گزاره‌هایی از بازجویی‌اش در اوایل بازداشت، می‌توان خط بطلان بر نظریه سندروم کشید: پای‌ورزیدن بر ایمانش به جنبش سوسیالیستی که به صراحت می‌گفت ایمانم را «کماکان دارم»؛ مبراکردن حزب توده از خیانت که آن را حزبی «رنج‌دیده» با «خدمات روشنگرانه» توصیف می‌کرد و نیز اصرار در نپذیرفتن مسئولیت در تصمیم‌گیری‌های حزب برای ضربه‌زدن به انقلاب اسلامی (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۲-۱۳۶۴، پرونده‌های ۱۸۳۰۶ و ۱۸۳۰۵) نمونه‌هایی برای اثبات این مدعا است که زندانی مستحیل شده نمی‌تواند همچنان بر نظرگاهش اصرار ورزد و از حقانیت باورها و حزبی که به

آن تعلق داشت، دفاع کند.

در ضمن اگر حس هم‌دردی میان زندانی‌ها و زندانبانان را بپذیریم، می‌بایست این امر درباره‌ی دیگر توده‌ای‌های دربند مانند نورالدین کیانوری و مریم فیروز و محمود اعتمادزاده (به‌آذین) نیز صدق کند که شرایطی یکسان با طبری داشتند. گفته‌های کیانوری به‌روشنی نقیض این امر است<sup>۱</sup> که می‌گفت «این‌ها از من می‌خواهند بگو مسلمان شده‌ای برای من کاری ندارد اما همه به شما می‌خندند. من سال‌هاست می‌گویم کمونیستم و مسلمان نیستم و این را بگویم همه می‌فهمند زیر فشار این حرف‌ها زده شده» (موسوی تبریزی، ۱۳۹۹: ۳) یا اعتمادزاده به‌رغم آنکه به خداپاوری رسیده بود، اما تن به خواست زندانبانان نداد و گفت «از من می‌خواهند چیزی بنویسم، آن چیزی که برادران می‌پسندند... همان که طبری خود را بدان ملزم کرده است، من نمی‌خواهم» (اعتمادزاده، ۱۳۷۰: ۱۲۱).

در این میان برخی از هم‌حزبی‌های طبری با استناد به تفاوت اندیشه و نگرش وی، تحول او را در امتداد این تفاوت و دوگانه‌اندیشی وی دانستند. آنان با انکار مارکسیست‌بودن طبری، مدعی شدند که او اعتقادی به کمونیسم نداشته (اسکندری، ۱۳۶۸: ۲۴۴) و ماتریالیسم را به‌منزله‌ی نفی اصول اخلاقی پنداشته و از آن در جهت منافع خود بهره می‌برده است (خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۱۹۷). براین‌اساس اعلام دین‌داری او را باور کردند. این دیدگاه بیش از آنکه مبتنی بر واقعیت باشد، به نظر می‌رسد با متهم کردن او به کمونیست نبودن که بزرگ‌ترین گناه در دستگاه حزب محسوب می‌شده، ناشی از غرض‌ورزی‌های مخالفان جناحی‌اش بوده است. طبری مانند هر پژوهنده‌ی آگاه، فردی مطلق‌اندیش نبود، نسبی‌گری در نظرگاهش به‌عنوان نظریه‌پرداز و در تبیین تاریخی‌اش در جایگاه مارکسیست تاریخ‌نگار<sup>۲</sup> به‌روشنی نمود داشت.

---

۱. کیانوری در بهمن ۱۳۶۸ در نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای، گفته‌های مجید انصاری، رئیس سازمان زندان‌ها را رد کرد؛ انصاری گفته بود که وی (کیانوری) در جلسه‌ای در حسینیه‌ی زندان اوین «در رد مارکسیسم و درستی اسلام» سخنرانی مبسوطی کرده و عده‌ی زیادی از حاضران در پی این سخنرانی نسبت به مارکسیسم ابراز انزجار کرده‌اند. او نوشت «این ادعای ایشان به کلی دروغ بود» و از وی خواسته که آن را تکذیب کند. کیانوری همچنین در این نامه یادآور شده که معاون انصاری از وی خواسته است که با دست کشیدن از اعتقاداتش و مسلمان‌شدن، در وضعیت بهبودی حاصل شود، اما وی پاسخ داده که حاضر است اعدام شود و به ریاکاری و دروغ تن ندهد (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۸، پرونده ۷۵۰۹، ۱۳-۱۰).

۲. طبری در کتاب برخی بررسی‌ها پیرامون جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، برای تبیین تاریخ ایران کوشید به دور از مطلق‌اندیشی، «ویژگی» و «تنوع» سیر تاریخی ایران را برجسته کند و جلوه‌ی دیگرگون از نظام اقتصادی و اجتماعی ایران را نشان دهد. باین‌همه او نه تنها نتوانست الگوی مطلوبی ارائه دهد و ویژگی و تنوع ایران را پایه‌ی اصلی صورت‌بندی تکامل ایران قرار دهد، بلکه مختصات تاریخ ایران را در کالبدی گنجانده که

چه این دوگانگی اندیشه، زمینه‌ساز ادعاهای برخی در ایجاد تحول فکری طبری شد. آشنایی وسیع او با عرفان، فلسفه، جامعه‌شناسی و مفاهیم فرهنگی، در نگاه غیر متعارفش (در قیاس با دیگر مارکسیست‌های ایرانی) به تاریخ و اجتماع تأثیری ژرف به جا گذاشت.

او می‌کوشید ابعاد گوناگون پدیده‌های تاریخی و اجتماعی را ببیند و تک‌بعدی نپنداشد. از همین رو با سنخ ویژه فکری‌اش، گاه متعارض و زمانی متناظر با مارکسیسم کلاسیک جلوه می‌کرد. این دوگانگی متأثر از علاقه‌مندی‌اش به حزب توده نیز بود که ناگزیر شد در عین وفاداری به حزب، دیدگاه متفاوتش را نیز داشته باشد؛ لذا تسلیم تضادی شد که پیامد آن دوگانگی نظری و ابهام در باورش به مارکسیسم بود.

طبری در نتیجه همان دوگانه‌اندیشی، تردیدهایی در برخی از اصول مارکسیسم داشت و در خفا به معتمدانش بیان می‌کرد. باور طبری به مارکسیسم مانع ندیدن خطاها و ضعف‌های آن نبود. چنان‌که پای ماتریالیسم دیالکتیک را در برخی موارد لنگ می‌دانست (فرهمند راد، ۱۳۹۷: ۲۴؛ امیر خسروی، ۱۳۹۹: ۲)، اما تحول ناگهانی طبری و رسیدن از جهان‌بینی مادی به خداباوری، نه تحولی در امتداد اندیشه متفاوتش بود و نه اساساً از بُن‌چنین تحولی واقعیت داشت. با این وصف واقعیت امر چیست؟

### واقعیت تحول طبری

آنچه به‌عنوان گسست او از مارکسیسم نمود یافت، نه تبلوری از تحول فکری‌اش در سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ بود و نه دوگانه‌اندیشی‌اش، بلکه با روحیه و خصایص ذاتی‌اش پیوندی عمیق داشت. کسانی که طبری را از نزدیک می‌شناختند، او را فردی شکننده، محتاط و بسیار ترسو توصیف کرده‌اند که در برابر جریان حاکم، چه در دوران کمالش به‌عنوان ایدئولوگ حزب و چه در دوره زندان، ضعفش بر کسی پنهان نبود (کیانوری، ۱۳۷۱: ۱۷۶؛ کشاورز، ۱۳۸۰: ۲۶۹؛ خجسته رحیمی، ۱۳۹۲: ۹۸؛ پرتوی، ۱۳۶۲: ۹۲). اعتماد زاده (۱۳۷۰: ۱۱۶) این رفتار او (تبعیت از قدرت حاکم) را ناشی از ترس و «دلبستگی حریصانه به زندگی» می‌دانست.

جلال آل‌احمد (۱۳۷۹: ۱۰۹-۱۰۵) نیز در توصیف «خدادخان» که برگرفته از شخصیت طبری است به ضعف‌های او اشاره می‌کند. سویه‌ای دیگر از روحیات طبری، طبع ظریفش بود که چون «برگ گل» توصیف شده است. چنین فردی قطعاً نمی‌توانست در برابر سختی‌ها تاب

---

تداعی‌گر نظام‌های پنج‌گانه یا همان سیر تک خطی است. همین امر دوگانه‌ای را آفرید و محملی برای دوگانه‌اندیشی او شد.

بیاورد. عافیت‌اندیشی و ترس از دست‌دادن موقعیتش، او را به فردی بدل کرد که همواره با جریان غالب در حزب هم‌سو بود و در درگیری‌های جناحی می‌کوشید مناسباتش با هیچ‌یک از طرفین تیره نشود و هم‌زمان نظر مخالف و موافق را تأیید می‌کرد و از مناقشه و جدل پرهیز داشت (عمویی، ۱۳۹۹: ۳/ ۱۰۶۹؛ کشاورز، ۱۳۸۰: ۲۶۵-۲۶۶؛ انصاری، ۱۳۷۵: ۸۹؛ شهران طبری، ۱۳۹۹: ۷۶).

همچنین او را فردی دنباله‌رو دانسته‌اند که در تصمیم‌گیری‌های حزب رأی مستقلی نداشت. تابع محض نظرات حزب کمونیست شوروی بود. تصور او از توانایی‌های نظامی و فنی شوروی، بُعدی افسانه‌ای داشت (پرتوی، ۱۳۶۲: ۹۴؛ فیروز، ۱۳۷۳: ۱۱۶-۱۱۷؛ فرهمندراد، ۱۳۹۷: ۴۵۹). افزون‌بر این خصیصه‌های شخصی، حزب نیز با دادن جایگاه خاص، او را از سختی‌هایی که دیگران متحمل می‌شدند، دور نگاه می‌داشت. در دوره اقامتش در مسکو در خانه‌ای سکونت داده شد که پیش‌تر به رئیس‌جمهور آلمان دموکراتیک تعلق داشت. این امتیاز ویژه‌ای بود که دیگر سران حزب از آن بهره‌ای نداشتند. به گفته کیانوری (۱۳۷۱: ۵۲۷) «همیشه اولین مکان استراحت در بهترین نقاط متعلق به طبری بود».

این خصوصیتی است که طبری سالیان سال با آن زیسته و شناسه اصلی برای کسانی بوده که او را با این خصوصیات توصیف کرده‌اند. اینک که حزبش فروپاشیده، هم‌زمانش زندانی شده و خود نیز در انتظار مجازات است، بیش از گذشته این خصیصه‌ها در او قلیان کرده و برای رهایی‌اش به کار می‌آیند. مقصود اصلی در بیان این خصوصیات، خدشه‌دار کردن شخصیت یا فروکاستن طبری به فردی تن‌آسا و بی‌قیدوبند نیست، بلکه صرفاً برای نشان‌دادن روحیاتش در مواجهه با سختی‌ها و بیم و واهمه‌ای است که با قرارگرفتن در شرایط ناخوشایند بر او مستولی شد و ناگزیر برای غلبه بر آن به همراهی با صاحبان قدرت تن داد.

گرچه او در آغاز ایستادگی کرد و در اعتراض به خواسته‌های بازجویان به تندی گفت می‌خواهید «من آنچه را که خودم می‌دانم یا می‌فهمیدم نگویم و درست آن چیزی را بگویم که شما مایل هستید. عملاً با چانه‌زدن در سر هر کلمه می‌خواهید مرا به... اعتراف به طیب‌خاطر به قبول چیزهایی که در دوران آزادی آن‌ها را فرعی یا... جز سیاق عادی کار می‌دانستم بکشانید»<sup>۱</sup> (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۲، پرونده ۱۸۳۰۵، ۷۶). اما شواهد و قرائن حاکی از

---

۱. طبری در ماه‌های نخست بازداشتش به شدت زیر فشار بود و در بازجوی‌هایش به تحقیر، به‌کاربردن کلمات زننده و تهدید دائمی بازجوها به سپردن کارش «به دست دیگران یعنی شکنجه و تعزیر» اشاره می‌کند (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۲، پرونده ۱۸۳۰۵، ۷۶).



آن است که او به شدت زیر فشار روحی و جسمی قرار داشت<sup>۱</sup> و از آنجا که پیر و مریض بود و در خرداد ۱۳۶۲ یعنی در ماه دوم بازداشتش نیز دچار سکتۀ مغزی شده و به قول خودش «مردی خرد شده» بود، به تدریج از مقاومت دست کشید. او به روشنی دریافت باید سیاستی بیندیشد تا ضمن درامان ماندن تمام باورهایش، بقایش نیز تضمین گردد و از اعدام و سختی های زندان در امان باشد. گسست از مارکسیسم شرط اصلی رهایی اش بود؛ لذا آن را با جانش معامله کرد و در دفاعیه اش گفت «با قبول ایدئولوژیک اسلام و مذهب اسلام و نوشتن مقالات زیادی در رد و نقد مارکسیسم، من دینم را ادا کرده ام و از دادگاه می خواهم که با توجه به سن و سال من و وضعیت جسمی مجازات عادلانه ای برایم معین شود» (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۳، پرونده ۱۸۳۰۵، ۹۷؛ ۱۳۶۴؛ پرونده ۱۸۳۰۶، ۹۴)؛ بنابراین هوشمندانه در قالب فردی پشیمان و خسته از گذشته اش قرار گرفت و از آنجا که عافیت طلب و خواهان آرامش بود، با جریان حاکم هم سو شد و تسلیم گردید و راه تقیه را در پیش گرفت که شیوه ای برای حفظ جان و پاسداری از اندوخته های فکری و ایمانی بود که سالیان دراز با آن زیسته و کوچک ترین خدشه بر آن ها را بر نمی تافت. بی شک می دانست گفته ها و نوشته هایش موجی از تنفر را در میان دوستان و هم فکرانش برمی انگیزد، اما شاید امیدوار بود آنان با آگاهی دریابند که تألیف آثارش در زندان از سر استیصال و ناگزیری برای حفظ بقا بوده است.

اما پذیرش اسلام از سوی او ناباوری بسیار را به دنبال داشت. شعبۀ اول دادگاه انقلاب اسلامی با اطمینان «ادعای او مبنی بر توبه» را «تماماً عاری از حقیقت» و «برای فرار از تحمل کیفر و مجازات» دانست و او را «از ائمه کفر و الحاد و از مصادیق بارز مفسد فی الارض» خواند (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۴، پرونده ۱۸۳۰۵، ۱۱۰). عبدالله برهان

---

۱. عبدالکریم سروش در ۱۴ دی ۱۳۹۵ روایتی از دیدارش با طبری در سال ۱۳۶۳ دارد که او را از زندان به خانۀ محمدتقی جعفری آوردند و او «حال و روز خوشی نداشت و دهان و فکش گویا شکسته یا کج شده بود. جعفری می خواست با وی مجاجه کند، اما من خوش نداشتم که با اسیری در بحث شوم». سروش همچنین در اشاره به پایداری طبری به باورهایش می نویسد زمانی که «آقای جعفری سخنی در نقد شوروی گفت احسان تکانی خورد و دفاعی غیورانه کرد» (عبدالکریم سروش «به کجای این شب تیره بیاویزم قباي ژنده خود را» منتشر شده در <http://www.zeitoon.com>: <http://news.gooya.com>), مورد دیگری که سروش درباره اوضاع طبری روایت کرده مربوط به نامۀ طبری به اوست که در سایت ایرانی منتشر شده بود. او در ادامۀ توضیحاتش درباره این نامه، به زمانی اشاره می کند که خود وی تحت بازجویی قرار داشت و یکی از بازجوها به وی گفته بود «ما فلانی (طبری) را به راحتی وادار به اعتراف و تمکین کردیم و شما هم چنین مسیری را طی خواهی کرد» (منتشر شده در <http://www.ensafnews.com>: <https://kabarfarsi.com>).

(۱۳۶۸: ۱۵۷) مؤلف *بیراهه*، در نقد کتاب *کثرراهه*، نیز مسلمان‌شدن طبری را از «مقوله اسلام‌خواهی ابوسفیان» و نشانی از نفاق و دروغ دانست. برخی از اهالی فکر و نظر نیز اعلام دین‌داری‌اش را جدی نگرفتند و آن را باور نکردند.

اعتمادزاده<sup>۱</sup> که در ماه‌های پایانی زندگی طبری با او در خانه‌ای نگهداری می‌شد، دین‌داری و نفی مارکسیسم از سوی طبری را «برای چند روز بیشتر زنده‌ماندن» دانست و پس از درگذشتش، افسوس خورد که با بار سنگینی از «دورویی و ناراستی» رفت (۱۳۷۰: ۱۲۳-۱۲۲). به اعتقاد تقی آزاد ارمکی (۱۳۹۷: ۴۱-۴۲) اندیشه طبری نمی‌توانسته تفکر جدیدی را ایجاد کند. جایگزین آن مارکسیسم، اساساً مارکسیسم دیگری می‌شد که کمی به فهم جامعه ایران و سلطه و فقر میل پیدا می‌کرد.

مرتضی مردیها (۱۳۹۷: ۴۶) نیز توبه طبری را به دلایلی خاص جدی تلقی نکرد. بابک امیر خسروی (۱۳۹۹: ۲) در درستی آنچه طبری پس از زندان نوشته شک دارد و آن را «نتیجه بازنگری آگاهانه و صادقانه در افکار و اعتقادات گذشته» وی نمی‌داند و معتقد است وضعیت دشواری که در آن قرار داشته، قطعاً «محملی برای یک بازنگری ژرف و اندیشه‌ورانه» نبوده است. مصطفی رحیمی (۱۳۹۰: ۱۶۴) *کثرراهه* را که توبه‌نامه طبری است، «نمونه کامل اهل انحطاط و خباثت» می‌داند و گمان نمی‌کند «در هیچ جای دنیا نظیر و قرینه‌ای داشته باشد» و معتقد است پایمال‌کردن حقیقت «حتی در ضمن اعتراف‌نامه واقعاً از حد تخیل درمی‌گذرد».

در این میان کسانی نیز چون شاهرخ مسکوب (از اعضای سابق حزب توده و از منتقدان آن) بودند که به نظر می‌رسد توبه طبری را باور کرده، اما آن را نه در جهت تعالی که فراتر از پوچی و بیهودگی و «نوعی تباهی درون و بیرون» دانسته است (۱۳۷۹: ۱/ ۱۹۳). باورمندانی نیز هستند که بازگشت او را از مارکسیسم تأیید کرده و آن را توبه واقعی می‌دانند. محمدعلی کاتوزیان (۱۳۹۷: ۵۸) از آن جمله است که بازگشت طبری را خیلی پیش از انقلاب می‌داند، اما معتقد است وابستگی‌اش به حزب توده سبب شد از آن تقیه کند.

بی‌شک طبری وابسته حزب بود، اما او حزب را قالبی تهی از ایدئولوژی تصور نمی‌کرد. حزب با تفکر مارکسیستی پیوندی عمیق داشت و وابسته‌های حزب، پیرو دیدگاه‌ها و آرای آن بودند که برگرفته از نظام مارکسیسم بود. با این همه طبری به مارکسیسم انتقادهایی داشت و

---

۱. اعتمادزاده خود نه با نفی کلی مارکسیسم موافق بود و نه با تصدیق کلی و همیشگی آن، اما رفتار طبری در نفی مارکسیسم را تابعی از خصوصیاتش دانست و نوشت «او هم آن‌ور و هم این‌ور آب همیشه نوکر خان بوده است نه نوکر بادنجان» (۱۳۷۰: ۱۲۳). فریدون کشاورز هم معتقد بود «اگر طبری به ایران نیامده بود و گیر نمی‌افتاد تغییر عقیده نمی‌داد. او نوکر حاکم منصوب بود نه نوکر حاکم معزول» (۱۳۸۰: ۲۶۹).

این گونه نبود که نگاهی مطلق‌گرا به آموزه‌های آن داشته باشد. گاهی در آثارش مانند چند مسئله اجتماعی و پنج‌جابه بی‌اعتنا به مباحث مارکسیستی، به علایق دیگرش می‌پرداخت، اما ایمانش به مبانی نظری مارکسیسم - لنینیسم بی‌تردید خدشه‌ناپذیر بود و به گفته امیر خسروی (۱۳۹۹: ۲) اگر آن را باور نداشت، حداقل سکوت می‌کرد. کسی او را وادار نکرده بود در ستایش اصول مارکسیسم روسی هزاران صفحه مطلب بنویسد.

### نتیجه‌گیری

طبری مبارزی فرهنگی بود که هویتش را در متن حزب می‌جست و خارج از آن راهی برای خود متصور نبود. او مرد سیاست نبود و مبارزه را از دریچه فرهنگ و فعالیت‌های ادبی و علمی می‌دید. سیاست‌ورزی نمی‌دانست، اما در مسیر سیاست گام برمی‌داشت. اگر به اهمیت استقلال فکری واقف بود، فرصت آن را داشت تا از حزب جدا شود و آزادانه به آرای بی‌پروا که گاه در تعارض با خطوط رسمی حزب بود، اما دل‌بستگی‌اش به حزب بیش از آن بود که بهایی به آن بدهد؛ بنابراین ماند و به دوگانگی تن داد. او در آرای خود مطلق‌اندیش نبود و می‌دانست که حتی در مکتب مارکسیسم نیز خطا وجود دارد و به‌رغم دل‌بستگی‌اش، به آن اذعان می‌کرد و نادیده نمی‌انگاشت و به تفاوت‌ها می‌اندیشید. در بازگشت به ایران، فضای انقلابی بستری فراهم کرد تا برای برپایی جامعه سوسیالیستی بکوشد. صبغه مذهبی انقلاب او را واداشت تا سازگاری اسلام و مارکسیسم را طرح کند و نشان دهد مکتب الحادی مباینتی با مکتب الهی ندارد. اما غافل از آن بود که نگرش توحیدی و مادی‌گرا نمی‌تواند هم‌نشین هم باشند. زمانی که دربند شد دریافت باید سیاستی بیندیشد تا هم اندوخته‌ها و باورهایش را حفظ کند و هم از گزند و سختی‌های زندان در امان ماند. از آنجاکه عاقبت‌اندیش بود و خصوصیات اخلاقی ویژه‌ای داشت، به تقیه روی آورد و با اعلام دین‌داری و گسست از مارکسیسم در حاشیه امن قرار گرفت. این فرصتی بود تا در روزگار پیری همچنان بخواند و بنویسد هر چند نوشته‌هایش مسیر دیگری را پیمود، خود می‌دانست آنچه می‌اندیشد با آنچه می‌گوید و می‌نویسد، تفاوت از زمین تا آسمان است، اما نه ایمانش سست گردید و نه دچار تناقض‌های فکری شد و به روشنی دریافت برای صیانت بنایی که از جوانی تا پیری ساخته و با دل‌بستگی و ایمان کامل آن را استوار کرده، راهی جز این وجود ندارد. خلق و خویش که در زمان فعالیت حزبی، در نظرگاه یارانش ناپسند و سخیف جلوه می‌کرد، این بار در دوران بند موجب رهایی‌اش شد.

## منابع

### کتاب‌ها و مقالات

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۷) «حیات خلوت روشنفکران»، قلم یاران، (۱۲)، ۴۴-۴۱.
- آل‌احمد، جلال (۱۳۷۹) *زن زیادی*، تهران: فردوس.
- اسکندری، ایرج (۱۳۵۷) «دورنمای نویدبخش اتحاد نیروهای میهن پرست و آزادی‌خواه در مبارزه برای برانداختن رژیم استبدادی شاه»، دنیا، (۸)، ۳۹۴-۳۸۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸) *خاطرات سیاسی*، تهران: علمی.
- اعتمادزاده، محمود [۱۳۷۰] *بار دیگر و این بار... (جزوه چاپ نشده)*، [تهران].
- انصاری، صادق (۱۳۷۵) *از زندگی من: پایه پای حزب توده ایران*، لس آنجلس: کتاب ایران، *بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی*: (۱۳۶۸ و ۱۳۶۴-۱۳۶۲)، پرونده‌های ۱۸۳۰۵ و ۱۸۳۰۶ و ۷۵۰۹.
- امیر خسروی، بابک (۱۳۹۹) «رابطه طبری و کیانوری در ظاهر دوستی بود و در باطن دشمنی»، شرق، (۳۹۳۵)، ۲.
- برهان، عبدالله (۱۳۶۸) *بیراهه*، تهران: بی‌نا
- پرتوی، محمدمهدی (۱۳۶۲) «بازجویی محمدمهدی پرتوی از اعضای حزب توده ایران»، *بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی*: شماره پرونده ۲۴۱۶.
- پور پیرار، ناصر (۱۳۶۹) «دانش طبری هیا هو یا واقعیت» *کیهان هوایی*، (۸۹۱).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰) «زیرکی‌های نخودی آقای بهنود» *کیهان هوایی*، (۹۴۷).
- جمالی، حسین؛ نوریان دهکردی، نگین (۱۳۸۶) «پارادوکس‌های گفتمان احسان طبری و مدرنیته بی‌معنا»، *حقوق و علوم سیاسی*، (۶)، ۹۰-۶۱.
- حزب توده: *از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۱-۱۳۲۰)*، (۱۳۸۷) به کوشش جمعی از پژوهشگران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- خامه‌ای، انور (۱۳۶۸) «طبری همواره در پی معلومات و اطلاعات تازه بود» *گفت‌وگو*، گفت‌وگوکننده: غلامحسین ذاکری، آدینه، (۳۶)، ۱۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲) *خاطرات سیاسی*، تهران: گفتار.
- خجسته رحیمی، رضا (۱۳۹۲) «گریز از سرسپردگی: درباره داریوش آشوری که ترجیح داد گوشه بگیرد و سفیر فرهنگ بماند»، *اندیشه پویا*، (۹)، ۹۹-۹۸.
- خسروشاهی، هادی (۱۳۹۲) «کیانوری در شمایل یک حاجی بازاری: گزارشی از چند دیدار و ارتباط با اعضای حزب توده پس از انقلاب به همراه اسنادی منتشر نشده»، *اندیشه پویا*، (۱۱)، ۶۳-۶۲.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۹۰) «نامه‌های منتشر نشده [مصطفی رحیمی به امیر پیشداد]»، *مهرنامه*، (۱۳)، ۱۶۴-۱۶۰.
- شهبازی، عبدالله (۱۳۶۹) «طبری، تبلور اندیشه چپ از پیدایی و اعتلا تا بحران و فروپاشی»، *کیهان*

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۸۱

هوابی، (۸۷۳)، ۱۵-۱۴.

طبری، احسان (۱۳۲۳) «مسئله نفت»، مردم برای روشنفکران، (۱۲).

\_\_\_\_\_ (۱۳۵۸ الف) برخی مسائل حاد انقلاب ایران، تهران: شرکت سهامی خاص انتشارات توده.

\_\_\_\_\_ (۱۳۵۸ ب) دهه نخستین، تهران: آلفا.

\_\_\_\_\_ (۱۳۵۸ ج) «سخنی درباره انقلاب ایران»، دنیا، (۱)، ۸-۹.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۱ الف) جستارهایی از تاریخ، تهران: پیک ایران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۱ ب) سرنوشت انقلاب در گروهی نظام اجتماعی - اقتصادی جمهوری اسلامی ایران،

تهران: حزب توده ایران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۱ ج) نظری به سیر انقلاب کشور ما، تهران: حزب توده ایران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۳) بازگشت از مارکسیسم، رم: مرکز فرهنگی اسلامی اروپا.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۶) کژراهه: خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران: امیرکبیر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۷) «نوزایی مجدد شرق در فرهنگ جهان»، کیهان، (۱۳۳۴۷)، ۱۶.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۲) از دیدار خویشتن: یادنامه زندگی، به کوشش محمدعلی شهرستانی، تهران:

بازتاب نگار.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۶) نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، برلین: حزب توده ایران.

طبری، شهران (۱۳۹۹) «همه تناقض‌های یک ایدئولوگ: طبری قدرت فکر داشت اما قدرت زندگی

نداشت»، اندیشه پویا، ۹ (۷۱)، ۷۶.

عمویی، محمدعلی (۱۳۹۹) صبر تلخ، برلین: واله.

فرهمند راد، شیوا (۱۳۹۳) قطران در عسل، بی‌جا.

فیروز، مریم (۱۳۷۳) خاطرات مریم فیروز (فرمانفرماتیان)، تهران: اطلاعات.

قرلسفلی، محمدتقی؛ نوریان دهکردی، نگین (۱۳۸۹) «قدرت سیاسی «داو» ایدئولوژی»، سیاست، (۱۶)،

۱۷۹-۱۶۱.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۷) «برداشت کهنه و جزم باور از مارکسیسم»، قلم یاران، (۱۲)، ۵۸.

کریمی حکاک، احمد (۱۳۹۹) «همه تناقض‌های یک ایدئولوگ: تخته‌بند ایمان و ایقان توده‌ای»، اندیشه

پویا، ۹ (۷۱)، ۷۷.

کشاوری بیضایی، محمد (۱۳۹۲) «تأملاتی در گفتمان معرفتی احسان طبری»، پارسه، (۲۰)، ۱۶۰-۱۴۱.

کشاوری، فریدون (۱۳۸۰) خاطرات سیاسی، تهران: آبی.

کیانوری، نورالدین (۱۳۷۱) خاطرات نورالدین کیانوری، تهران: اطلاعات.

لطف‌آبادی، محسن؛ پورقنبر، محمد (۱۳۹۵) «تاریخ‌نگاری احسان طبری»، جستارهای تاریخی، (۱)۷،

۹۳-۷۳.

محرمانی، فریبرز؛ عنبرمو، منصور (۱۳۹۳) «بررسی تأثیر مخیله ایرانی بر مارکسیسم حزب توده»،

۱۸۲ / واکاوی بازگشت احسان طبری از مارکسیسم: از پنداشت تا واقعیت / قدسی‌زاد

تاریخ اسلام و ایران، ۲۴(۲۱)، ۱۴۴-۱۴۰.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۳) «موضع حزب توده در قبال انقلاب اسلامی ایران بر اساس

اسناد چپ (حزب توده)»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، ۲۴(۱۳)، ۱۳۷-۱۳۵

مردیها، مرتضی (۱۳۹۷) «احسان طبری، پرچمدار کمونیسم روسی»، قلم یاران، (۱۲)، ۴۸-۴۵.

مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۹) روزها در راه، پاریس: خاوران.

ملکی، خلیل (۱۳۶۸) خاطرات سیاسی خلیل ملکی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

موسوی تبریزی، حسین (۱۳۹۹) «طبری و کیانوری مدعی بودند ما در حال کمک به نظام هستیم»،

شرق، (۳۸۶۰)، ۳.

هاتفی، مهرنوش (۱۳۹۶) «اسلام آوردن احسان طبری: شکنجه، اقناع یا سندروم استکهلم» در

<https://www-radiozamaneh->

[com.translate.googleusercontent.com/translate/g/332448/?\\_x\\_tr\\_sl=fa&\\_x\\_tr\\_tl=en&\\_x\\_tr\\_hl=en&\\_x\\_tr\\_pto=sc](https://www-radiozamaneh-com.translate.googleusercontent.com/translate/g/332448/?_x_tr_sl=fa&_x_tr_tl=en&_x_tr_hl=en&_x_tr_pto=sc)

هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۵) هاشمی رفسنجانی: کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۳، به‌سوی سرنوشت،

به‌کوشش محسن هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.

روزنامه

کیهان (۲۰ مرداد ۱۳۵۸) شماره ۱۰۷۷۹، ۳.

**List of sources with English handwriting**

- Ale Ahmad, Jalal (2000), *Zan-e Ziyādi*, Tehran: Ferdūs.
- Amooi, Mohammad Ali (2020), *Bitter Patience: Oral History of the Iranian Left 1979-1983*, vol.3 Berlin: Vāleh.
- Ansari, Sadegh (1996), *From My Life: Keeping up with the Tudeh Party of Iran*, Los Angeles: Book.
- Azad Aramaki, Taghi (July 2017) "Intellectuals' Backyard " *Qalam-e Yāran Magazine*, No. 12, pp. 41-44.
- Babak Amir Khosravi (January 2021) "The Relationship between Tabari and Kianuri Was Outwardly Friendship and Inwardly Enmity" *Šarq newspasper*, No. 3935, p.2.
- Burhan, Abdullah (1989), *Bīrāhe*, Tehran: Rasa
- Eskandari, Iraj (1978) "The Promising Perspective of the Union of Patriotic and Freedom-loving Forces in the Struggle to Overthrow the Shah' Authoritarian Regime " *Donya magazine*, third period, fifth year, no. 8, pp. 388-394.
- Eskandari, Iraj (1989) *Political Memoirs*, Tehran: 'Elmī.
- Etemadzadeh, Mahmoud [1991], *Once Gain and This Time...* (Unpublished pamphlet), [Tehran].
- Farahmand Rad, Shiva (2014) *Qaṭarān dar 'Asal*, Bijā.
- Firoz, Maryam (1994), *Maryam Firuz's Memoirs (Farmanfarmaian)*, Tehran: Eṭelā'āt.
- Hashemi Rafsanjani, Akbar (2006), *Hashemi Rafsanjani: The Record and Memoirs of 1984, Towards Destiny, by the efforts of Mohsen Hashemi*, Tehran: Daftar-e Našr-e Ma'āref-e Enqelāb, p. 99.
- Hatfī, Mehrnoosh (2017) "Ehsan Tabari's Conversion to Islam: Torture, Persuasion or Stockholm Syndrome", accessed 10 September 2023, <https://www.radiozamaneh.com>
- Iran, The Islamic Revolution Document Center (IRDC): (1983-1985, 1989), files no. 18305, 18306, 7509.
- Karimi Hakak, Ahmed (2020) " The Contradictions within an Ideologue: The Faith and Belief of Tudeh Party Members", *Andīše-ye Pūyā Magazine*, 9th year, vol. 71, p. 77.
- Katouzian, Mohammad Ali (July 2018) "Conventional and uncompromising understanding of Marxism" *Qalam-e Yārān Magazine*, No. 12, p. 58.
- Keshavarz, Fereydoun (2001), *Political Memoirs*, Tehran: Abi.
- Khajasteh Rahimi, Reza (July-August 2013), "Escape from Devotion: Regarding Dariush Ashoori, Who Chose Seclusion and Embraced the Role of a Cultural Ambassador" *Andīše-ye Pūyā Magazine*, second year, no. 9, pp. 98-99.
- Khameeī, Anwar (1993), *Political Memoirs*, Tehran: Goftār.
- Khameeī, Anwar (July 1989), "Tabari Was Always Seeking out Knowledge and New Information" (interview), [interviewer] Gholamhossein Zakari, *Ādīne*, No. 36, p. 14.
- Khosrowshahi, Hadi (September and October 2013), "Kianouri in the Figure of a Haji Bazaar: A Report of Several Meetings and Communications with Members of the Tudeh Party after the Revolution, Along with Unpublished Documents", *Andīše-ye Pūyā Magazine*, year 2, no.11, pp. 62 -63.
- Kianouri, Nuruddin (1992), *Nouruddin Kianouri's Memoirs*, Tehran: Eṭelā'āt.
- Mardiha, Morteza (July 2018) " Ehsan Tabari, Flagbearer for Russian Communism" *Qalam-e Yārān Magazine*, no. 12, pp.45-48.
- Meskob, Shahrukh (2000), *Days on the Road*, Paris: kāvārān.
- Mousavi Tabrizi, Hossein (2020), "Tabari and Kianuri Claimed That We Are Assisting the Regime" " *Šarq newspasper*, No. 3860, Ābān 20, p. 3.
- Partovi, Mohammad Mahdi (1983), (Interrogation of Mohammad Mehdi Partovi from the

- Members of Tudeh Party of Iran), The Islamic Revolution Document Center (IRDC): file no. 2416.
- Rahimi, Mostafa (June 2011) "Unpublished Letters: Mostafa Rahimi to Amir Pishdad" *Mehr-nāma Magazine*, year 1, no.13, pp. 160-164.
- Shahbazi, Abdullah (March 1990) "Tabari Represents the Crystallization of Leftist Thought, from Its Inception and Rise to Its Eventual Crisis and Collapse" *Keyhān-e havā'ī newspaper*, No. 873, pp. 14-15.
- Tabari, Ehsan (<sup>C</sup>1982), *A Comment on the Course of our Country's Revolution*, Tehran: Tudeh Party of Iran.
- Tabari, Ehsan (26 May 1988), "Renaissance of the East in World Culture", *Keyhān* No. 1347, (26 Xordād/ June 26), p. 16.
- Tabari, Ehsan (1984), *Returning from Marxism*, Rome: Islamic Cultural Center of Europe.
- Tabari, Ehsan (1987), *Kajrāhe* (Memoirs of Tudeh Party History), Tehran: Amīrkabīr.
- Tabari, Ehsan (2003), *Ehsan Tabari's Memoir of Her Life*, by Mohammad Ali Shahrashstani, Tehran: Bāztāb-e Negār.
- Tabari, Ehsan (2007), *Philosophical and Social Writings*, Berlin: Tudeh Party of Iran.
- Tabari, Ehsan (<sup>A</sup>1979), *Some Acute Problems of the Iranian Revolution*, Tehran: Privately held company of Tudeh Publications.
- Tabari, Ehsan (<sup>A</sup> 1982), *Essays on History*, Tehran: Peyk-e Iran.
- Tabari, Ehsan (<sup>B</sup>1979), *The First Decade*, Tehran: Ālfā.
- Tabari, Ehsan (<sup>B</sup>1982), *Dependency of the Fate of the Revolution on the Socio-Economic System of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Tudeh Party of Iran.
- Tabari, Ehsan (<sup>C</sup> 1979) "A Word Concerning the Iranian Revolution" *Donyā Magazine*, vol.4, year 1, no. 1, pp. 8-9.
- Tabari, Ehsan (19 October 1944), "Oil Issue", *People for Intellectuals newspaper*, No. 12,.
- Tabari, Shahrān (1399 š/ 2019), " All the Contradictions of an Ideologue: Tabari Possessed the Ability to Think, Yet He Lacked the Ability to Truly Live", *Andīše-ye Pūyā Magazine*, year 9, No. 71, p. 76.
- Tudeh Party: From Formation to Dissolution (1941-1989)*, (2008), BY a group of researchers, Tehran: Institute of Political Studies and Research.
- Maleki, Khalil (1989), *Khalil Maleki's Political Memoirs*, Tehran: Enteshār Publication Co.





## Exploring Ehsan Tabari's Shifting Away from Marxism: From Speculation to Reality<sup>1</sup>

Parvin Ghodsizad<sup>2</sup>

Received: 2023/05/14

Accepted: 2023/10/12

### Abstract

One of the key figures of the communist movement in Iran was Ehsan Tabari. With his extensive expertise, he increased the credibility of the Tudeh Party of Iran and educated the younger members of the party in Marxist ideology. His contribution led to an increase in the party's following among intellectuals and workers. His deep faith and unwavering adherence to the party and the principles of Marxism were so unshakeable that there was no doubt about its eventual collapse. Nevertheless, it collapsed, and he confirmed this by writing about it. His assertion of religiosity cast doubt on his true intentions after his commitment to Marxism. How was it possible that someone who was a renowned theorist and a crucial figure in the party could so easily abandon the belief that he had held for almost half a century and which was at the core of his identity? This paper attempts to provide an adequate answer to the research question by examining his moral, partisan and political characteristics through the works and memoirs of his party friends - both those who support and those who oppose him - as well as through the texts of his interrogations from 1362š to 1364š. The results of the study indicate that Tabari pursued a tactic of opportunistic religiosity and used concealment (taqiye) as a means of protecting his faith and intellectual reticence, as he saw this as the only viable choice.

**Keywords:** Ehsan Tabari, Tudeh party, Marxism-Leninism, Shifting Away from Marxism

---

1. DOI) 10.22051/hii.2023.43584.2788

2. Assistant Professor, Contemporary Islam Department, Iran Branch, Encyclopaedia Islamica Foundation, Tehran, Iran. [p.qodsizad@rch.ac.ir](mailto:p.qodsizad@rch.ac.ir)  
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493



## Content

<b>Muslims of Crete island during the period of Ottoman rule, origin and destiny</b> <i>Shahnaz Jangjou Gholenji</i>	11-34
<b>Critical Interpretation of a Concept: Cyrus II and Xerxes I in the Platonic Conversation "Alcibiades Major"</b> <i>Farzad Rafieifar, Esmaeil Sangari, Seyed Masoud Seyed Bonakdar</i>	35-55
<b>Institutional reforms of the government from the perspective of Thaqa-ul-Islam Tabrizi (with reliance on institutionalism)</b> <i>Hossein Shirmohammadi Babasheikhali, Mostafa Pirmoradian, Hossein Azizi</i>	57-85
<b>Erzeroum Conference: The First Debates and Controversies about the Authenticity and Validity of the Zohab treaty (1843-1847)</b> <i>Nasrollah Salehi</i>	87-114
<b>The First Embezzlement of the National Bank of Iran: International Contexts and its Political-Judicial Consequences on the Pahlavi Government</b> <i>Mohamad Mehdi Faraghat, Morteza Dehghanneghad, Fereydoon Allahyari</i>	115-137
<b>Was Khwaja Nasiruddin Tusi a minister?</b> <i>Yazdan Farrokhi</i>	139-162
<b>Exploring Ehsan Tabari's Shifting Away from Marxism: From Speculation to Reality</b> <i>Parvin Ghodsizad</i>	163-185

**Article 7:**

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In especial cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

**Article 8:**

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

**Article 9:**

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 1.500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

**Article 10:**

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

---

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

## **Code of Ethics The Academic Quarterly of History of Islam & Iran**

### **Preface:**

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

### **Article 1:**

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

### **Article 2:**

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

### **Article 3:**

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

### **Article 4:**

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

### **Article 5:**

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

### **Article 6:**

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

**Confidentiality of Information**

Private information of authors must remain well-protected and confidential among all individuals having access to it such as the editor-in-chief, editorial board members, internal and executive managers of the journal or other concerned parties such as reviewers, advisors, editor, and the publisher.

**Double blind peer review**

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

**Copyright**

Making use of contents and results of other studies must be done with proper citation. Written permission should be obtained for use of copyrighted materials from other sources.

**Cc-By-Nc-ND**

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

**Plagiarism**

Online plagiarism checker softwares ([samimnoor.ir](http://samimnoor.ir)) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

## Methodology

### Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.
- The author is required to send a written letter of commitment indicating that the submitted article will not be submitted to other publications before the results are announced (maximum six months after submitting the article).

### Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)).
2. The articles must contain the following chapters:
  - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
  - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
  - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
  - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
  - Conclusion
  - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
  1. The author doesn't speak Persian.
  2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

Quarterly Journal of  
**History of Islam and Iran**  
*Vol. 33, No. 59 /149, 2023*

---

Publisher: **Alzahra University**  
EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**  
EXECUTIVE DIRECTOR: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**  
Manager: **J. Noroozi, Ph. D.**  
Editor: **S. Poorshahram, Ph. D.**  
English Text Editor: **Z. Mirzaei Mehrabadi**  
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

---

#### **THE EDITORIAL BOARD**

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.  
A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.  
N. Ahmadi, Associate Professor of History, University of Isfahan.  
M.T. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.  
M.T. Imanpour, Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad.  
S. Torabi Farsani, Associate Professor of History, University Najafabad.  
E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.  
A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.  
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.  
M. Sarvar Molaei, Retired Professor of Persian Language and Literature, Alzahra University.  
M. Alam, Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz  
J. Noroozi, Associate Professor of History, Alzahra University.  
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

---

#### **International Editorial Board**

J.F. Cutillas Ferrer, Associate Professor, University of Alicante.

---

#### **Advisory Board**

M.R. Barani, Associate Professor of History, Alzahra University.

---

Printing & Binding: Mehrravash Publication

---



#### **University of Alzahra Publications**

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.  
Postal Code: 1993891176  
Web: [hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)  
E-mail: [historyislamiran@alzahra.ac.ir](mailto:historyislamiran@alzahra.ac.ir)

---

ISSN: 2008-885X  
E-ISSN: 2538-3493

---